



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب دهم



فهرست مطالب

- سوال ۱: آیا محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب کتاب صحیح بخاری قائل به خلق قرآن شده است؟ آیا برخی از بزرگان شیعه نیز همین نظر را دارند؟ ۴
- سوال ۲: اگر قرآن کریم را به عنوان کتاب خدا برای هدایت خلق در نظر بگیریم، چرا آیات (و حتی احکام) به گونه ایست که بتوان برداشت های متفاوت از آن نمود و امثال داعش هم به وجود آیند و ...؛ چرا آیات مستلزم تفسیر است و چرا امامان یک تفسیر جامع نداده اند؟ آیا این با "یهدی للتی هی اقوم" منافات ندارد..... ۶
- سوال ۳: از امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده «گناهی که پس از آن فرصت دو رکعت نماز داشته باشم مرا غمگین نمی کند» برخی آن را جواز بر گناه تلقی کرده اند، می گویند: می رویم گناه می کنیم و بعد دو رکعت نماز می خوانیم تا خدا ببخشد. این مباحث به ویژه در فضای مجازی شایع شده، لطفاً پاسخ دهید. ۸
- سوال ۴: در کلیپی گوینده مدعی شده: قرآن معجزه نیست، چون در قرآن آمده که انسان را از نطفه بعد علقه و... آفریدیم، حال آنکه سقراط این مطلب را قبلاً اثبات کرده و گفته است. ۱۰
- سوال ۵: آیه ای در قرآن بدین مضمون است که خداوند می فرماید، جوونا ازدواج کنن، همه چیزش با من - لطفاً معرفی نموده و توضیح دهید. ۱۳
- سوال ۶: چگونه می شود شوق به لقاءالله را در دل تقویت کرد؟ می دانم که یکی از راههای شناخت ذات اقدس الهی است. دیگر چه می توان کرد؟ لطفاً بعضی از جذاب ترین و زیباترین آیات و روایاتی که ترغیب کننده این شوق و علاقه ذاتی است را ذکر بفرمایید. ۱۵
- سوال ۷: در آیه ی ۲۸ سوره ی یس گفته شده که در شبها خورشید به محل استقرار خودش میره یعنی خورشیده که شبها حرکت میکنه شب میشه و روزها دوباره بر می گرده و روز میشه میشه! توضیح بدین؟ و مورد دیگه اینکه در زمین گرد چگونه می شود رو به قبله ایستاد اگر زمین را گرد در نظر بگیریم شما رو به روی خط مماس بر زمین ایستاده اید، پس آیا حضرت محمد (ص) و قرآن زمین را صاف در نظر نگرفته اند؟..... ۱۸
- سوال ۸: آیه قرآن که می فرماید «وجعلنا من الماء کل الشیء» - که بسیاری این آیه را جزو معجزات قرآنی دانسته اند - اما ترجمه آیه به نقل صحیح این است که «قرار دادیم در آب هر موجود زنده ای را»، که در این صورت معنای آن معجزه نیست. شاید اگر آیه بصورت ، «وخلقنا من الماء کل الشیء» بود، یعنی خلق کردیم از آب هر موجود زنده ای را بیشتر به معجزه شبیه بود چون خلقنا از ماء بار علمی بیشتری نسبت به جعلنا از ماء دارد. لطفاً مرا راهنمایی بفرمایید. ۱۹
- سوال ۹: آیه دوم سوره نصر به چه زمان یا موقعیتی اشاره دارد؟ الان که ظاهراً مردم رفته رفته از دین خارج میشوند و فساد در حال گسترش است، آیا این آیه به زمان بعد از ظهور اشاره دارد؟ ۲۱
- سوال ۱۰: در حدیث امام باقر علیه السلام (إذا قامَ القَائِمُ علیه السلام یُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ ...) که می فرماید: وقتی حضرتش ظهور نماید چه می کند و از جمله « هر پنجره را که به سوی راههای عمومی گشوده باشد و نیز هر گونه ایوان و آبریزگاه و ناودانی را که به طرف راههای عمومی باشد می بندد» - منظور از پنجره و ناودان چیست؟ لطفاً مبسوط توضیح دهید. ۲۳
- سوال ۱۱: سوره طه آیه ۱۷ - آیا خدا نمی دانست در دست موسی چیست که پرسید "وَمَا تَلَكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى" و آیا جواب موسی^(ع): «قَالَ هِيَ عَصَايَ - این عصای من است»، العیاذ بالله به معنای تعلیم به خداوند نیست؟ لطفاً ابهام زدایی کنید این شبهه بسیار برای سوال بردن علم خدا مطرح می شود. ۲۵

سوال ۱۲: در چند حدیث و سخنرانی از "حبط اعمال" شنیده‌ام. لطفاً بفرمایید کدام اعمال باعث تباهی اعمال نیک انسان می‌شوند و کدام باعث از بین رفتن گناهان می‌شوند؟ ۳۷

سوال ۱۳: آیا آیه ۳۲ از سوره نجم، مجوزی برای گناهان صغیره نیست؟ برخی در توجیه گناه می‌گویند: اولاً این گناه صغیره است و ثانیاً خدا فرموده که «لمم = گناهان صغیره» ایرادی ندارد و ثالثاً سریع بعدش فرموده «إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ» یعنی می‌بخشد؟ لطفاً توضیح دهید. ۳۹

سوال ۱۴: این که می‌گویند صبر کوچک خداوند ۴۰ سال است، آیا صرفاً یک ضرب المثل عامیانه است یا مبنای صحیحی نیز دارد؟ ۳۱

سوال ۱۵: جاعلین حدیث: شبکه وصال کتابی در رد اتهامات بر ابوهریره نشان داده است؛ جواب ما شیعیان در این مورد چه می‌باشد. ۳۳

سوال ۱۶: قرآن برای کامل شدن انسان و رستگاری بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله وحی شده است، پس چرا کلماتی مانند شغل (کار)، عشق، کشاورزی که کاملاً در سعادت و شقاوت مردم تاثیر دارد نیامده است؟ ۳۵

سوال ۱۷: اینو تفسیر کنید: الله: هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین نیست مگر آنکه روزیش بر عهده خداوند است... (هود، آیه ۶) - یونیسف: روزی ۶۰۰۰ کودک در جهان از گرسنگی می‌میرند... ۳۸

سوال ۱۸: در قرآن و احادیث آمده است که پیامبر دارای اخلاق نیکویی بوده، سوال من این است که اولاً این اخلاق چه تاثیری بر هدایت مردم داشته؟ و نیز افراد بزرگ زیادی در تاریخ هستند که دارای اخلاق خوب و نیکویی بودن، پس خوش اخلاق بودن پیامبر چه فضیلت و برتری حساب می‌آید؟ ۴۰

سوال ۱۹: تاویل در آیات قرآن به چه معنا هست و آیا هر کسی مجاز به آن هست؟ ۴۲

سوال ۲۰: آیا قرآن کریم حادث است یا قدیم؟ ۴۴

سوال ۲۱: بایستی دوباره از قرآن یک ترجمه کاملاً سلیس و به روز و علمی، نوشته شود. به نظر می‌رسد بسیاری از شبهات مطرح شده از قرآن، از ترجمه قرآن به فارسی است که یک نوع ترجمه تحت اللفظی است. بعضی از ترجمه‌ها بسترساز ایجاد شبهه برای دشمنان دین و قرآن می‌گردد. ۴۶

سوال ۲۲: آیا سوره النمل، آیات ده و یازده که به حضرت موسی (ع) می‌فرماید: نترس، رسولان نزد من از چیزی نمی‌ترسند، مگر آنان که ظلم کرده باشند و ...، دلیل بر عدم عصمت انبیاء نیست؟ آیا از جمله "الا من ظلم" می‌توان ظالم بودن انبیا را اثبات کرد؟" هر چند که شخصاً قایل به عصمت انبیا هستیم. ۴۸

سوال ۲۳: آیا "صدق الله العلی العظیم" جزء قرآن است یا نه؟ ۵۱

سوال ۲۴: آیا آیه ۶۱ در سوره بقره تنوع طلبی را منکر شده است؟ ۵۲

سوال ۲۵: در آیه ۱۱۰ از سوره کهف، می‌فرماید: "قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ" بگو بلکه من همانند شما بشری هستم که بر من وحی می‌شود؛ اما معنی شده است که: بگو بلکه من همانند شما بشری هستم (ولی یا اما) بر من وحی می‌شود. چرا ترجمه‌ی به رای شده است؟ چرا وقتی که می‌فرماید؛ پیامبر هم مثل شما بشر است و وحی هم، عمومیت دارد، او را از دیگر انسان‌ها جدا می‌کنیم؟ اگر خدای عزوجل، ذره‌ای فرق میان من و پیامبرش بگذارد که عدل او زیر سوال قرار دارد؟ مگر نه اینکه؛ محمد صل الله علیه و اله، فقط به خواست و اشتیاق خود به پیامبری رسید؛ پس چرا خداوند را زیر سوال می‌بریم؟ ۵۵

سوال ۲۶: می‌خواهم بدانم که رفتن به سر قبر اموات منابع روایی دارد. و آیا می‌شود با ارسال خیرات با آنها ارتباط برقرار کنیم؟ و یا صرفاً رفتن بر سر قبر رفتن خاصیت جداگانه‌ای دارد. البته در مورد آدم‌های عادی نه اولیا خدا. ۵۶

سوال ۲۷: پیامی آمد که از نظر من صحیح نیست. آیا حدیثی مبنی بر «أَنَّهُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا...» - «اولین کسانی که مانع ظهور مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف میشوند کسانی هستند که از سب و لعن جلوگیری می‌کنند. (بتریه رقه بتریه)... و با سیف مقابل ایشان می‌ایستند، صحت دارد؟..... ۵۸.....

سوال ۲۸: آیا فکر کردن به نعمات بهشتی (مانند حوریان ولذتهای مرتبط که در قرآن و احادیث آمده) موجب مرتکب شدن به گناه در این دنیا نمی‌شود؟..... ۶۰.....

سوال ۲۹: می‌گویند: در آیه ۲۱ کهف گروهی می‌خواستند مسجدی بسازند و گروهی می‌خواستند بنایی مثل امامزاده‌های امروزی بسازند و خدا گروه اول را تایید کرده است؟..... ۶۳.....

سوال ۳۰: طبق آیات قران کریم، وقتی می‌گویند ظالم و مظلوم باهم یکسان عذاب می‌شوند، پس تکلیف کسانی که سال‌های سال اسیر رژیم بعث بودند و هیچ راهی برای انتقام ندارند چه می‌شود؟..... ۶۵.....

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۱: آیا محمد بن اسماعیل بخاری، صاحب کتاب صحیح بخاری قائل به خلق قرآن شده است؟ آیا برخی از بزرگان شیعه نیز همین نظر را دارند؟ (۱۸ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

باید توجه داشته باشیم که منظور و مقصود از "خلق قرآن" چیست؟

الف - اگر منظور این است که "کلام خدا" نیز خلق می‌شود و بالتبع "خلق خدا" قلمداد می‌گردد؛ بله، همین طور است. حتی اسم‌های خداوند متعال چون: الله، رحمن، رحیم، ودود و ...، نیز خلق خدا هستند. یعنی خداوند متعال اسم‌های خود را خلق کرد تا مردم بتوانند به وسیله‌ی آن اسم‌ها (الفاظ، معانی و تعینات خارجی آنها)، به خداوند سبحان معرفت پیدا کنند. از این رو حتی در روایات بدین مضمون تصریح شده است که در خواندن خدا «هر کس فقط اسم را بخواند کافر است، هر کس اسم و او را با هم بخواند مشرک است و هر کس اسم را بگوید اما با این اسم، او را قصد کرده باشد و بخواند، موحد و مؤمن است».

(اصول کافی، کتاب التوحید)

پس بدین معنا، ملائک، رسولان، وحی، کتب آسمانی و از جمله قرآن کریم، همه خلق خدا هستند و جز ذات مقدس و منزّه او، هر چه هست خلق خداست.

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (الرّوم، ۸)

ترجمه: و آیا در درون خود (به خود) فکر نکردند که خداوند این آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق (و هدفی والا و برتر و عقلایی) و جز برای مدتی محدود و معین نیافریده؟! و بی‌شک بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان (به زندگی پس از مرگ) کافرند.

ب - اما گاهی منظور از "خلق قرآن"، این است که قرآن کریم، "کلام الله" و وحی نازل شده از سوی حق تعالی نمی‌باشد، بلکه سخنان شخص پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) می‌باشد! حال یکی هیچ احترامی قابل نشد و گفت: «همه شعر و اساطیرالاولین یا آموزه‌های دیگران است»، یکی هم کمی احترام قابل شد و گفت: «سخنانی ناشی از تجربیات و دریافت‌های شخصی خود ایشان است (مثل نظرات دکتر سروش در کتاب «بسط تجربه‌ی نبوی» و امثالهم)؛ که البته هر دو دسته در اصل منکر "وحيانیت قرآن" شده‌اند.

ج - بخاری نیز بنا به اسناد معتبر دانشمندان و علمای اهل سنت، معتقد به "خلق قرآن" بدین معنا بوده است.

*** -** «ذهلی»، شیخ و استاد بخاری، او را متهم به بدعت و اشکال در دین و عقیده نموده است، چنان‌که تهانوی گفته است: «فهذا إمام المحدثين البخاري^(۵) لم يسلم من الرمي بالبدعة أيضاً، فقد رماه الذهلي في مسألة القرآن بالقول بالخلق» - و همچنین حتی امام المحدثين بخاری را می‌نگریم که او نیز از اتهام به بدعت سالم نمانده، و ذهلی او را معتقد به خلق قرآن دانسته است. (التهانوی، قواعد فی علوم الحدیث: ص ۲۴۰)

*** -** ابن ابی حاتم گفته است: «سمع منه أبي وأبو زرعة، ثم تركا حديثه عندما كتب إليهما محمد بن يحيى النيسابوري الذهلي، أنه أظهر عندهم أن لفظه بالقرآن مخلوق» - پدرم و ابو زرعه از او حدیث شنیده‌اند، اما پس از آن که محمد بن یحیی نیشابوری ذهلی به آنها نوشت که بخاری معتقد به خلق قرآن گشته است حدیث او را ترک کردند. (الرازی، الجرح والتعديل: ج ۷، ص ۱۰۹)

هدف:

هدف اصلی از قائل شدن به عدم وحيانیت قرآن کریم، آن هم به رغم آیات صریح و نیز ادله‌ی عقلی، اگرچه متعدد است، اما همه به یک اصل، که آن هم «نفی و تکذیب وحی» است، برمی‌گردد. برخی از اهداف مهم عبارت است از:

یک - قداست زدایی و حرمت شکنی؛

دو - احتمال نقص و خطا به خاطر محدودیت علمی بشر (هر که باشد) و حتی ابتلائاتی چون فراموشی و یا مقاصد شخصی. چنانچه دکتر سروش، اقتباس از این گونه نظرات مشاهیر اهل سنت و التقاط آنها با برخی از دعاوی تصوف و همچنین آمیختن با نظرات غربی، می‌گوید: «من دیدگاه دیگری دارم. من فکر نمی‌کنم که پیامبر به زبان زمان خویش سخن گفته باشد، در حالی که خود دانش و معرفت دیگری داشته است. او حقیقتاً به آنچه می‌گفته، باور داشته است. این زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم دانش او از دانش مردم هم‌عصرش درباره‌ی زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است. این دانشی را که ما امروز در اختیار داریم، نداشته است و این نکته، خدشه‌ای هم به نبوت او وارد نمی‌کند، چون او پیامبر بود، نه دانشمند یا مورخ!»

وی در پاسخ یک خبرنگار هلندی به صراحت می‌گوید: «وحی می‌تواند در مسائلی که به این جهان و جامعه‌ی انسانی مربوط می‌شوند، اشتباه کند»؛

سه - مساعد نمودن زمینه برای تفسیر و تأویل به رأی؛

چهار - جایگزینی آرا و نظرات خود، به جای معارف متقن وحی و احادیث نبوی و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین.

تحریف قرآن:

وقتی "وحيانيت قرآن" نفی و تکذیب شد و قرآن "خلق بشر" دانسته شد، نه تنها احتمال "تحریف قرآن" جایگزین می‌گردد، بلکه صراحتاً اعلام می‌شود که این قرآن تحریف شده است. چنانچه برخی از اهل تسنن، به رغم آن که شیعه را متهم می‌کنند که قائل به تحریف قرآن کریم شده‌اند، خودشان قائل به تحریف هستند:

*- عبدالوهاب شعرانی (متوفای ۹۷۳)، در کتاب الکبریت الأحمر در حاشیه "الیواقیت و الجواهر" می‌گوید:

«اگر واقعاً من احساس می‌کردم برخی از قلب‌های ضعیف مسلمان‌ها لغزش پیدا نمی‌کند و اینها در عقیده‌شان متزلزل نمی‌شوند، بیان می‌کردم آن آیاتی را که از مصحف عثمان ساقط شده است. (الکبریت الأحمر، ص ۱۴۲)» - و کسی هم از او نپرسید که مگر مصحف عثمان نزد شماست؟

*- آلوسی (متوفای ۱۲۷۰)، از مفسران بنام اهل سنت که عقیده‌ی وهابی دارد، به صراحت می‌گوید:

«روایات ما در کتب اهل سنت در باب تحریف قرآن، قابل شمارش نیست.» (روح المعانی، ج ۱، ص ۲۴)

سوال ۲: اگر قرآن کریم را به عنوان کتاب خدا برای هدایت خلق در نظر بگیریم، چرا آیات (و حتی احکام) به گونه ایست که بتوان برداشت های متفاوت از آن نمود و امثال داعش هم به وجود آیند و ...؛ چرا آیات مستلزم تفسیر است و چرا امامان یک تفسیر جامع نداده اند؟ آیا این با "بهدی للتی هی اقوم" منافات ندارد. (مهندسی/نیویورک) (۱۹ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

نه تنها قرآن کریم بلکه هر پیام، گزاره، نوشتار، نظم و نثری را می توان به هر شکلی تفسیر نمود؛ حتی قانون اساسی یا قوانین مصوب مجالس در ممالک متفاوت نیز قابل تفسیرهای گوناگون می باشد و به همین جهت است که در هر کشوری، بر اساس نظام سیاسی و ساختار آن، مفسری برای قوانین تعیین کرده اند.

الف - بدیهی است که یک کتاب هر چه جامعتر باشد، [به ویژه اگر موضوعاتش شامل جهان بینی، انسان شناسی و چه باید کردها و نکردهای فردی و اجتماعی باشد]، بیشتر از قابلیت برداشت ها و تفاسیر گوناگون برخوردار خواهد بود. پس این امر هیچ منافاتی با «بِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» ندارد، چنانچه نه گستردگی علم نافعی است و نه گستردگی قوانین و قابلیت تفسیر آنها، منافعی با قانون و آثار و فواید آن است.

ب - خداوند علیم و حکیم و هادی "قرآن کریم" را به تنهایی نفرستاده است تا خلقتش در آن گیج شوند و هر کس هر طوری خواست تفسیرش کند؛ بلکه "عقل" را به عنوان نبی درونی عطا کرد تا انسان اسیر نفس نگردد و در بیرون فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» - به راستی [ما] فرستادگان خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان (تمیز حق از باطل و الگو) را فرود آوردیم تا مردم (در هر امر و شأنی) به انصاف برخیزند. (الحديد، ۲۵)، پس هدایت نمودن و هدایت شدن، مستلزم برخوردارگی و تبعیت از هر سه است و البته تجزیه، فسادآور و نابودکننده می باشد.

همچنین فرمود: تلاوت کننده، تزکیه کننده نفس، ابلاغ کننده، تعلیم دهنده، مفسر و بیان کننده حکمت فرستادیم:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الاعمران، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

ج - اگر کتاب به تنهایی کفایت می کرد، دیگر خدا نبی و رسول و امام نمی فرستاد؛ اگر کتاب کفایت داشت، دیگر کسی به مدرسه و دانشگاه نمی رفت و هر کسی به تناسب ذوق و استعدادش، در رشته ای متخصص نمی شد و دیگران در نیاز خود به آنها رجوع نمی کردند. یک کتاب در فیزیک، شیمی، ادبیات، حقوق و ... چاپ می کردند و به تعداد آدمیان منتشر نموده و توزیع می کردند تا همه دانشمند شوند.

*- منتهی برخی پس از رحلت گفتند: «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت» و چنین وانمودند که کتاب یعنی همین سطور که روی چند برگ کاغذ نوشته شده و بین دو جلد قرار گرفته است؛ و برخی هنوز هم با همین شعار هر کاری که دلشان می خواهد می کنند. اگر در قالب حکومت باشند، می شوند سعودی - اگر در قالب مذهب باشند، می شوند وهابی - اگر در قالب گروهک باشند، می شوند داعش - و اگر شخص باشند، می شوند مانند بسیاری از مسلمانان که در هر امری از امور فردی و اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی، اقتصادی و ...، نام اسلام را حمل کرده، قرآن هم دارند، اما فقط به رأی خود عمل می کنند ...، و اگر زیاد هم رسوا شوند، می گویند: "اسلام همین است، شما نفهمیدید" و یا "من می دانم و خدای خودم و یا...".

د - امامان (علیهم السلام) نیز از همان ابتدا قرآن را با تمامی شأن نزولها، تفسیرها، تأویلها و احکامش ارائه دادند، اما مردم نخواستند. به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفتند: نه تو را می خواهیم، نه علمت را می خواهیم، نه امامت و رهبریت و حکومت را می خواهیم و نه قرآنی که تو جمع و تفسیر کرده ای را می خواهیم. خب نتیجه می شود همین که تا کنون شده است.

*- امامان (علیهم السلام) بعدی نیز هر یک در حد مقدور و شرایط، آنچه لازم بود از تفسیر و احکام بیان داشتند، به ویژه امام باقر و امام صادق علیهما السلام که اندک فرصت بهتری داشتند.

این منابع، علوم، تفاسیر و احکام همه در اختیار همگان هست، منتهی تردیدی نیست که "علم" فقط در کتاب و نوشتار نیست، کتاب به تنهایی نه کسی را تزکیه می کند و نه به او علم مفید می بخشد، بلکه معلم، راهنما و الگوی عملی می خواهد؛ هدایت نیز بدون هیچ اقدام عملی و به صرف کتاب خوانی میسر نمی گردد، بلکه باید برای آن قیام کرد و قوام داشت «يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؛ و بدیهی است که هیچ حرکتی به قوام نمی رسد، مگر با ولایت حق.

*- در آن روزگار مردم تفاوت اسلام محمدی، اسلام علوی، اسلام فاطمی، حسنی و حسینی علیهم السلام را با اسلام نهروانی، خوارچی، صفینی، معاویه ای و یزیدی دیدند، امروز نیز فرق اسلام ولایی، اسلام فقهانی و اسلام ناب محمدی (صلوات الله علیه وآله) را با اسلام سعودی، اسلام القاعده ای، اسلام طالبانی، اسلام وهابی، اسلام داعشی ... و در یک کلمه "اسلام امریکایی و انگلیسی" می بینند و حجت بر همه آشکار و تمام می شود.

ه - «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»، یعنی قرآن (بدون نیاز به دیگران) خودش روی پای خودش ایستاده و قوام دارد (چه قرآن صامت که کتاب باشد و چه قرآن ناطق که امام باشد) و هر کسی (و هر جامعه ای) را که به آن تکیه کند "قوام" می بخشد، نه این که هر کس یک جلد قرآن خرید یا هدیه گرفت، قوام می یابد. از این رو در ادامه آیة فقط به کسانی بشارت این "قوام" را می دهد که اولاً ایمان آورده اند و ثانیاً به آن عمل می کنند، آن هم عمل صالح.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (الإسراء، ۹)

ترجمه: به یقین این قرآن [مردم را] به استوارترین [و کامل ترین آیین زندگی] راه می نماید، و به آن ایمان آوردگانی که کارهای شایسته انجام می دهند نوید می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ خواهد بود.

نکته: آیا جز این است که هر کس با استناد به آیه ای گفت: قرآن معلم و مفسر نمی خواهد، خودش نیز تفسیر کرده است؟! منتهی تفسیر به رأی و تفسیر خطا و مطابق میل.

*- شعار "قرآن تفسیر نمی خواهد"، برای این است که مسلمانان را از فرهنگ، علوم و آموزه های اهل عصمت (علیهم السلام) جدا کنند و به سوی امیال و اهداف و منافع خود بکشانند. قرآنی که اهل عصمت (ع) و تابعین آنها و علما و فقهای راستین، مبین و معلم آن نباشند، انگلیس و امریکا مفسرش می شوند و وهابی و داعش بیرون می دهند.

*- شبهه ای "اگر مستلزم تفسیر است، پس چگونه همگان را هدایت می کند" نیز برای خدشه وارد کردن به ایمان ما نسبت به وحیانیت قرآن کریم و هدایت گری آن است.

آیا اگر گفته شود: پزشکی، مهندسی، حقوق و سایر علوم برای همگان مفید است، معنایش این است که پس دیگر معلم و استاد و الگو و مربی نمی خواهد؟! معنایش این است که هر کس یک کتابی خرید و روخوانی کرد، همان بهره ای لازم را می برد؟ پس چرا نوبت به "قرآن کریم" که می رسد، چنین شبهاتی را به اذهان القاء می کنند؟

*- بله، رسول، امام و قرآن برای همگان آمده است، اما هیچ گاه نفرمود که همگان را هدایت می کنند، بلکه اهلش، رجوع کنندگان، ایمان آورندگان و عمل کنندگان هدایت می شوند و مابقی به گمراهی و خسران بیشتر می افتند. اگر چنین نبود که هیچ کافر و ملحدی پیدا نمی شد و هیچ امامی به قتل نمی رسید، کسی با قرآن به جنگ قرآن نمی آمد و مسلمانان گروه گروه گمراه و یا کشته نمی شدند.

مرتبط:

*- [آیا قرآن کریم نیاز به تفسیر دارد؟ مگر نفرمود قرآن را آسان قرار دادیم و مگر در آیات متعددی همه انسانها مخاطب قرار گرفتند؟ پس چرا به جای با «ابها الناس» نفرمود: «با ابها المفسرون»؟](#)

*- [مگر قرآن برای هدایت همگان نیامده است، پس چرا تفسیر؟ نکوید سنت و حدیث وجود دارد، فرض کنید به جز قرآن در اختیار ما نیست و پاسخ دهید.](#)

سوال ۲: از امام علی علیه السلام در نهج البلاغه نقل شده «گناهی که پس از آن فرصت دو رکعت نماز داشته باشم مرا غمگین نمی‌کند» برخی آن را جواز بر گناه تلقی کرده‌اند، می‌گویند: می‌رویم گناه می‌کنیم و بعد دو رکعت نماز می‌خوانیم تا خدا ببخشد. این مباحث به ویژه در فضای مجازی شایع شده، لطفاً پاسخ دهید. (۲۲ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در این فراز از سخنان حکیمانه‌ی خود، از یک سو به بیکران رحمت و غفران الهی توجه می‌دهند و باز بودن درب توبه را نشان می‌دهند؛ و از سوی دیگر راه امیدها و آرزوهای دراز؛ تخیلی و کاذب را می‌بندند.

بحث از شدت و گستره‌ی رحمت و مغفرت الهی و چگونگی معرفت و نگاه انسان به خداوند متعال و اسما رحمان، رحیم، عفو، ستار، غفار و تواب او، نه تنها در اسلام، بلکه از دیرباز مورد بحث و گفتگو بوده است. هم آیات قرآن کریم در این مقولات مباحث بسیاری دارد - و هم در آموزه‌های اهل عصمت (علیهم‌السلام) نکات قابل تأمل و تفکر بسیاری وجود دارد - و هم حکما و عرفا و علما بسیار گفته و نوشته‌اند ... - و هم بسیاری تفسیر به رأی و سوءاستفاده کرده‌اند.

در این بیان کوتاه، اما ژرف حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز معارف بسیاری نهفته است، از جمله:

* - اشاره به رحمت و مغفرت واسعه‌ی الهی دارند که هر گناهی را مشروط به استغفار و توبه‌ی جدی می‌بخشد.

* - اشاره به عظمت "نماز" دارند که جمیع محامد، دعاها، اذکار و کمال حالات بندگی در آن است.

* - اشاره به آثار نماز دارند که [اگر نماز باشد]، پاک‌کننده است، چنانچه بسیار فرموده‌اند که نمازهای یومیه مانند پنج وعده شستشوی روح است.

* - اشاره به معرفت و امید یک انسان عاقل و عارف به پروردگار خود دارند، که هرگز از رحمت و مغفرت او ناامید نمی‌گردد.

* - اشاره، یا در واقع تذکر به غافل نشدن از یاد خدا، حتی پس از بدترین گناهان و بازگشت به سوی او، با اقامه‌ی دو رکعت نماز دارند.

* - اشاره، یا در واقع هشدار و تذکار می‌دهند به این که حتی از یک لحظه‌ی بعد از خود نیز خبر ندارید.

* - بنابراین کسی که این حدیث گرانقدر را می‌خواند و در آن توجه و تأمل می‌کند، به جای آن که آن را بهانه و مجوزی برای گناه قلمداد نماید، ابتدا از خود می‌پرسد: پس چرا آن که این بیان را فرمود، خود هیچ گناهی نکرد و همیشه، ضمن امید به رحمت و مغفرت الهی، خوف و خشیت از او بر وجودش حاکم بود؟

الف - دقت کنیم که رحمت و مغفرت الهی، برای معرفت، محبت و نزدیکتر شدن است، نه بازی کردن، معصیت و دور شدن؛ هرگاه نتیجه‌ی معکوسی اخذ شد، باید بدانیم نتیجه‌گیری خطا بوده است.

ب - آن دوستی که هیچ‌گاه خیانت و عصیان نکرده و نبریده، بهتر است، یا آن که دائم قطع می‌کند، روی برمی‌گرداند و دوباره می‌آید (و مثلاً دو رکعت نماز می‌خواند)؟

ج - اگر انسان گناهی کند که همان سبب شود توفیق بازگشت، توبه و نماز از او گرفته شود چه؟

د - اگر در همان حال ارتکاب به نافرمانی و عصیان، عمر انسان به سر آید و جاننش اخذ شود چه؟

ه - اگر چون آن انسان عادت کرده به گناه، خدا و دین و خودش را به سخره گرفته و اصلاً نماز را هم نفهمیده، پس از گناهی دو رکعت نماز بخواند، اما این خم و راست شدن از او پذیرفته نشود چه؟

و - برترین، والاترین، صادفانه‌ترین و عارفانه‌ترین "استغفار"، طلب مغفرتی است که شخص رسول اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) برای خود یا دیگران بنماید؛ اما اگر این دورویی‌ها و بازیگری‌های انسان، او را به مرتبه‌ای از سقوط بکشاند که حتی اگر ایشان برایشان هفتاد بار استغفار نمایند، باز هم پذیرفته نشود، چه؟

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (التوبة، ۸۰)

ترجمه: برای آنها آمرزش بطلب یا آمرزش مطلب (یکسان است)، اگر برای آنها هفتاد بار هم آمرزش‌طلبی هرگز خداوند آنها را نخواهد آمرزد، زیرا که آنها به خدا و رسول او کفر ورزیدند، و خداوند گروهی را که فاسقند هدایت نمی‌کند.

توجه: افترای به پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم‌السلام است که گمان شود چیزی فرموده باشند که معصیت را توجیه و تطهیر نموده و برایش مجوزی صادر کرده باشند.

پس، از این حدیث باید نتیجه گرفت که اولاً از رحمت و مغفرت الهی ناامید نگردید - ثانیاً دقت کنید که مرتکب گناه نشوید و به گناه عالمانه و عامدانه نیز عادت نکنید، شاید موجب هلاکت شود - ثالثاً اگر مرتکب گناه شدید، سریعاً توبه کنید و بهترین شکل آن نیز دو رکعت نماز توبه است (منتهی نماز، نه خم و راست شدن) - رابعاً مراقب باشید، شاید به واسطه‌ی پایان عمر و یا هر دلیلی، دیگر توفیق نماز دست نداد - خامساً عظمت و اثر نماز را بدانید و در آن غفلت نکنید و این امکان شمول رحمت و مغفرت الهی را از دست ندهید.

مرتبط:

* آیا واقعاً خدا همه گناهان را می‌بخشد و آیا در آیات یا روایات چنین بیان شده است؟ چگونه توبه کنیم؟ چه دعایی بخوانیم؟

* فرض کنید کسی مرتکب گناهی شده است و به دلایلی می‌خواهد توبه کند، اما پشیمان و متنفر هم نیست، برای محکم کاری فکر کنید اصلاً متنفر و پشیمان نیستیم. می‌خواهم حال از ته ته دل و برای همیشه از گناهانم پشیمان و متنفر شوم به طوری که شرط اول توبه را به بهترین شکل به جا آورده باشم.

* این که گفته می‌شود خداوند ارحم الراحمین است و انسان هر گناهی که داشته باشد و حتی اگر ادامه دهد، باید امید به بخشش داشته باشد چیست؟

سوال ۴: در کلیبی گوینده مدعی شده: قرآن معجزه نیست، چون در قرآن آمده که انسان را از نطفه بعد علقه و... آفریدیم، حال آنکه سقراط این مطلب را قبلاً اثبات کرده و گفته است.

(دیپلم حسابداری/مشهد) (۲۲ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چون نمی‌توانند قرآن و اعجاز آن را رد کنند، از خود دلیلی برای اثبات اعجاز می‌تراشند و سپس آن دلیل خود را رد می‌کنند!

چه کسی گفته معجزه بودن قرآن به این است که هیچ یک از مباحث مطروحه‌اش قبلاً وجود نداشته یا گفته نشده باشد؟!

در بخش اصول دین که از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین یک سخن بوده است، نه حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) چیزی فرموده که حضرت موسی (علیه‌السلام) مغایر با آن گفته باشد و نه در قرآن مطلبی در این خصوص هست که در کتب پیشین نیامده باشد. برای همین در آیات متعددی به اهل کتاب تأکید دارد که این کتاب، آنچه در دست شماست را تصدیق می‌کند.

در بخش تاریخی که البته سراسر حکمت، فلسفه، اخلاق، تجربه، خبر، عرفان و ... می‌باشد، هر چه را فرموده که مثلاً به آدم، نوح، ابراهیم، یوسف ... علیهم‌السلام چنین و چنان گفتیم، یا آنها با خدا یا قومشان چنین و چنان گفتند، خب قبلاً گفته شده بود.

و البته مطالب و مباحث گفته نشده، در تشریح همان اصول و یا احکام تشریعی این دین نیز بسیار است.

قرآن چه فرموده و سقراط و بقراط و ... چه چیزی را قبل از قرآن کریم کشف کرده‌اند؟!

آیا اگر در قرآن کریم به «مشرق‌ها و مغرب‌ها» اشاره شده، یعنی مدعی است که قبلاً هیچ کس در این عالم نفهمیده بود که شرق و غرب وجود دارد؟ آیا اگر فرمود: شما را از مرد و زن آفریدیم، یعنی هیچ کس این را ندیده و درک نکرده بود؟ آیا اگر فرمود: از آسمان باران می‌باریم، یعنی تا قبل از نزول قرآن مردمان گمان می‌کردند که باران از زمین می‌روید؟!

خیر، بلکه خداوند متعال تجلی علم و نظم و حکمت آفرینش را متذکر می‌گردد، تا مردمان از سطحی‌نگری عبور کنند و خدانشناس و معادشناس شوند.

پس وقتی می‌فرماید: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (الصافات، ۵)»، مقصود توجه دادن به «ربوبیت الهی» است، نه به فیزیک آسمان، زمین، مشرق و مغرب؛ رب را می‌شناساند، نه مشرق و مغرب را. چنانچه وقتی می‌فرماید: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (القمر، ۴۹)»، یعنی بدانید که نه خلقت همین‌طوری و تصادفی به وجود آمده است و نه اندازه‌های هر چیزی شانسی درست درآمده، بلکه ما خلق کردیم و اندازه دادیم. و همین طور است آیات ۲۳ به بعد در سوره‌ی المؤمنون که با بیان شگفتی مراحل خلقت، می‌فرماید: خَلَقْنَا (ما خلق کردیم) - جَعَلْنَاهُ (ما قرارش دادیم) - فَخَلَقْنَا (ما مرحله به مرحله از نطفه تا علقه و ... خلق کردیم) - أَنْشَأْنَاهُ (ما خلقتی دیگر در او انشاء کردیم) و

اینها را می‌فرماید، جهت تعقل، تفکر و معرفت و ایمان. حال سقراط و بقراط چه کشفی کرده‌اند؟ این که سیر خلقت از نطفه به علقه و ... می‌باشد؟ یا این که خدا آنها را به وجود آورده و ربوبیت می‌کند؟ اگر بخش اول باشد، که قبل از آنها نیز می‌دانستند و حتماً به آدم^(ع) و حوا^(ع) نیز تعلیم داده شده بود که برای تکثیر نسل با هم ازدواج کردند - اگر بخش دوم است، که خدا این آیات را فرستاده تا عقول این را بفهمند و البته آنها نیز دانشمند بودند و پیش و بیش از دیگران باید می‌فهمیدند.

مسئله چیز دیگری است:

خداوند علیم و بصیر به احوال بندگان خود، در سوره‌ی «القصص» به حالات و ادعاهای این قبیل افراد منکر اشاره کرده و سپس علت اصلی انکار و تکذیب آنها را بیان می‌دارد. تقاضا این است که آیات ذیل را به همراه ترجمه، با تأمل و تفکر لازم تلاوت نمایید:

ابتدا اشاره دارد که تو در گذشته حضور نداشتی، پس آنچه این گونه دقیق از احوال گذشتگان و انبیا (علیهم‌السلام) برای تو بیان می‌شود، خود اثبات می‌کند که "وحی" است. سپس می‌فرماید:

«وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (٤٧)

ترجمه: و اگر نبود که وقتی به [سزای] پیش‌فرست دست‌هایشان مصیبتی به ایشان برسد، بگویند: «پروردگارا، چرا فرستاده‌ای به سوی ما نفرستادی تا از احکام تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم» [قطعاً در کیفر آنان شتاب می‌کردیم].

*- یعنی به انسان عقل و شعور و منطق و فطرت دادم؛ می‌توانند با همان عقل و فطرت، مبدأ و معاد و حُسن و قبح را بشناسند، اما چون توجه ندارد خطا می‌کنند و چون غفلت و خطا کردند و به عواقبش دچار شدند، مدعیانه گله‌مند می‌شوند که اگر خدا رسولی و دینی و کتابی می‌فرستاد، حتماً به آن مؤمنین می‌شدیم، از این رو عقل و نقل (وحی) را با هم می‌فرستم، با رسولی که انسان کامل، معلم و الگو باشد، تا امکان برای رشد کامل و حجت تمام شده باشد و البته بهانه‌ای هم باقی نماند:

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوْتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمَّ يَكْفُرُوا بِمَا أُوْتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ» (٤٨)

ترجمه: پس چون حق از جانب ما برایشان آمد، گفتند: «چرا نظیر آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟» آیا به آنچه قبلاً به موسی داده شد کفر نورزیدند؟ گفتند: «دو ساحر با هم ساخته‌اند.» و گفتند: «ما همه را منکریم (کلاً به دعوت آنها کافریم).»

*- یعنی همین‌هایی که می‌گفتند اگر رسولی بیاید ایمان می‌آوریم، وقتی رسول می‌آید بهانه‌گیری می‌کنند که مثلاً چرا عصایی چون موسی (علیه‌السلام) ندارد یا بحر را نمی‌شکافد و ...؟! اما خدا می‌فرماید: حالا مگر به آن موسی (ع) که چنین معجزاتی داشت، ایمان آوردید؟! پس اینها فقط بهانه است.

«قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (٤٩)

ترجمه: بگو: اگر شما راستگویند پس کتابی از جانب خدا بیاورید که از آن دو (تورات و قرآن) رهنمون‌تر باشد تا من از آن پیروی کنم.

*- یعنی اگر خدا را قبول ندارید، پس راجع به رسول و کتاب و معجزه‌اش جدل نکنید، مشکل شما جای دیگری هست؛ اما اگر قبول دارید و به حکم عقل می‌گویید که عالم خالقی دارد، پس باید هدایت کند، در ضمن تورات و انجیل و قرآن را هم تکذیب کرده و می‌گویید وحی نیست، معجزه نیست و ...؛ خب کاری ندارد، شما بروید از جانب خدا کتاب هدایتگر دیگری بیاورید تا من از آن کتاب پیروی کنم. سپس خداوند سبحان، به علت اصلی انکار و لجاج آنها اشاره می‌نماید:

«فَإِنْ لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (٥٠)

ترجمه: پس اگر (دعوت) تو را اجابت نکردند بدان که آنها از هواهای (نفسانی) خود پیروی می‌کنند، و چه کسی گمراه‌تر است از آن که بدون هدایت خداوند از هوای (نفس) خود پیروی کند؟! حقا که خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

***-** یعنی کسی که قرآن را کتاب آسمانی و بالتبع معجزه نمی‌داند و لابد آن را سخن بشر می‌داند، باید کتاب آسمانی هدایتگر دیگری بیاورد، اگر آن را نتوانست، پس تو بدان (فَاعْلَمْ) که این حرف‌ها و ایرادها و اشکال‌ها و جدل‌ها و ... همه بهانه است؛ علت اصلی انکار و تکذیب این است که آنها از "هوای نفس" خود تبعیت می‌کنند.

*****-** آری، این انکارها، لجاجت‌ها و حتی عنادها، به خاطر همان وسوسه‌های نفس و تبعیت از آن است، به خاطر غلبه‌ی طبیعت بر فطرت در مملکت وجود است؛ که البته به غلبه و حاکمیت "هوای نفس" به جای حاکمیت عقل و فطرت و وحی، در مملکت بیرون و جامعه‌ی بشری می‌انجامد و این جنایات، فجایع و ظلم‌ها پدیدار می‌گردد.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا تَوْسُوسًا بِهٖ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهٖ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ف، ۱۶)

ترجمه: و به یقین ما انسان را آفریدیم و آنچه را که نفسش بدان سبب در او وسوسه می‌کند می‌دانیم و ما به او از رگ گردن و رگ‌های خورش نزدیک‌تریم.

www.x-shobhe.com

سوال ۵: آیه‌ای در قرآن بدین مضمون است که خداوند می‌فرماید، جوونا ازدواج کنن، همه چیزش با من - لطفاً معرفی نموده و توضیح دهید. (دیپلم عمران/کرج) (۲۸ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در هیچ یک از امور و شئون زندگی فردی و اجتماعی، خداوند متعال آیه‌ی تضمینی نفرستاده است، بلکه همه مشروط است؛ اگر شرایط محقق شد، او تضمین کرده است. چنان که در مراحل و حوادث زندگی نیز شاهدیم که هر رشد و پیشرفتی و حتی هر انحطاط و هلاکتی مشروط است به تحقق اسباب و علل آن. نظام عالم تکوین حکیمانه است، پس نظام تشریح نیز حکیمانه است، و هر چیزی جایگاه، قدری (اندازه‌ای) دارد که مقدرات بر اساس آنها رقم می‌خورد، از جمله رزق در امر ازدواج یا هر امر دیگری:

«و يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (الطلاق، ۳)

ترجمه: و او را از راهی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد و کسی که بر خدا توکل نماید او برایش کافی است مسلماً خداوند رساننده‌ی فرمان و تحقق بخشنده‌ی اراده‌ی خویش است همانا خداوند برای هر چیزی (از اجزاء عالم هستی از نظر ماهیت و کم و کیف و آثار وجودی و مدت بقا) اندازه‌ای قرار داده است.

تمام آنچه از رشد، کمال، سعادت، فلاح و امنیت دنیوی و اخروی، از نزد خدا در کلام وحی و احادیث اهل عصمت (علیهم‌السلام) تضمین شده است، مشروط و منوط است به معرفت، ایمان، اخلاص، عمل صالح، علم، بصیرت، کار، تلاش، مجاهدت، امید، توکل، توسل، تفویض امر به الله جلّ جلاله و ... - تمام آنچه از جهالت، بدبختی، گمراهی، ناامیدی، ترس از آینده، گرفتاری و هلاکت دنیوی و اخروی نیز به صورت یقینی بیان شده است، مشروط و منوط است به کفر، شرک، نفاق، جهالت، معصیت، بی‌بصیرتی، بی‌نظمی، ناامیدی، حرص، طمع، پیروی از شیطان درون (نفس) و پیروی از شیاطین جنّ و انس بیرونی. پس انسان اگر در صراط مستقیم گام برداشت و درست عمل کرد، به فضل الهی موفق می‌شود و اگر منحرف شد و بد عمل کرد، خود را از شمول رحمت و فضل خارج کرده و متضرر و معذب می‌گردد. آیات بسیاری بر این معنا تصریح نموده است که از جمله دو آیه‌ی ذیل می‌باشد:

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (المدثر، ۲۸)

ترجمه: هر کسی در گرو دستاورد خویش است.

«وَإِذْ تَأْتِيَنَّكُمْ رِيبَةٌ مِنْ شِكْرِكُمْ لِأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم^(ع)، ۷)

ترجمه: و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهیم کرد، و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود. [دقت شود: شکر یعنی استفاده‌ی درست و بهینه از نعمت الهی].

همه چیزش با من!

همه چیزش با من، به ویژه در امر ازدواج یعنی چه؟!

آن قدر ازدواج را برای خود سخت کرده‌ایم که گمان می‌کنیم همه چیز "پول" است! آن قدر شرایط اقتصادی بحرانی و گرانی حاکم است که گمان می‌کنیم همه چیز زندگی، یعنی تأمین مالی معاش! حال آیا کم هستند جوانان مرفه و متمولی که به فاصله‌ی کمتر از یک سال از ازدواج، از هم جدا شده‌اند؟! آیا تمامی کمی‌ها و کاستی‌های زندگی از "پول" است و آیا رفع تمامی نواقص و نیازها با "پول" میسر است؟ بسیاری پول دارند، اما تعقل نمی‌کنند - پول دارند، ولی فرهنگ ندارند - پول دارند، اما آداب و معاشرت بلد نیستند و اخلاق ندارند - پول دارند، ولی دین و ایمان ندارند - پول دارند، اما به خود و دیگران ظلم می‌کنند - پول دارند، ولی جاهلند و

حال "همه چیزش با من" یعنی چه؟! یعنی اگر پولش رسید، اخلاق و ایمان و نظم و عشق و محبت هم می‌رسد؟ احساس مسئولیت و کار و تلاش هم می‌رسد؟ گرمی و صمیمیت و وفا و غیرت هم می‌رسد؟! اگر چنین بود که هر پولداری مؤمن و صالح نیز می‌بود.

بله، همه چیز می‌رسد، اما مشروط به آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت، ایمان و توکل و توسل، تعقل و تدبیر و بصیرت، کار و تلاش و جدیت، نیت و اهتمام و هدف.

ازدواج:

ازدواج نیز از سایر مقوله‌های زندگی جدا و مستثنی نمی‌باشد. خداوند متعال بسیار تأکید نموده که به خاطر ترس از "روزی" نه فرزند خود را بکشید (زنده بگور در قدیم، قتل اولاد یا سقط در عصر حاضر)؛ نه از فرزند داشتن بترسید، نه از ازدواج دوری گزینید. فرموده است که مگر "روزی‌رسان" به خودتان شما هستید و مگر روزی آنان را شما می‌دهید؟ کسی که گمان کند خودش رازق خود و همسر و اولادش می‌باشد که مبتلا به شرک شده است:

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا» (الإسراء، ۳۱)

ترجمه: و فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید، ماییم که آنها و شما را روزی می‌دهیم حقا که کشتن آنها گناهی است بزرگ.

همچنین خوف و پرهیز از ازدواج برای ترس از رزق را نیز جایز ندانسته و فرموده است:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (التَّوْر، ۳۲)

ترجمه: مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش‌دهنده و آگاه است.

*- خداوند متعال وعده داده که فقیر مؤمن و صالح را برای ازدواج مورد تفضل قرار می‌دهد و برای این امر غنی می‌نماید.

*- خداوند متعال نفرموده که ازدواج را از طریق غیر آنچه فرموده‌ام انجام دهید و او هر تشریفات و اسراف‌ی را تضمین می‌کند و یا زمینه‌ی هر کار غیرمعقول یا حرامی را مهیا می‌نماید.

*- وعده‌ی خداوند متعال در هر امری حق است و عین تضمین اوست، منتهی ما باید طبق راهی که او فرموده عمل کنیم، تا به آن وعده‌ی تضمین شده برسیم.

*- خداوند حکیم و رازق، برای هر امری رزقی قرار داده است، مثلاً کف رزق برای هر مؤمن و کافر، یا رزق نماز اول وقت، رزق گشایش کار مؤمن، رزق خوش اخلاقی، رزق دعای والدین، رزق ازدواج، رزق بچه، رزق کار و تلاش ... و رزق دعا، یعنی رزقی که مشروط به دعا داده می‌شود - اما می‌خواهیم اول آن مزد و رزق را بگیریم و بعد کار را انجام دهیم(!؟)

سوال ۶: چگونه می‌شود شوق به لقاءالله را در دل تقویت کرد؟ می‌دانم که یکی از راه‌های شناخت ذات اقدس الهی است. دیگر چه می‌توان کرد؟ لطفاً بعضی از جذاب‌ترین و زیباترین آیات و روایاتی که ترغیب کننده این شوق و علاقه‌ی ذاتی است را ذکر بفرمایید. (ارشاد/مشهد) (۲۰ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

سؤال بسیار کلی است و در مقام پاسخ باید دست کم کتاب‌های بسیاری نوشته یا خوانده شود، مانند: «لقاء الله، میرزا جواد ملکی تبریزی (رحمة الله علیه)»؛ لذا در این مختصر فقط به چند نکته اشاره می‌شود.

الف - شناخت ذات اقدس الهی برای هیچ احدی از مخلوقات ممکن نیست. البته در مباحث قبلی بحث شد که اساساً شناخت هیچ ذاتی برای کسی ممکن نیست، بلکه ذات در اسم‌ها (نشانه‌ها) پدید ظهور می‌کند و همگان آن اسم‌ها و نشانه‌ها را شناخته و پی به وجود می‌برند. اگر به شما بگویند: «خودتان را معرفی کنید»، فقط می‌توانید اسم‌ها و نشانه‌های خود را بگویید؛ مثل (انسان، مرد/زن، ایرانی، محمود، مریم، فارس زبان، سفید رو یا گندمگون و ...). خب اینها که هیچ کدام ذات شما نیست. خداوند سبحان نیز با اسماء‌اش (نشانه‌هایش) شناخته می‌شود.

ب - همچنین پیش از این مفصل و مشروح توضیح داده شد که "شناخت" به تنهایی کفایت نمی‌کند، چرا که هر چند مقدمه‌ای لازم است، اما انسان مایل به "محبوب" خویش است نه مایل به "معروف" خویش. در نهایت انسان به سوی آن که دوستش دارد می‌رود، نه آن که می‌شناسدش. مگر ابلیس و بلعم باعور و بسیاری دیگر از کفار، خدا را نمی‌شناخته و نمی‌شناسند. مگر آنان که اهل عصمت (علیهم السلام) را کشتند، آنها را نمی‌شناختند؟ مگر کسانی که امروزه ظلم می‌کنند، "ظلم، ظالم و مظلوم" را نمی‌شناسند؟!

پ - پس کلید "عشق و محبت" است، هر چند که شناخت، مقدمه و مکمل آن است. نخواندیم که خداوند متعال در کلام کریمه‌ی خود فرمود: بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید و نفرمود اگر می‌شناسید: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي»، و اجر این محبت را، محبت متقابل خود بیان نمود نه بهشت و حور و قصور «يُحِبِّكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (ال عمران، ۳۱)».

نخواندیم که چطور اجر رسالت خاتم‌الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد (صلوات الله علیه و آله) - که در واقع نتیجه و اجر تمامی انبیا و رسولان الهی می‌باشد - را، مودت اهل بیت (علیهم السلام) بیان نمود نه صرفاً شناخت آنها؟ و فرمود آن بشارتی که همه‌ی پیامبران (که مبشر هستند) از طرف خدا داده‌اند، همین مودت اهل بیت (علیهم السلام) است:

«ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (الشورى، ۲۳)

ترجمه: این همان چیزی است که خداوند، آن بندگان خود را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته کرده‌اند بدان بشارت می‌دهد. بگو: از شما در مقابل این (ابلاغ رسالت خود) جز محبت (قلبی و عملی) درباره‌ی خوبشاوندانم مزدی نمی‌طلبم، و هر کس کار نیکی انجام دهد (بر این محبت بیفزاید) ما برایش در آن، نیکی می‌افزاییم (بر پاداش طبیعی‌اش حداقل ده برابر اضافه می‌کنیم)، حقا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

ت - پس، مسئله عشق و محبت است و تلاش برای ازدیاد آن. وقتی انسان عاشق شد، به دنبال معشوق می‌گردد و به سوی او پرواز می‌کند و شوق دیدار او در وجودش شعله‌ور می‌گردد، چرا که به قول عرفا «محب، مایل به لقای محبوب است». عاشق، مایل به دیدار و وصال معشوق است.

راه‌کار:

راه‌کار ازدیاد این محبت و عشق و میل به لقای پروردگار عالم (که البته دیدارحسی نیست)، را خداوند سبحان خود در یک آیه بیان نموده که ظاهرش کوتاه، اما عمقش همه‌ی معرفت، عشق، ایمان، اخلاص و عمل است. فرمود:

«قُلْ إِنَّمَا آتَا بَشِيرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (الکاف، ۱۱۰)

ترجمه: بگو: جز این نیست که من بشری مثل شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید عمل شایسته کند و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد.

پس توحید، ایمان و عمل صالح، راه کار افزایش معرفت، شدت محبت و رسیدن به لقاء پروردگار می‌باشد. حال آیا ما در هیچ امری، کسی را در ربوبیت شریک پروردگار خود نمی‌نماییم؟ آیا همت و جدیت به عمل صالح داریم؟ آیا تا نفس خواهشی داشت، نه تنها لقای محبوب، بلکه اساساً خدا، دنیا و آخرت خود را فراموش نکرده و بنده‌ی ذلیل نفس نمی‌شویم؟! چقدر عشق داریم که وقت اذان شود و با اقامه‌ی نماز، به معراج رویم؟! چقدر به زیارت برادر دینی می‌رویم که فرمود "زیارت الله" است و ...؟

دقت کنیم که همه‌ی دین و دنیا، امتحان اثبات همین عشق و محبت است.

دو محبت در یک قلب نمی‌گنجد:

منظور محبت‌های مجازی و مقطعی نیست، هر چند که در این موارد نیز گاه محبت‌ها در طول یک دیگر قرار می‌گیرند و گاه در عرض یکدیگر قرار گرفته و معارض هم می‌شوند. به عنوان مثال واقعی: انسان هم خودش را دوست دارد و هم طبیعت (بدن) خودش را دوست دارد و هم این دنیا و مظاهر و متاعش را دوست دارد؛ و بدیهی است که در راه رسیدن به آنچه دوست دارد، تلاش می‌کند، اگر برسد خوشحال و مسرور می‌شود و اگر نرسد، ناراحت، مغموم و حتی مضطرب هم می‌گردد. گاهی همه‌ی این محبت‌ها در طول هم هستند و در یک راستا و در مسیر رسیدن به محبوب اصلی‌تر و بالاتر قرار دارند، مثل این که انسان کار می‌کند تا پول درآورد (پس پول را دوست دارد)، سپس پول را هزینه می‌کند تا شاخه گلی بخرد (پس آن شاخه گل را دوست دارد) و سپس آن را به محبوبش هدیه می‌دهد (پس هدیه دادن را دوست دارد) و همه‌ی این علایق، در راستای عشق به آن محبوب قرار دارد.

اما گاهی، محبت‌ها معارض هم می‌شوند. مثلاً انسان عقل، دین، ایمان، اسلام و آخرت را دوست دارد، خدا و لقای او را دوست دارد، اما نگاه حرام به آن نامحرم زیبا را نیز دوست دارد. اینجا مهم این است که کدام را "انتخاب" می‌کند؟ این است هنر آن "اختیار"ی که خدا به انسان داده است. اگر دنیا و طبیعت و نفس را بیشتر دوست داشت، خدا و لقای او را می‌فروشد و به خودش اثبات می‌شود که عشق و محبتش به خدا، زیاد هم عمقی و حقیقی نبود، اما اگر خدا را دوست داشت، به خاطر او از محبت و محبوب نفسش می‌گذرد. دو محبت غایی در یک قلب نمی‌گنجد. اگر محبت خدا غالب بود، محبت دنیا از بین می‌رود، دنیا در نظر کوچک، گذرگاه و حتی زندان به نظر می‌آید، اما اگر محبت دنیا غالب بود، خدا و دیدار او فراموش می‌شود و بالتبع عشق و شوق دیدار او نیز از دل بیرون می‌رود. و در این خصوص آیات و احادیث بسیار است.

پس، هر چه محبت به دنیا کمتر شد، محبت به خدا بیشتر می‌شود و شوق لقاء تشدید می‌گردد. هر چه به «لا إله» بیشتر عمل شد، «الا الله» جایگزین می‌شود، هر چه «يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ»، چه در اندیشه و باور و چه در عمل بیشتر و شدیدتر شد، «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»، بیشتر و شدیدتر می‌شود.

یاد محبوب:

یاد محبوب نیز قواعد خودش را دارد. به عنوان مثال: اولاً انسان یاد هر چه بیافتد، به همان توجه می‌کند - ثانیاً انسان دوست دارد که همیشه ذکر محبوبش به میان آید و ثالثاً انسان یاد دشمن یا معارض یا محبوب را دوست ندارد. ندیدید انسان از علم، زیبایی، قدرت و غنا و توانگری خوشش می‌آید و هر کجا یاد آنها (به هر موضوع و شکلی) پیش آید، مسرور می‌شود و از جهل، زشتی، ضعف و فقر بدش می‌آید و حتی از ذکرش هم فراری است و اگر سخنش به میان آید، حالش به هم می‌خورد؟!!

خداوند متعال به هر دو حال قلب انسان به تناسب محبوبش تصریح کرده است. آنها که خدا را دوست ندارند و غیر خدا (دنیا) را دوست دارند، وقتی سخن از وحدانیت خدا (هر بحثی که مربوط به خدا، دین، ایمان، آخرت و ...) باشد به میان آید، حالشان به هم می‌خورد و قلبشان مشمئز می‌گردد و دوست دارند این بحث زودتر جمع شود و راجع به محبوب‌های خودشان صحبت شود:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، ۴۴)

ترجمه: و چون خداوند به یگانگی (وحدانیت) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند (بالتبع شوق لقاء هم ندارند) منزجر و متنفر گردد، و چون کسانی دیگر جز او (بت‌ها و محبوب‌ها و اِله‌های کاذب) یاد شوند، به ناگاه خوشحالی می‌کنند.

قلب مؤمنین نیز نقطه‌ی مقابل است، وقتی ذکر پروردگارِ محبوبشان به میان آید، قلب از شوق معشوق به تپش می‌افتد، دوست دارند بیشتر از او گفته شود، تا ایمان و شوقشان افزایش یابد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (الأنفال، ۲)

ترجمه: مؤمنان تنها کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید دل‌هایشان می‌ترسد (تراس از فراق یا قهر محبوب، ترس از مقبول واقع نشدن، ترس محروم شدن از لقای رحمت الهی بر آنان مستولی می‌گردد)، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می‌افزاید، و همواره بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

نشانه‌های محبت:

بیان شد که هر چیزی با نشانه‌هایش شناخته می‌شود؛ پس اگر نشانه‌های محبت را بیشتر و بهتر بشناسیم، هم میزان و صدق محبت خود را سنجیده‌ایم و هم راه‌کار اصلاح و تشدید آن را یافته‌ایم.

به عنوان مثال: عاشق دوست دارد که با محبوبش سخن بگوید (چقدر به نماز و دعا علاقه داریم؟) - عاشق دوست دارد که معشوق با او سخن بگوید (چقدر به تلاوت قرآن علاقه و اهتمام داریم، مگر کلام الله نیست؟) - عاشق و معشوق یکدیگر را زیبا و دلنشین صدا می‌کنند. خدا می‌فرماید: «عِبَادِي - بنده‌ی من»، عبد هم می‌گوید: «بَا رَبِّي، يَا سَيِّدِي، يَا مَوْلَاي»؛ ببینیم مولی‌الموحدين، امیرالمؤمنین، امام علی (علیه‌السلام)، چگونه محبوبش را در دعای کمیل صدا و ندا می‌کند؟

بنده‌ی عاشق می‌پرسد: ای ولیّ من، ای محبوبم کجایی؟ «أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ»؟ معبود و معشوق پاسخ می‌دهد: هرکجا باشی من با تو هستم، تو را می‌بینم و از احوالت آگاهم «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (الحديد، ۴). عبد می‌گوید: در این فراق پریشان و سرگردانم، مرا هدایت کن «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» - مولی و محبوبش می‌گوید: برای تو نشانه‌هایی گذاشتم تا در صراط مستقیم هدایت شوی «وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا» (الفجر، ۲۰)، و می‌افزاید: برگرد پیش من که من از تو راضی هستم «ارْجِعِي إِلَيَّ يَا رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً» (الفجر، ۲۸).

عبد عاشق می‌گوید: من کوتاهی، قصور و تقصیر بسیار داشتم، حال اگر مرا قبول نکنی، اگر رد کنی، اگر گرفتار کنی، اگر من را با اهل عصیان خودت جمع کنی، اگر بین من و دوستان فاصله بیاندازی چه کنم؟ «فَلْيَنْصِرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بِلَائِكَ وَ فَرَقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحِبَائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ» (دعای کمیل) مولی و محبوبش می‌گوید: مباد از رحمت من غافل و ناامید شوی، توبیا، من همه‌ی گناهانت را یکجا می‌بخشم:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

و خلاصه این ارتباط نزدیک، گفت و شنود، عشق و عاشقی و ناز و نیاز هر لحظه و بدون انقطاع ادامه می‌یابد و شوق دیدار شعله‌ورتر می‌شود، تا جایی که عاشق می‌گوید: به فرض که عذابت را تحمل کنم، فراق را چه کنم و آن را چگونه تحمل کنم: «فَهَيِّنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ»، محبوب هم می‌گوید: نگران نباش، من کسانی که به سوی من برمی‌گردند (تواب) و کسانی که اهل پاکی هستند را خیلی دوست می‌دارم. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (البقره، ۲۲۲).

مرتبط:

[محک‌های سنجش میزان محبتمان به خداوند متعال - خودمان بهفهمیم که او را چقدر دوست داریم؟](#)

سوال ۷: در آیه ی ۳۸ سوره ی یس گفته شده که در شبها خورشید به محل استقرار خودش میره یعنی خورشیده که شبها حرکت میکنه شب میشه و روزها دوباره بر میگرده و روز میشه همیشه! توضیح بدین؟ و مورد دیگه اینکه در زمین گرد چگونه می شود رو به قبله ایستاد اگر زمین را گرد در نظر بگیریم شما رو به روی خط مماس بر زمین ایستاده اید، پس آیا حضرت محمد (ص) و قرآن زمین را صاف در نظر نگرفته اند؟

(۶ بهمن ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه ی آیه ی مورد بحث به شرح ذیل است:

«وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (یس، ۳۸)

ترجمه: و خورشید که به قرارگاه خود روان است، این نظم خدای عزیز داناست.

حال در کجای این آیه آمده و یا از کدام مفهوم آن برآمده که «خورشید شبها به محل استقرار خودش میره؟! یا «خورشید شبها میره و روزها برمیگرده؟!»

الف - دقت کنیم که ما نه تنها به تفسیر علم نداریم، بلکه در بسیاری از موارد یک ترجمه ی غلطی را مد نظر میگیریم و سپس به آن ترجمه ی غلط خودمان ایراد میگیریم و گمان می کنیم که اشکال از آیه بود و یا دست کم آن که ما منطقتش را نمی دانیم! در حالی که هیچ کدام از اینها نیست، به جز آن که ما حتی در ترجمه نیز خطا کرده ایم. کلمات، معانی، ذهنیات، تعاریف مندرآوردی و رایج، تخیلات گذشته و حال و ... همه را قاطی کردیم و یک معنی برای آیه ساخته ایم!

ب - در آیه ی فوق می فرماید: خورشید به سمت قرارگاه خود روان است و سپس متذکر می شود که اینها همه بر اساس "اندازه گیری های عالمانه ی" خداوند علیم می باشد (ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ). و اصلاً در این آیه بحثی از شب و روز و چگونگی پیدایش آن و یا حرکت خورشید در شب و بازگشت آن در روز نشده است.

ج - کلمه ی «وَالشَّمْسُ تَجْرِي»، به جریان خورشید اشاره دارد و لام در جمله ی "لمستقر لها" به معنای "الی - به سوی" و یا برای "غایت - تا" می باشد (المیزان). یعنی همچنان هست و جریان دارد و به سوی قرار گرفتن خود پیش می رود. آیا علم امروز ثابت نکرده است که خورشید نیز با تمامی ستارگان اطرافش به سوی سیاره ای به نام «نسر ثابت» در حرکت است؟ آیا کسی قائل به این است که خورشید هیچ حرکتی ندارد و ثابت در یک نقطه ای از آسمان قرار گرفته است؟

زمین و قبله:

گرد بودن زمین چه منافاتی با تعیین یک نقطه روی آن و جهت گیری به سمت آن دارد؟ آیا اگر کسی هدف دور یا نزدیکی را برای تیراندازی انتخاب کرد و درست نقطه وسط آن را نشانه رفت - یا کسی خانه ای در شهری را قصد کرد و رو به آن حرکت کرد یا ایستاد - یا هر هواپیمایی فرودگاه مقصد را هدف قرار داد و رو به آن حرکت کرد، یعنی زمین را صاف فرض کرده است؟! آیا اگر در یک نقطه ای (در ایران) بایستیم و جهت شهرهایی چون: توکیو، پکن (در شرق) - پاریس، لندن (در غرب) - مسکو و سبیری در شمال - یا مکه، ژوهانسبورگ (در جنوب) را نشان دهیم، یعنی زمین را صاف فرض کرده ایم؟

آیا علم امروز که از فاصله ی دوری یک نقطه در زمین یا حتی در مریخ را نشانه می رود، زمین یا سیارات را صاف فرض کرده اند؟!

سوال ۸: آیه قرآن که می‌فرماید «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» - که بسیاری این آیه را جزو معجزات قرآنی دانسته‌اند - اما ترجمه آیه به نقل صحیح این است که «قرار دادیم در آب هر موجود زنده‌ای را»، که در این صورت معنای آن معجزه نیست. شاید اگر آیه بصورت ، «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» بود، یعنی خلق کردیم از آب هر موجود زنده‌ای را بیشتر به معجزه شبیه بود چون خلقنا از ماء بار علمی بیشتری نسبت به جعلنا از ماء دارد. لطفاً مرا راهنمایی بفرمایید. (تهران/دیپلم) (۹ بهمن ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل است:

«أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»
(الأنبياء، ۳۰)

ترجمه: آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند، و ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی‌آورند؟

هر چند آب چون مایه‌ی حیات است، تعاریف، تعبیر و حتی تقسیمات متفاوتی دارد که در قرآن کریم نیز به آنها تصریح شده است، اما موضوع بحث این آیه‌ی کریمه می‌باشد.

خب ما حالا، به ویژه وقتی معنای درست یک آیه را می‌دانیم (یا می‌خوانیم)، چه اصراری داریم که حتماً یک معنای خطایی را بر آن بار کنیم و تأکید که ترجمه‌ی صحیح همین است که ما می‌گوییم و سپس بر اساس ترجمه‌ی غلط خود، به آیه ایراد بگیریم و آن را به چالش بکشیم؟!

وَجَعَلْنَا - یعنی ما قرار دادیم. در این کلمه دو مفهوم مستتر است، یکی این که اشیاء یا شیء مورد بحث قائم بالذات و ازلی نبوده و دیگر این که از هیچ (عدم) و یا اتفاقی و تصادفی (بدون فاعل) نیز به وجود نیامده است، بلکه «ما» چنین قرار دادیم. و البته بدانیم که «ما» همیشه ضمیر جمع نیست، بلکه مُلک و سلطنت و مقام جبروت را نیز می‌رساند.

مِنَ الْمَاءِ - یعنی از آب. خب اگر می‌فرمود «فِي الْمَاءِ»، معنایش می‌شد آن که فرمودید، یعنی «در آب»، اما فرمود: «مِنَ الْمَاءِ»، یعنی «از آب».

حَيٍّ - یعنی موجود زنده. یعنی موضوع آیه، موجودات زنده است. یعنی می‌فرماید که ما موجودات زنده را از آب آفریدیم و حیاتشان را از آب قرار دادیم، نه داخل آب.

خطای ذهن:

از سؤال چنین برمی‌آید که علت خطای ذهن در ترجمه، کلمه‌ی «وَجَعَلْنَا = قرار دادیم» می‌باشد و چنین در ذهن تصور شده که وقتی گفته می‌شود «قرار دادیم» یعنی حتماً در داخل چیزی گذاشتیم و قرار دادیم. در صورتی که چنین نیست، بلکه هم می‌تواند در داخل چیزی قرار گرفته باشد و هم می‌تواند قرار خود را از چیزی گرفته باشد و بر آن استقرار یافته باشد.

*- اگر می‌فرمود: «وَجَعَلْنَا = ما خلق کردیم»، بحث فقط از نوع و چگونگی خلقت بود، مثل این که می‌فرماید: انسان را از نطفه خلق کردیم. اما «جَعَلْنَا» به قرار گرفتن اشاره دارد. ما می‌دانیم که انسان از نطفه خلق شده است، اما پس از تولد، فقط قرار و ثبات نسلش به نطفه وابسته است نه خودش. اما «قرار گرفتن از آب»، یعنی استواریش چه در خلقت و چه در تداوم حیات به صورت مستمر به آن «آب» بستگی دارد.

رتق و فتق:

اگر به ابتدای آیه دقت کنیم سخن از «رتق = اتصال و فتق = جداسازی» است [رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا] که ما نیز در فارسی استفاده کرده و مثلاً «رتق و فتق» امور می‌گوییم. رتق وصل کردن‌هاست و فتق جدا کردن‌ها.

اجزای عالم همه به یکدیگر متصل هستند و دائم از یکدیگر جدا می‌شوند؛ و اگر به گذشته‌ی هر چیزی نگاه کنیم، وصل (رتق) به چیز دیگری بوده که سپس جدا (فتق) شده است؛ مثل همان نطفه یا حتی سیارات ... یا حتی تمامی فعل و انفعالات و حتی کارهایمان - خداوند فرمود که ما این جداسازی را در آسمان‌ها و زمین انجام دادیم و استقرار حیات در موجودات زنده را از آب قرار دادیم، که به همان آفرینش موجودات زنده از آب، به هنگام جدا شدن (فتق) و نیز استقرار حیات آنها به آب تصریح دارد. همه‌ی موجودات زنده از آب زنده شدند و با آب زنده هستند. و این همان مهمی است که علم امروز نیز کشف کرده و هر روز بیش از گذشته به رموز آن پی‌برد. چنانچه برای اطلاع و کشف احتمالی موجودات زنده در سیارات دیگر نیز ابتدا به دنبال «آب» می‌گردند نه خود موجودات.

www.x-shobhe.com

سوال ۹: آیه دوم سوره نصر به چه زمان یا موقعیتی اشاره دارد؟ الان که ظاهراً مردم رفته رفته از دین خارج میشوند و فساد در حال گسترش است، آیا این آیه به زمان بعد از ظهور اشاره دارد؟ (۱۷ بهمن ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جهت تبرک با متن و ترجمه‌ی این سوره شروع کنیم، در این سوره به یک نکته‌ی خاص و بسیار مهمی نیز اشاره شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِذَا جَاءَ تَصْرُ اللَّهُ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا» (التَّصْر)

ترجمه: به نام الله که بخشنده به همه و مهربان با نیکان است * (منتظر باش) آنگاه که یاری خداوند و آن پیروزی فرا رسید * و ببینی که مردم گروه گروه به دین اسلام در می‌آیند * پس (به شکرانه‌ی آن) پروردگارت را حمد و تسبیح گوی و از او طلب آمرزش کن که او بسیار توبه پذیر است.

الف - بر اساس اکثر تفاسیر، آیه‌ی دوم اشاره به فتح مکه دارد که پس از آن مردمان فوج فوج به اسلام که دین خداست گرویدند.

ب - بر اساس روایات، نزول این آیات، خبر پایان کار رسالت و رحلت حضرت رسول اعظم (صلوات الله علیه وآله) بود.

در مجمع‌البیان از مقاتل روایت کرده که گفت: وقتی این سوره نازل شد، رسول خدا (ص) آن را بر اصحابش قرائت کرد، اصحاب همه خوشحال گشته به یکدیگر مزه می‌دادند، ولی وقتی عباس آن را شنید گریه کرد، رسول خدا (ص) پرسید: چرا می‌گریی عمو؟ عرضه داشت: من خیال می‌کنم این سوره خبر مرگ تو را به تو می‌دهد، یا رسول الله. حضرت فرمود: بله این سوره همان را می‌گوید که تو فهمیدی، و رسول خدا (ص) بعد از نزول این سوره بیش از دو سال زندگی نکرد، و از آن به بعد هم دیگر کسی او را خندان و خوشحال ندید. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۴ - ۵۵۷)

آیت‌الله علامه طباطبایی (رحمة الله علیه): و بعضی در وجه دلالت سوره بر خبر مرگ آن جناب چنین گفته‌اند که: این سوره دلالت دارد بر این که رسول خدا (ص) از انجام رسالات خود فارغ شده، آنچه بنا بود انجام دهد انجام داده، و دوران تلاش و مجاهدتش به سر رسیده، و معلوم است که طبق مثل معروف "عند الکمال یرقب الزوال"، هر چیزی که به حد کمالش رسید باید منتظر زوالش بود.

و در همان کتاب از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا (ص) در اواخر عمرش نمی‌ایستاد و نمی‌نشست و نمی‌آمد و نمی‌رفت، مگر این که می‌گفت: "سبحان الله و بحمده و استغفر الله و اتوب الیه" ما علت این معنا را پرسیدیم، فرمود: من بدین عمل مأمور شده‌ام، آن گاه این سوره را می‌خواند: "إِذَا جَاءَ تَصْرُ اللَّهُ وَ الْفَتْحُ". (المیزان، ذیل آیات)

ج - طبق روایات، این آخرین سوره‌ای بود که بر آن حضرت (صلوات الله علیه وآله) نازل گردید.

در عیون به سند خود از حسین بن خالد از حضرت رضا (ع) روایت آورده که گفت: من از پدرم شنیدم که از پدرش (ع) حدیث کرد که: اولین سوره‌ای که از قرآن نازل شد سوره‌ی "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ" بود، و آخرین سوره‌ای که نازل شد سوره‌ی "إِذَا جَاءَ تَصْرُ اللَّهُ" بود. (مرحوم علامه: شاید منظور از آخرین سوره‌ی در بست و به طور تمام بوده، که در این صورت منافات ندارد که بعضی آیات سایر سوره‌ها بعد از این سوره نازل شده باشد.)

نکته:

اما نکته و پیام مهم دو آیه‌ی (به قول آیت‌الله حائری شیرازی)، این است که "وقتی نصرت و فتح الهی می‌رسد، مردم را می‌بینی که فوج فوج به دین خدا می‌گروند".

این بیان ضمن آن که بشارتی به فتح مکه یا حتی شرح حالی از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) می باشد، یک "تنبیه و توجه دادن" نیز هست.

دقت کنیم که گرویدن به دین خدا [اسلام]، الزاماً ایمان آوردن به آن نیست، چنان که در قرآن کریم نیز تصریح شده است که آنها اسلام آوردند، اما ایمان هنوز به قلب‌هایشان راه نیافته است.

دقت کنیم که توده‌ی مردم، در گرایش‌های خود، ابتدا به سمت "نصرت و فتح" می‌روند. یعنی قوت، قدرت، امکان یاری و فتح و پیروزی هر طرف بود، به آن سمت می‌روند. چنانچه شاهدیم در صدر اسلام، ابتدا جنگ‌ها کردند، اما پس از فتح مکه فوج فوج پیوستند. اما همین که ایشان رحلت نمودند و "نصرت و فتح" به طرف سقیفه رفت، همه فوج فوج خارج شدند و به آنها پیوستند. در واقع «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» به «يَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» مبدل شد و طبق صریح روایات، به جز عده‌ی بسیار قلیل و انگشت‌شماری، همه از دین خارج شدند؛ بیعتشان با رسول خدا (صلوات الله علیه وآله) در غدیر و با امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در غدیر شکستند و با دیگران بیعت کردند و آن شد که می‌دانیم.

پس، مؤمنین در قوت و قدرت و یا ضعف و سختی، «اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا» هستند و با حفظ ارتباطشان به «ولایت الله»، از ایمان خود و اسلام ناب محافظت می‌کنند، اما سایرین حتماً به طرف «نصرت و فتح» می‌روند.

اگر این نصرت و فتح در دین خدا بود، به آن سمت می‌روند و اگر در جای دیگری بود، به آن سمت می‌روند.

در زمان ظهور و قیام حضرت حجت، امام زمان، مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز همین‌طور است. مردمان جهان، همین که "نصرت و فتح" را پیاپی می‌بینند، فوج فوج می‌گروند؛ و البته همیشه پس از گرایش، عده‌ای شناخت و ایمانشان کامل می‌شود.

سوال ۱۰: در حدیث امام باقر علیه السلام (إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ ...) که می فرماید: وقتی حضرتش ظهور نماید چه می کند و از جمله « هر پنجره را که به سوی راههای عمومی گشوده باشد و نیز هر گونه ایوان و آبریزگاه و ناودانی را که به طرف راههای عمومی باشد می بندد» - منظور از پنجره و ناودان چیست؟ لطفاً مبسوط توضیح دهید. (لیسانس حقوق/رشت) (۱۹ بهمن ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی حدیث (که در سؤال نیز کامل قید شده بود) به شرح ذیل می باشد:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ ... وَ يَهْدِمُ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ وَ يَسُدُّ كُلَّ كَوَّةٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَ كُلَّ جَنَاحٍ وَ كَنِيفٍ وَ مِيزَابٍ إِلَى الطَّرِيقِ.» (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۵)

امام باقر (علیه السلام): چون قائم (علیه السلام) قیام کند، راههای اصلی را توسعه می دهد ... و هر مسجدی را که مانع راه باشد ویران می سازد و هر پنجره را که به سوی راههای عمومی گشوده باشد و نیز هر گونه ایوان و آبریزگاه و ناودانی را که به طرف راههای عمومی باشد می بندد.

* هر بیان، ظاهری و باطنی دارد و هر چه متکلم علیم تر، بصیرتر و حکیم تر باشد، یا موضوع مهم تر و کلان تر باشد، دامنه و عمق کلام او، و یا به تعبیری بواطن کلام او به مراتب گسترده تر می باشد؛ و در کلام حق (قرآن کریم، احادیث و روایات معصومین (علیهم السلام))، هم ظاهرش گویا و حجت است و هم باطن و بواطنش.

قیام قطب عالم هستی، حضرت حجة بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قیام برای برچیدن ظلم، احقاق حق و تحقق عدالت در تمامی عرصه ها و شئون زندگی فردی و اجتماعی بشریت است و صرفاً به سرنگونی چند حکومت طاغوتی یا همه‌ی آنها محدود نمی باشد.

الف - «يُوسِّعُ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ ...» - راههای اصلی را توسعه می دهد» - هیچ رشدی صورت نمی پذیرد، مگر از طریق سرعت، سهولت و سلامت «ارتباط»؛ و ارتباط نیز حتماً از "طریق‌های" متفاوت محقق می گردد. طریق‌ها نیز بزرگ و کوچک، اصلی و فرعی دارند. پس ایشان هم "طریق" ظاهری ارتباطات و راههای اصلی آن را توسعه می بخشند و هم ارتباطات باطنی و "طریق" اصلی آن را توسعه می دهند.

به عنوان مثال: اگر راههای اصلی ارتباطات ظاهری و فیزیکی، بزرگراه، راه آهن، خطوط هوایی یا کشتی-رانی باشد، از راه اصلی ارتباط با خدا، "ولایت" و "نماز" و "معرفت به قرآن و سنت" است و از راههای اصلی و اعظم ارتباط با مردم "عدل و انصاف" می باشد؛ که ایشان همه را توسعه می بخشند.

ب - «وَ يَهْدِمُ كُلَّ مَسْجِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ» - و هر مسجدی را که مانع راه باشد ویران می سازد؛ مساجد نیز برای برقراری ارتباط با خدا و مردم است؛ اما آیا همه‌ی مساجد برای این ساخته شده و همه مفید هستند؟ آیا مسجد ضراری که پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) آن را به آتش کشید، نداشتیم و نداریم؟ پس مسجد نباید سد "طریق" باشد، چه طریق ظاهری و چه طریق باطنی.

دقت کنیم که در احکام، نماز خواندن در میان راه رفت و آمد مردم یا جلوی درهای ورودی و خروجی اشکال دارد، چرا؟ چون "سد طریق" می شود. پس ایشان هر مسجدی که به ظاهر سد طریق باشد و یا به معنا، مانع رشد، ایمان، تقوا، کسب علم و معرفت و عبادت باشد را منهدم می کند.

ج - «وَ يَسُدُّ كُلَّ كَوَّةٍ إِلَى الطَّرِيقِ وَ كُلَّ جَنَاحٍ وَ كَنِيفٍ وَ مِيزَابٍ إِلَى الطَّرِيقِ» - و هر پنجره را که به سوی راههای عمومی گشوده باشد و نیز هر گونه ایوان و آبریزگاه و ناودانی را که به طرف راههای عمومی باشد می بندد.

نام‌هایی چون: پنجره، ایوان، آبریز، ناودان و ...، نیز همین‌طور است، هم مصادیق ظاهری دارند و هم باطنی.

امروزه استانداردهای معماری و شهرسازی در کشورهای پیشرفته، بسیار با آنچه در قوانین ما هست و رعایت نمی‌کنیم و یا اصلاً در قوانین نیز نیست، بسیار متفاوت می‌باشد. به عنوان مثال: برای ساختن برج درخت قطع می‌کنند - یا ابنیه‌ی تاریخی را ویران می‌کنند - یا در مسیر رودخانه برج و هتل می‌سازند - یا حتی در دشت و کوه و تپه و طبیعت که متعلق به عموم است، شهرک‌سازی می‌کنند ...، اینها همه "بر طریق" قرار گرفته‌اند و پنجره‌ها، ناودان‌ها و حتی فاضلاب‌هایشان بر طریق مردم (جاده، زمین، رودخانه و ...) می‌ریزد. پس ظلم آشکار است و آن حضرت (علیه‌السلام) آنها را جمع می‌کند.

همین طور پنجره‌های غیرمادی "بر طریق" مردم قرار دارد، پنجره‌هایی که از آن هر کاری رصد می‌شود، هر گفت و گویی شنود می‌گردد و هر ارتباطی زیر نظر است، آن هم برای کنترل، جهت سلطه‌ی نظام ظلم و کفر.

به لحاظ معنوی نیز کثافات خود را بر "طریق" سلامت، حریت و رشد مردم می‌ریزند تا سلامتشان را به مخاطره انداخته و آنان را به هلاکت بکشند. ایشان همه‌ی آنها را از میان برمی‌دارند.

نکته: دقت نمایید که در تمامی فرازهای این حدیث شریف بر "طریق" تکیه شده است، یعنی ایشان در بُعد "ایجابی"، تمامی راه‌های رشد [که حتی به "طریق اعظم" از آن یاد شده] را هموار می‌کنند و در بُعد "سلبی"، تمامی موانع این راه‌های هدایت و رشد، که مظهر ظلم، اجحاف، بی‌عدالتی و تعدی می‌باشند را از میان برمی‌دارند. چه در ظاهر و چه در معنا.

مرتبط:

[اشاره به ظهور حضرت مهدی \(علیه‌السلام\) و فتنه‌ی آخرالزمان \(خروج سفیانی\)](#)

جدید (بادداشت سردبیر):

[نقش «محبت» در هواداری و تبعیت سیاسی](#)

سوال ۱۱: سوره طه آیه ۱۷ - آیا خدا نمی دانست در دست موسی چیست که پرسید "وَمَا تَلْكَ بِمِیْنِكَ يَا مُوسَى" و آیا جواب موسی^(ع): «قَالَ هِيَ عَصَايَ - این عصای من است»، العیاذ بالله به معنای تعلیم به خداوند نیست؟ لطفا ابهام زدایی کنید این شبهه بسیار برای زیر سوال بردن علم خدا مطرح می شود. (۲۰ بهمن ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خودتان یک سؤال زیبا برای طرح و بحث را با نتیجه گیری عجولانه و غیر قابل بحث مرور کنید. سؤال: «چرا خدا از موسی^(علیه السلام) پرسید که چه در دست داری؟» - نتیجه گیری و صدور حکم، قبل از شنیدن هر پاسخی: «پس علم خدا زیر سؤال می رود»!

این روش جدلی، تازگی ندارد. بشر وقتی به وادی "عناد و لجاج" و تکفیر و تکذیب وارد می شود، پی یک بهانه می گردد (در هر امر و موضوعی چنین است)؛ لذا تا با یک سؤال مواجه شد، قبل از شنیدن پاسخ، خودش حکم می دهد که «پس خدا نیست» و اگر نتوانست یا نخواست که صراحتاً خدا را انکار کند، از راه دیگری وارد شده و می گوید: «پس عملش، پس عدالتش، پس رحمتش، پس قدرتش و ... زیر سؤال می رود!»؛ او می داند که این دو معنا هیچ فرقی با هم ندارند، چرا که اسما و صفات الهی، عین ذات او هستند و انکار هر کدام، به مثابه انکار وجود خداست.

بله، ذهن کسی که قرآن تلاوت می کند، با هزاران سؤال مواجه می شود و باید هم چنین باشد، اما وقتی بدون دریافت پاسخ و بدون علم، خدا را متهم و محکوم می کند، برخوردش با قرآن با یک پیش داوری ظالمانه صورت می گیرد، پس همان قرآن سبب گمراهی بیشترش می گردد:

«وَتَنْزِيلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۲۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایهی درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

حال برگردیم به سؤال، البته صرف نظر از نتیجه گیری غلط و عجولانه.

الف - آیا در گفتگوی ما انسانها با یکدیگر، هر سؤالی الزاماً به خاطر نادانی سؤال کننده به پاسخ آن مطرح می گردد؟ مثلاً اگر پزشک جراح که به احوال بیمار خود بسیار واقفتر از خود اوست، از او پرسید: «حالت چطور است؟»، یعنی علم پزشک زیر سؤال رفته است؟

ب - گاهی سؤال، صرفاً برای تذکر دادن و متوجه کردن مخاطب است. در گفتگوی خودمان نیز همین طور می باشد. مثلاً بیماری در تخت افتاده و چیزی که برای او مضر است می خواهد و ما می گوییم: «مگر بیمار نیستی؟». نوجوان وقت تلف می کند و می گوییم: «مگر فردا امتحان نداری؟».

سرتاسر قرآن کریم پر از سؤالهای تذکر و توجه دهنده است، می پرسد: چرا تعقل نمی کنید، چرا تدبیر نمی کنید، چرا چیزی می گوید که به آن عمل نمی کنید، به چه جرمی به قتل می رسانید و ... - آیا این سؤالها یعنی العیاذ بالله خدا نمی داند و می پرسد تا بندهی جاهلش به او اطلاع و تعلیم دهد؟ یا آن که می پرسد تا بندهی جاهل و غافلش، متذکر گردد و پاسخ سؤال را در درون و برون جویا شود و راه یابد؟

ج - گاهی "علم" انسان به حقیقت امری نرسیده است و فقط ظاهرش را می بیند. در اینجا نیز عالم، علیم یا اعلم، می پرسد تا اول او شناخت و تعریفش را بدهد، و بعد او را متوجه حقایقی می کند که نمی دانست. فرض کنید شخصی که دوست شماست، با ثروت بسیاری که شما از مقدار آن آگاهی مقابل شما نشسته است و می خواهید او را متذکر حقایقی شوید که نمی داند و از آنها غفلت دارد، می پرسید: «چه داری؟» در حالی که خودتان می دانید. او می گوید: «ده میلیارد تومان اندوخته دارم»؛ شما نیز به او می گوید: ده میلیارد تومان، امکانی داری که می توانی تو را رشد دهد و به بهشت ببرد، یا عامل سقوط تو گردد و به جهنم ببرد. پس این فقط ده میلیارد تومان نیست، بلکه وسیله و امکانی است که می تواند برایت مفید و یا حتی مُهلک باشد. پس حقیقت و تعریف دیگری از این ثروت و اندوخته را به او معرفی کردید.

زیبایی و حکمتی در داستان موسی (علیه السلام):

درس اول: خدا از بنده‌ی برگزیده‌اش که او را به کوه طور و وادی مقدس آورده و با او گفتگو می‌کند، می‌پرسد: «وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ يَا مُوسَى - و ای موسی، آن چیست که در دست راستت داری؟ (طه، ۱۷)»

خب، حالا باید حضرت موسی (علیه السلام)، تعریف آنچه در دست دارد را به تناسب شناختش از آن بدهد؛ پس می‌گوید:

«قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى» (طه، ۱۸)

ترجمه: گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می‌کنم و با آن گوسفندانم را می‌رانم، و مرا به آن نیازهای دیگری هم هست.

خب، این شناخت حضرت موسی (علیه السلام) نسبت به عصایش، به تناسب اطلاعاتش بود. مثل این که از کسی بپرسند: چه داری؟ بگوید: یک خوردو دارم، یک خانه‌ی ملکی یا استجاری هم دارم، مدرک کارشناسی یا ارشد هم دارم، همسر و دو فرزند هم دارم و ...؛

حال خداوند متعال می‌خواهد حقیقت آنچه او در دست دارد و گمان می‌کند که اولاً صرفاً یک عصا است و ثانیاً تکیه‌گاه اوست و ثالثاً نیازهای دیگری از او را برآورده می‌کند را به او بشناساند، پس می‌فرماید، آن را بیان دزد «قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى - فرمود: ای موسی، آن را بینداز» - او هم چنین کرد و ناگاه دید که آن نه تنها یک عصا، یک تکیه‌گاه و یک برآورنده‌ی سایر نیازها نیست، بلکه اژدها (ماری بزرگ) است که می‌تواند در یک لحظه او را از پای درآورد. «فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى - پس آن را انداخت و ناگاه ماری شد که به سرعت می‌خزید». پس این پاسخ خدا در تکمیل شناخت و اصلاح تعریف حضرت موسی (علیه السلام) از آن عصا بود.

درس دوم: حالا دیگر شناخت و نگاه موسی (علیه السلام) به آن عصا تغییر یافته، دیگر برایش چوبی که گوسفندان را با آن براند، یا تکیه‌گاه و یا اسباب برآورنده‌ی نیاز نبود، انسان که به "مار بزرگ" تکیه نمی‌کند. بدیهی است که از آن می‌ترسد و دوری می‌گزیند، او هم چنین کرد و به عقب برگشت.

درس سوم: اما وقتی کسی حقیقت امور یا اسباب عالم را شناخت، و خودش نیز اهل ایمان شد، همه‌ی آن وسایل برایش خیر می‌شود، لذا می‌فرماید: حالا بگیرش، به شکل اولش بازگردانده و در اختیار تو قرار می‌دهیم. «قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى - گفت: آن را برگیر و مترس، به زودی آن را به حالت اولش باز می‌گردانیم» - پس این عصای کم فایده، معجزه‌ای بزرگ در دست تو خواهد بود که سبب ایمان بسیاری و خسران و هلاکت بسیاری دیگر و از جمله فرعون و طاغوت خواهد شد.

درس بزرگ برای همه:

انسان، هر چقدر هم پیشرفت علمی داشته باشد، باز چیز زیادی نمی‌داند و معمولاً شناختش ظاهری است. حضرت موسی (علیه السلام) با آن عملش، یک تعریفی از عصایش می‌دهد که درست هم هست، اما خداوند علیم به او تعلیم می‌دهد که فقط همین نیست.

ما همه همین‌طور هستیم. قصه‌های قرآن، چه درباره‌ی حضرت موسی (علیه السلام) باشد و چه فرعون - چه یوسف باشد و چه زلیخا، همه قصه‌ی خود ماست.

بشر نوعاً ظاهربین است. اگر کسی مشغول نوشتن باشد و بپرسید: چه در دستت داری، می‌گوید: "قلم" که با آن می‌نویسم. اما خداوند به او می‌گوید: فقط همین نیست، این "قلم" می‌تواند وسیله‌ی زنده کردن قومی گردد و می‌تواند وسیله‌ی به هلاکت کشیدن قومی شود - می‌تواند وسیله‌ای برای هدایت و روشنگری باشد، می‌تواند وسیله‌ای برای ایجاد انحراف و اعوجاج باشد، لذا به حروف، به قلم و به آنچه در سطرها نوشته می‌شود قسم می‌خورد، تا همگان به اهمیت و نقش آن پی ببرند و نگوبند این یک عصا است، این یک قلم است، این یک مدرک یا پست است و ... «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ - نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند (قلم، ۱)».

حالا تصور کنید که چه حالتی در بشر ایجاد می‌شود که با این بضاعت علمی‌اش، می‌خواهد علم خدا را به چالش بکشد؟! پس سؤالات چنین کسی، صرفاً سؤال ذهنی نیست، بلکه مشکلی در "قلب" است.

مرتبط:

اگر پیامبر اکرم (ص) رحلت کند، چه خواهید کرد؟ این سؤال خدا در قرآن، از همگان است.

سوال ۱۲: در چند حدیث و سخنرانی از "حبط اعمال" شنیده‌ام. لطفاً بفرمایید کدام اعمال باعث تباهی اعمال نیک انسان می‌شوند و کدام باعث از بین رفتن گناهان می‌شوند؟ (۲۳ بهمن ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ایمان، اخلاص، استغفار و توبه (بازگشت از گناه به سوی خدا)، همه سبب از بین رفتن گناهان می‌شوند. اما "حبط" به معنای «باطل و تباه» شدن است و وقتی گفته می‌شود «حبط اعمال»، مقصود باطل شدن کارهای خوب می‌باشد.

یک لجن‌زار را نمی‌گویند که اگر چنین و چنان کنی، اینجا لجن‌زار می‌شود، چون هست - اما اگر آبی در برکه‌ای محدود و ساکن بماند، می‌گویند: اگر چنین و چنان کنید، این آب صاف و شفاف و تمیز، لجن‌زار می‌شود. یا می‌گویند: اگر راه‌های ورودی آب به این دریاچه را با سدهای غیر اصولی ببندید و یا مصرف بی‌رویه کنید، خشک می‌شود.

پس «حبط عمل یا اعمال»، یعنی آن دارایی‌ها و عملکردهای خوبش که امید بهره‌وری از آنها را دارد، برایش نتیجه نمی‌دهد.

در مثال برای تفهیم "حبط اعمال"، با توجه به معنی "حبط" گفته شده: مثل کسی است که در بیابانی افتاده و در حال تلف شدن از گرسنگی است، از دور گوسفند فریعی می‌بیند و خوشحال می‌شود که به او رسیده و تناول خواهد کرد و نجات پیدا می‌کند؛ اما وقتی می‌رسد، می‌بیند که آن لاشه‌ای باد کرده و متعفن است و نمی‌تواند از آن بخورد.

الف - گاهی سبب «حبط اعمال»، شخص فاعل و نگاه و اهداف یا نیتش است. مثل این که کسی برای ریا نماز بخواند و یا برای مشهور شدن بین مردم، کار خوبی بکند و یا حرف خوبی بزند. خود مردم می‌گویند: این کارها و این حرف‌هایش برای فریب و مثلاً رأی گرفتن است.

ب - گاهی سبب «حبط اعمال»، اعمال دیگری است که آن را باطل می‌کند. مثل کسی که یک خانه‌ی بسیار زیبا بسازد، بعد با شعله‌ی اندک یک کبریت، همه را به آتش بکشد، یا با یک خیانت، همه وفاداری‌های خود را نابود کند و ...

پس نمی‌توان فقط چند عمل را برشمرد و گفت: اینها سبب حبط اعمال می‌گردند. بلکه هر نیتی و هر کاری، می‌تواند اعمال خوب انسان را تباه کند.

مثال‌های قرآنی:

خداوند متعال در چندین آیه از قرآن کریم، به «حبط اعمال» تصریح نموده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بَعْضَ حَقِّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (آل عمران، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: همانا کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند و از مردم کسانی را که امر به قسط و عدل می‌کنند به قتل می‌رسانند، آنها را به عذابی دردناک بشارت ده * آنها کسانی‌اند که عمل‌های (خیر) آنها در دنیا و آخرت تباه و باطل شده (کارهای خیرشان آثار نیک دنیوی و پاداش اخروی ندارد). و آنها را هیچ یآوری (شفاعت‌کننده‌ای در آخرت) نخواهد بود.

***** -** در آیات فوق، به چند عامل برای حبط اعمال تصریح شده است: اولین آنها "کفر" است، یعنی همان عامل اعتقادی - سپس قتل انبیای الهی (چه ترور فیزیکی و چه شخصیتی) - سپس قتل مردمانی که برای قسط و عدل قیام کرده‌اند.

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۴۷)

ترجمه: و کسانی که آیات و نشانه‌های ما و دیدار (عالم) آخرت را تکذیب کنند، عمل‌های (خیر) آنها حبط و باطل خواهد شد آیا آنان جز آنچه عمل می‌کردند جزا داده می‌شوند؟

*** - در آیه‌ی فوق نیز اعتقادات باطل، سبب حبط اعمال خوب معرفی شده است. تکذیب آیات خدا و تکذیب معاد و حیات اخروی، دو عامل اصلی "حبط اعمال" هستند.

«ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأنعام، ۸۸)

ترجمه: این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان راهنمایی می‌کند. و اگر آنان شرک ورزیده بودند به یقین آنچه عمل خیر می‌کردند حبط و نابود می‌شد.

*** - در آیه‌ی فوق نیز «شرک» سبب "حبط اعمال" بیان شده است.

«ذَلِكَ بَانَ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ» (محمد صلوات الله عليه وآله، ۳)

ترجمه: این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند این گونه خدا برای [بیداری] مردم مثال‌هایشان را می‌زند.

اصل مهم تبعیت: در آیات قبل خداوند متعال تصریح نمود که از طرفی اعمال خوب کفار باطل می‌شود و از طرفی دیگر اعمال بد مؤمنین پوشانده می‌شود؛ در این آیه علتش را بیان می‌کند و می‌فرماید که علت "تبعیت" است. کفار از باطل تبعیت می‌کنند، پس هر چه کنند باطل می‌شود، مؤمنین از حق تبعیت می‌کنند، پس اعمال خوبشان به حق ملحق می‌شود و بقا می‌یابد و اگر در این راستا خطایی هم کنند، مشمول رحمت، عفو و مغفرت قرار می‌گیرند و (وَأَصْلَحَ بِأَلْحَمُّ) امورشان اصلاح می‌شود.

آیا فرقی نیست بین آبی که به دریا می‌ریزد، با آبی که منجلاب و باتلاق می‌رسد؟!

نکته: همان‌طور که مشهود است، در اغلب آیات مربوطه، کفر، شرک، نفاق، ارتداد و اعوجاجات اعتقادی سبب تباه شدن کارهای خوب (حبط اعمال) بیان شده است. چرا که نسبت هدف و نیت به عمل، مانند: روح است به کالبد و بدن، اگر روح نباشد، بدن هر چقدر تنومند و زیبا هم که باشد، متعفن شده و می‌پوسد.

حدیث:

در روایتی از رسول گرامی اسلام در فضیلت تسبیحات اربعه آمده است: خداوند به عدد هر یک از اذکاری که مؤمن می‌گوید، درختی در بهشت برای او می‌کارد. شخصی عرض کرد: پس درختان ما در بهشت چقدر زیاد است! حضرت فرمود: بله، ولی مواظب باشید که آتشی نفرستید که آنها را بسوزاند سپس این آیه را قرائت نمود: "ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت خدا و رسول کنید و اعمال خود را باطل نکنید. (سوره‌ی محمد صلوات الله عليه وآله)، آیه ۳۳". (صدوق، محمد بن علی، الامالی ج ۱ ص ۶۰۷)

مرتب:

*- **در مورد «حبط - باطل شدن اعمال» توضیح دهید. آیا به نوعی ظلم نیست؟** (۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۱)

سوال ۱۳: آیا آیه ۲۲ از سوره نجم، مجوزی برای گناهان صغیره نیست؟ برخی در توجیه گناه می‌گویند: اولاً این گناه صغیره است و ثانیاً خدا فرموده که «لمم = گناهان صغیره» ایرادی ندارد و ثالثاً سریع بعدش فرموده «إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ» یعنی می‌بخشد؟ لطفاً توضیح دهید. (۲۲ بهمن ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیهی مورد بحث و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (النجم، ۲۲)

ترجمه: و اما کسانی که از گناهان کبیره و خیلی زشت پروا کرده‌اند، و لغزش‌های کوچک مرتکب شده‌اند، پروردگار تو مغفرتی وسیع دارد، او به وضع شما آگاه است، چه آن زمانی که شما را از زمین پدید می‌آورد، و چه آن زمانی که در شکم مادرانتان چنین بودید، پس بیهوده خویشتن را نستایید که او بهتر می‌داند چه کسی با تقوا است.

باید به چند نکته‌ی مهم دقت شود:

الف - قبل از هر بحثی اولاً دقت کنیم که "گناه" خودش یک مصیبت مُهلک است و توجیه آن مصیبتی به مراتب بزرگتر، به ویژه اگر آن توجیه، با تفسیر به رأی، مستند به آیات قرآن کریم و احادیث شود، چون این خودش می‌شود: دروغ و افترا بستن به خداوند سبحان، قرآن و اهل عصمت (علیهم‌السلام)!

ب - فرمود: تفکر بالاترین عبادت است و امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) فرمود در عبادتی که تفکر نباشد، هیچ نیست؛ پس کسی که به توحید و معاد اعتقادی دارد که حرف از "گناه و صواب" و در نتیجه "عقاب و ثواب" می‌زند، باید کمی فکر کند که آیا العیاذ بالله، خدا مجوز گناه می‌دهد؟ آیا این ابلیس لعین و سایر شیاطین جنّ و انس نیستند که دعوت به گناه کرده و آن را کوچک جلوه می‌دهند و توجیه می‌کنند؟ و فکر کند که اصلاً گناه و صواب را چه کسی تعیین و تبیین و ابلاغ کرده است و اساساً اگر خداوند متعال انجام کاری را اجازه دهد، آیا آن کار دیگر در زمره‌ی گناهان محسوب می‌گردد؟! آیا اگر کسی آیه را بخواند و سپس بگوید: بر اساس این آیه مجوز گناه صادر شده، به غیر از تفسیر به رأی، به گناه دروغ و افترا بستن به خداوند سبحان آلوده نشده است؟!!

ج - اول بگویند: در کجای این آیه خوانده‌اند که "گناه صغیره" مجاز است و اشکالی ندارد؟ و در کجایش خوانده‌اند که خدا حتماً و قطعاً می‌بخشد، هر چند که شخص عمداً مرتکب گناه شود؟ تا بعد راجع به آن بحث شود.

حکایت: این حکایت قدیمی را شاید شنیده‌اید که کسی مدعی بود به حکم خدا و بر اساس آیه‌ی قرآن و دستوری که برای مؤمنین آمده است نماز نمی‌خواند! پرسیدند: آن کدام آیه است؟ گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به نماز نزدیک نشوید» و دیگر بقیه‌ی همین که قید «وَأَنْتُمْ سَكَارَى - در حالی که مست هستید» را نمی‌خواند.

د - این توجیه، مثل همان کسی است که نمازش را مستند به آیه‌ی قرآن ترک می‌کند. او ابتدای آیه که فرمود: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ - اجتناب از گناهان بزرگ و عمل به زشتی‌ها» را نمی‌خواند، بعد می‌گوید، "اللّمّم" یعنی تو مجازی که گناهان صغیره انجام دهی؟! آیا این توجیه خودش یک گناه کبیره نیست؟!!

حال بفرمایند: کدام گناهی کوچک است؟ و آیا تشخیص و تعیین کبیره و صغیره با گناهکاران است؟ و بفرمایند: داور کیست؟ آیا گناهکاران از طرف خدا خود را می‌بخشند؟! امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «بزرگ‌ترین گناه، آن گناهی است که مرتکبش آن را کوچک بگمارد».

اللَّمَم - معنی "لمم" لغزشی است که صورت می‌گیرد و یا پیش می‌آید و دامنه‌ی آن نیز بسیار وسیع است. پس این طور نیست که هر کسی سرِ خود گناهی را صغیره قلمداد کند و بعد اضافه کند که بر اساس این آیه خداوند سبحان اجازه‌ی ارتکاب به آنها را داده است و تضمین نموده که می‌بخشد! اگر کاری مجاز باشد که دیگر بخشش نمی‌خواهد.

در یک روایت، امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «لمم این است که کسی بر گناهی تصمیم بگیرد و بعد استغفار کند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۲)» - در روایت دیگری فرموده‌اند: «لمم این است که انسان گاهی گناهی را مرتکب شود، و دیگر تا مدتی پیرامون آن نگردد، و باز بار دیگر مرتکبش شود. (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۱)» در روایتی دیگر فرمودند: «لمام آن بنده‌ای است که پشت سر هم گناه می‌کند، اما طبعش خواهان آن نیست. (اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۲)» و

ه - اما در هیچ یک از این تعابیر و روایات، بیان نشده که معنی «لمم»، گناه صغیره است. مضافاً بر این که تصریح نشده که خداوند متعال گناه صغیره را حتماً می‌بخشد. پس منظور آیه این است که اگر عده‌ای دائم توجه به خدا و عملکرد خود داشتند و مراقبت کردند تا نه گناه کبیره کنند و نه عمل به زشتی‌ها کنند، اما به هر دلیلی لغزشی صورت گرفت، از رحمت و اسعه‌ی الهی ناامید نگردند. استغفار کنند، توبه کنند و دوباره به اصلاح خطا اهتمام ورزند و البته تصریح نمود که خدا به احوال شما آگاهی دارد. خب یک معنایش نیز این است که او می‌داند، چرا گناه کردی؟ چرا به جای توبه، توجیه کردی؟ و چرا آن توجیه غلط را به او و آیاتش نسبت دادی؟! و معنای دیگرش این است که به قول اهل عصمت (علیهم‌السلام): خدا راجع به بهشتش گول نمی‌خورد.

سوال ۱۴: این که می‌گویند صبر کوچک خداوند ۴۰ سال است، آیا صرفاً یک ضرب المثل عامیانه است یا مبنای صحیحی نیز دارد؟ (تهران) (۳۰ بهمن ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

منبع حدیثی نیافتیم؛ و البته که "صبر" از صفات الهی و "صابر" از اسمای الهی است و اسما و صفات الهی نیز عین ذات مقدس او هستند، پس بزرگ و کوچک ندارند.

شاید این بیان برگرفته از آیات و احادیث تربیتی برای انسان و تأکید بر عدد "چهل" در روز، سال و سایر امور باشد. حال عدد "چهل" چه رمز و رموزی دارد، مقوله‌ی دیگری هست، اما بی‌تردید تمامی این رمز و رموزها، منطبق با نظام آفرینش (مادی و غیرمادی و معنوی) می‌باشد.

آیات و احادیث بسیاری در زمینه‌ها و موضوعات متفاوت وجود دارد که بر عدد "چهل" تصریح و تأکید دارند، به عنوان مثال:

*- بنی اسرائیل به خاطر نافرمانی، چهل سال از ورود به سرزمین مقدس محروم و در بیابان‌ها آواره شدند. (المائدة، ۲۶)

*- میقات حضرت موسی (علیه‌السلام)، چهل شب بود. (الأعراف، ۱۴۲)

*- پیامبر اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) (و اغلب انبیا (علیهم‌السلام)) در سن چهل سالگی مبعوث شدند - به ایشان امر شد که چهل روز از خانه و حضرت خدیجه کبری (علیها‌السلام) دوری گزیند و به عبادت بپردازد تا خدا کوثر را به عطا کند.

همچنین روایات نیز به صراحت بر عدد چهل تصریح شده است. مانند: رسول خدا (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «هر کس از امت من چهل حدیث مورد نیاز مردم در امور دین را حفظ کند، خداوند او را در روز قیامت فقیه و دانشمند برمی‌انگیزد. (بخارا الانوار، ج ۲، ص ۱۵۶)» - «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَزَّ اللَّهُ يَتَابِعَ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَىٰ عِلَىٰ لِسَانِهِ - هر کس خود را چهل روز برای خداوند خالص و پاک گرداند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌سازد. (عیون اخبار الرضا (علیه‌السلام)، ج ۲، ص ۸۵)» و

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «إِنَّ صَبْرَ الْمُسْلِمِ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْجِهَادِ يَوْمًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ أَرْبَعِينَ سَنَةً - یک روز استقامت مسلمان در برخی از عرصه‌های جهاد، خیرش برای او از چهل سال عبادت بیشتر است.» (عوال اللئالی، ج ۱، ص ۲۸۲)

رشد و کمال:

از مجموع آیات و روایات چنین برداشت می‌شود که رمز یا حکمت اصلی عدد "چهل"، دوره‌ی اکمال چرخه‌ی رشد و کمال است. حال چه چهل حدیث باشد، یا دعا برای چهل مؤمن، یا قبول نشدن دعا به واسطه‌ی برخی گناهان تا چهل روز و

«وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (الأحقاف، ۱۵)

ترجمه: و ما به انسان سفارش پدر و مادرش را کردیم که به ایشان احسان کند احسانی مخصوص به آنان، مادرش او را به حملی ناراحت کننده حمل کرد و به وضعی ناراحت کننده بزایید و حمل او تا روزی که از شیرش می‌گیرد سی ماه است و تا هنگامی که به حد بلوغ و رشد عقلی برسد همچنان پدر و مادر مراقبش هستند تا به حد چهل سالگی برسد. آن وقت می‌گوید: پروردگارا نصیبم کن که شکر آن نعمت‌هایی که به من و پدر و مادرم انعام فرمودی به جای آرم و اعمال صالح که مایه‌ی خشنودی تو باشد انجام دهم. پروردگارا ذریه‌ی مرا هم برایم اصلاح فرما. پروردگارا من امروز به درگاهت توبه می‌آورم و از تسلیم شدگانت هستم.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَفِي فُسْحَةٍ مِنْ أَمْرِهِ مَا بَيَّنَّهُ وَبَيَّنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَإِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مَلَائِكِهِ قَدْ عَمَرْتُ عَبْدِي هَذَا عُمُرًا فَعَلِيًّا وَشَدِيدًا وَتَحَقُّظًا وَاكْتَبَا عَلَيْهِ قَلِيلَ عَمَلِهِ وَكَثِيرَهُ وَصَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ»

(الکافی، ج ۸، ص ۱۰۸)

ترجمه: بنده تا سنّ چهل سالگی مورد عفو و مغفرت پروردگار است؛ و زمانی که به این سن رسید خدا متعال به دو ملک رقب و عتد که موکل بر اعمال و کردار او هستند وحی می فرستد: من به تحقق به بنده ام عمر کافی جهت کسب معرفت و بلوغ عقل عنایت کردم، از این پس دیگر او در کردار و اعمالش رها و آزاد نیست، بر او سخت گریید و هر آنچه از او سر می زند کم یا بسیار دقیقاً ثبت و ضبط نمائید!

صبر خدا:

صبر خدا، حد و اندازه ای ندارد، اما امکان و زمان رشد و بلوغ عقلی انسان نامحدود نیست. هر چقدر عمر زیاد شود، از خلقت (توان، استعداد و شرایط جسمی و روحی و روانی) او کاسته می شود. عضلاتش ضعیف می شود - چشمش خوب نمی بیند - گوشش خوب نمی شود - حافظه اش ضعیف می گردد - صبر و تحملش کاهش می یابد - اگر به دنیا حریص باشد، حریص تر می شود - اگر به گناهی عادت کرده باشد، آن گناه ملکه ای او می شود و ...

«وَمَنْ نَعَمِرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا عَقْلُونَ» (یس، ۶۸)

ترجمه: و هر که را عمر دراز دهم، در آفرینش دگرگونش کنم [که ناتوان شود]، پس آیا نمی اندیشند؟!

پس اگر به تعبیری گفته اند: "صبر کوچک خدا ۴۰ سال است"، شاید برداشت استعاره ای از این آیات و احادیث مربوط به رشد، کمال و بلوغ عقلی و فکری و توان های فیزیکی و غیر فیزیکی انسان بوده است، یعنی تلاش کنید خود را تا ۴۰ سالگی بسازید. البته با توجه به این که خداوند رحمان و رحیم، باب توبه و بازگشت را تا لحظه ای احتضار و امکان بازگشت باز گذاشته است.

امام خمینی (رحمة الله عليه):

*- «... شما جوان ها از حالا باید شروع کنید به این جهاد، نگذارید که قوای جوانی از دستتان برود، هر چه قوای جوانی از دست برود ریشه های اخلاق فاسد در انسان زیادتر می شود و جهاد مشکل تر. جوان زود می تواند در این جهاد پیروز بشود، پیر به این زودی نمی تواند، نگذارید اصلاح حال خودتان را از زمان جوانی به زمان پیری بیفتد، یکی از کیدهای که نفس انسانی به انسان می کند و شیطان به انسان پیشنهاد می کند این است که بگذار برای آخر عمر خودت را اصلاح کن، حالا از جوانی استفاده کن و بعد آخر عمر توبه کن. این يك طرح شیطنت آمیز است که نفس انسان می کند به تعلیم شیطان بزرگ. انسان تا قوای جوانیش هست و تا روح لطیف جوانی هست و تا ریشه های فساد در او کم است می تواند اصلاح کند خودش را.»

(صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۱۱)

*- «... شما که اکنون جوانید، نیروی جوانی دارید، بر قوای خود مسلط می باشید و هنوز ضعف جسمی بر شما چیره نشده است، اگر به فکر تزکیه و ساختن خویش نباشید هنگام پیری که ضعف، سستی، رخوت و سردی بر جسم و جان شما چیره شد و نیروی اراده، تصمیم و مقاومت را از دست دادید و بار گناه و معصیت، قلب را سیاهتر ساخت چگونه می توانید خود را بسازید و مهذب کنید؟ به سن پیری که رسیدید دیگر مشکل است موفق به تهذیب و کسب فضیلت و تقوی شوید پشیمانی و عزم بر ترك گناه برای کسانی که پنجاه سال یا هفتاد سال غیبت و دروغ مرتکب شده، ریش خود را در گناه و معصیت سفید کرده اند حاصل نمی شود، چنین کسانی تا پایان عمر مبتلایند. جوانان ننشیند، که گرد پیری، سر و روی آنان را سفید کند قلب جوان لطیف و ملکوتی است و انگیزه های فساد در آن ضعیف می باشد، لیکن هر چه سن بالا رود ریشه ای گناه در قلب قوی تر و محکم تر می گردد تا جایی که کندن آن از دل ممکن نیست.» (مبارزه با نفس یا جهاد اکبر، ص ۶۰)

سوال ۱۵: جاعلین حدیث: شبکه وصال کتابی در رد اتهامات بر ابوهریره نشان داده است؛ جواب ما شیعیان در این مورد چه می باشد. (۶ اسفند ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از آن که پاسخ ادعاهای وهابی‌ها در شبکه‌هایی چون وصال را بدهیم، باید پاسخ عقل و خداوند متعال را بدهیم که ما چه ضرورت و نیازی داریم که خود را سیل و هدف دشمنان اسلام و مسلمین (اعم از شیعه و سنی) قرار دهیم، ذهنمان را مخاطب یاوه‌ها کنیم و بعد که فکر و ذهن و قلبمان مسموم و مجروح شد، دنبال مداوا بگردیم؟!

بعد از خود بپرسیم: آیا حیف عمر شریف و کوتاه و وقت عزیز و فکر بلند نیست که وقت بگذاریم و پاسخ هر چه می‌گویند را بدهیم و خودمان را با کلمه‌ای تحت عنوان (پاسخ شیعه) توجیه و افناع کنیم؟ این که بازی کردن در زمین آنها و منفعل شدن آنهاست.

الف - پاسخ اول شیعه این است که حدیث یعنی نقل قول از پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)؛ و چه در میان تشیع و چه تسنن، قبول نقل از ایشان، قواعد و اصولی دارد. پس اگر شما نقل قول از امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و به قول حوزوی‌ها "قال الباقر و قال الصادق" علیهم‌السلام را رها می‌کنید و نقل قول‌های کسی که حتی عمر و عایشه نیز او را قبول نداشتند را موثق می‌دانید، هر چند که با عقل و وحی که دو شاخصه اصلی و اولی می‌باشند، منافات داشته باشد؛ و حرص دارید که در یک شبکه‌ی عمومی او را تبلیغ کنید، پس مشکلی جدی در خود شما وجود دارد، حال ابوهریره هر که می‌خواهد باشد.

ب - پاسخ شیعه این است که حالا شما یک کتاب مجهول‌الهویه را مثل خیمه‌شب بازی نشان دادید و گفتید در این کتاب چنین آمده، چنان که گویا هر چه در آن نوشته شده، وحی منزل و صحیح می‌باشد، خب این به ما چه ربطی دارد؟ آن نویسنده نیز کسی بوده مثل خود شما. یا بی‌سواد و متعصب، یا مریض و مغرض و یا همه‌ی گزینه‌ها.

پس شما کما فی السابق به همان "قال ابوهریره" استناد و عمل کنید و ما به قال الباقر و الصادق و قال المعصوم علیهم‌السلام ایمان آورده و عمل می‌کنیم. و البته توصیه می‌کنیم کمی هم در کتب معتبر روایی و حدیثی اکابر اهل سنت مطالعه کنید.

ج - شیعه می‌گوید: لازم نیست که نظرات تشیع را راجع به ابوهریره بدانید، بروید با خودتان و نظرات بزرگان‌تان کنار بیابید. ابوهریره مشکل شماست نه ما.

ج/۱: بخاری در صحیح خود آورده است: ابوهریره گفت: پیامبر (ص) فرمود: بهترین صدقه آن است که ثروتی بر جای بگذارد و دست بالا بهتر از دست پایین است و باید از افراد زیر نظر خود آغاز کنی.

زن می‌گوید: یا به من نان بده یا مرا طلاق گوی. و برده می‌گوید: مرا نان بده و به کارگیر و فرزند می‌گوید: به من غذا بده مرا به که وا می‌گذاری؟ گفتند: ای ابوهریره! این را از پیامبر (ص) شنیدی؟! گفت: نه این از کیسه‌ی ابوهریره بود. (بوریه، محمود؛ ابوهریره، مصر، دارالمعارف، چاپ سوم، ص ۵۱، ۵۰)

ج/۲: ابوهریره به اندازه‌ای حدیث از پیامبر (ص) روایت کرد که عمر بن خطاب با تازیانه‌ی خود او را زد و به او گفت: بسیار روایت نقل می‌کنی و سزاوار آن هستی که بر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دروغ ببندی؛ زیرا روایتی نقل کرده بود که خدا آسمان و زمین را آفرید و شمرده دید هفت روز شده است؛ چون عمر شنید او را خواند و گفت که آن حدیث را دوباره برایش بخواند وقتی دوباره خواند، عمر نیز دوباره او را زد و گفت: خدا می‌گوید در شش روز و تو می‌گویی در هفت روز؟

ابوهریره گفت شاید آن را از کعب الاحبار شنیده باشم. عمر گفت: تا وقتی نتوانسته‌ای میان روایات پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و احادیث کعب الاحبار فرق بگذاری پس حدیث نقل نکن.

(عسقلانی، ابن حجر؛ اصابه، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۲، چاپ اول، ج ۱، ص ۴۲۶)

ج/۲: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابوهریره فرمود: برو و هر کس را دیدی که گواهی به یگانگی خداوند می دهد و از دل به خدا ایمان دارد، به وی مژده‌ی بهشت بده. قبل از همه، عمر به او برخورد و پرسید موضوع چیست؟ ابوهریره گفت: پیغمبر چنین مأموریتی به من داده است. ابوهریره می‌گوید: عمر با مشیت چنان به سینه‌ام کوفت که با اسفل به زمین خوردم! سپس گفت: ای ابوهریره برگرد. من نزد پیغمبر برگشتم و گریستم. سپس عمر نیز خدمت پیغمبر آمد. حضرت فرمود: ابوهریره! چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: موضوعی را که فرمودی به عمر گفتم، ولی او چنان به سینه‌ام کوفت که با اسفل به زمین خوردم. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: عمر! چرا چنین کردی؟ عمر گفت: یا رسول الله! آیا تو به ابوهریره چنین دستوری داده‌ای؟ پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری. گفت: نه! این کار را نکن! چون من می‌ترسم که مردم به اتکای آن، دست از عمل بردارند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بگذار بردارند!

(منابع: صحیح مسلم ج ۱ / ۴۴، الغدير ج ۶ / ۱۷۶، سيرة عمر لابن الجوزي ص ۳۸، شرح ابن أبي الحديد ج ۳ / ۱۰۸ و ۱۱۶ ط ۱، فتح الباری ج ۱ / ۱۸۴، الطرائف لابن طاوس ج ۲ / ۴۳۷ عن الجمع بين الصحيحين.)

حال این حدیث اگر جعل ابوهریره است که جاعل بودن ابوهریره را نشان می‌دهد و اگر صحیح است که نشان از عدم پیروی عمر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارد که حتی جرأت می‌کند به ایشان بگوید که این کار را نکن!!!

پس پاسخ شیعه و هر مسلمان عاقلی این است که عمر شریف است و وقت تنگ و دشمن بسیار. ما باید وقت خود را صرف خداشناسی، قرآن‌شناسی، ولایت‌شناسی، امام‌شناسی و دشمن‌شناسی و منافق‌شناسی کنیم؛ نه این مشکل شما و بزرگان و علمایان را با ابوهریره و امثال او حل کنیم.

سوال ۱۶: قرآن برای کامل شدن انسان و رستگاری بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله وحی شده است، پس چرا کلماتی مانند شغل (کار)، عشق، کشاورزی که کاملاً در سعادت و شقاوت مردم تأثیر دارد نیامده است؟ (کاردانی/نکا - مازندران) (۶ اسفند ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا به دو نکته‌ی بسیار مهم توجه فرمایید تا کار تحقیق، مطالعه، سؤال و جوابی پاسخ و بالاخره درک درست مفاهیم (چه قرآنی و چه غیر قرآنی) آسان‌تر، سریع‌تر، صحیح‌تر و مفیدتر واقع شود.

اول آن که قبل از هر چیز ببینید آیا صورت مسئله درست است؟ مثلاً می‌گویند: چرا پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) چنین فرمودند یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) چنان کردند و ...؟ خوب اول باید دید که واقعاً چنین فرموده‌اند و چنان کرده‌اند که اکنون می‌پرسیم چرا؟ یا در همین سؤال فوق، اول باید ببینیم که آیا در قرآن کریم سخنی از عشق و اشتغال و کشاورزی آمده یا نیامده؟ اگر نیامده بود بپرسیم چرا نیامده است؟

دوم آن که یکی از خطراتی‌ترین روش‌های تلاوت و تدبیر در قرآن کریم و همچنین احادیث اهل عصمت (علیهم السلام)، دنبال "کلمه" گشتن است، آن هم حتماً همان کلمه و به همان معنایی که ما در محاوره‌ی خودمان به کار می‌بریم. درست است که امکانات دیجیتالی یا اینترنتی امروز سبب سهولت در جستجوی آیات از طریق درج یک کلمه می‌باشد، اما این فقط برای یافتن است، ولی اولاً باید لفظ قرآنی موضوع مورد نظر را دانست و سپس باید متن را مورد مطالعه قرار داد. شما در هر جستجوی قرآنی کلمه "عشق" را درج کنید، آیه‌ای نمی‌یابید، اما کلمه یا مصدر "حُبَّ" را درج کنید، ده‌ها آیه می‌یابید.

عشق:

واژه‌ی "عشق" را در احادیث نیز به جز چند نمونه‌ی انگشت‌شمار (شاید چهار مورد) نمی‌یابید. چرا که "عشق" و "مودت" یا دوستی و "ولایت"، همه مراتب و جلوه‌های اصل "محبت" هستند.

*- حیوان بر اساس غریزه‌ی "شهوت و غضب" حرکت می‌کند [مثل این که برای شهوت شکم غذا می‌خورد یا برای ترس از جان آشیانه می‌سازد یا حمله می‌کند] - انسان در بُعد نفسانی شهوت و غضب دارد، اما چون روح دارد، قلب دارد، عاقل و مختار است، بر اساس "حب و بغض" حرکت می‌کند.

*- انسان با علم می‌شناسد، با عقل معرفت یافته و تشخیص می‌دهد، اما الزاماً در جهت "معروف و معقول" (شناخته شده و عقلانیت) حرکت نمی‌کند، بلکه یقیناً در جهت "محبوب" حرکت می‌کند و از "مغبوض" (برائت) می‌جوید. خواه محبوبش حق باشد یا باطل، باقی باشد یا فانی. لذا امام صادق (علیه السلام) فرمودند که "دین، چیزی جز حب و بغض نیست - حب لله و بغض لله".

*- در قرآن کریم صدها آیه در اثبات عقلی توحید و معاد و نبوت وجود دارد، اما آن جایی که می‌خواهد دستور حرکت به سمت هدف «الیه راجعون» دهد، نمی‌فرماید: حالا که شناختید بیایید، چون انسان اگر دوست نداشته باشد، نمی‌آید، لذا می‌فرماید: اگر خدا را دوست دارید بیایید. اینجا دیگر سخن از بهشت هم نیست، چرا که پاسخ و اجر محبت، محبت متقابل است.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (آل عمران، ۳۱)

ترجمه: بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید پس پیروی از من کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

همچنین در نقطه‌ی مقابل نیز می‌فرماید که کفر و شرک و معصیت و بستن راه هدایت مردم به سمت خدا نیز به خاطر محبت است، منتهی محبت دنیا:

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (ابراهیم (علیه السلام)، ۳)

ترجمه: همان‌ها که زندگی دنیا را دوست دارند و بر آخرت ترجیح می‌دهند و (مردم را) از راه خدا بازمی‌دارند و آن را کج و منحرف می‌طلبند (قوانین آن را منحرف معرفی می‌کنند و مردم را از آن منحرف می‌سازند) آنان در گمراهی دور و درازی هستند.

اشتغال:

اشتغال در لغت یعنی پرداختن به کاری که انسان را ببندد و از امور دیگر باز دارد. چنانچه حتی به کار ذهنی نیز "اشتغال ذهنی" می‌گویند. پس در ادبیات قرآنی به همان معنای "مشغولیت - سرگرم شدن - درگیر شدن و ..." به کار می‌رود نه به معنای کسب و کار. چنانچه می‌فرماید: کسب و کار و خانواده و سایر امور دنیایی آنها را "مشغول" کرده است و مثلاً سبب شده تا از جهاد باز بمانند، یا دست کم چنین بهانه‌هایی می‌آورند:

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ فُلٌ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (الفتح، ۱۱)

ترجمه: به زودی بازنهاده‌شدگان از بادیه‌نشینان عرب (که در حدیبیه با تو شرکت نکردند) به تو خواهند گفت: (محافظة) اموال و کسان ما، ما را مشغول کرد، پس برای ما آموزش طلب. آنها به زبان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست بگو: اگر خدا بر شما ضرری اراده کند یا نفعی بخواهد چه کسی است که در برابر خداوند مالک چیزی باشد (و از اراده‌ی او جلوگیری نماید)؟ بلکه خداوند همواره (از ازل) به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

کسب و کار:

اما ما در اصطلاح خودمان به کسب و کار "اشتغال" می‌گوییم، رونق یا رکود بازار کار را تحت عنوان "فرصت‌های شغلی" مطالعه می‌کنیم، خب این یک غلط مصطلح است و دلیل نیست که قرآن کریم که کلام‌الله است نیز همین واژه را به همین معنای ما بکار ببرد.

اما در خصوص کسب و کار، آیات و احکام بسیاری وجود دارد. ده‌ها آیه در خصوص اصل کار و تلاش، فقر، ثروت، انفاق، مالیات‌ها (انواع زکات)، اسباب و علل گشایش در رزق و یا تنگی و فقر ... به اضافه‌ی دستورات اخلاقی برای متکی، دلبسته، مغرور، وابسته و سرسپرده نشدن مال آمده است. یک جا می‌فرماید: در نیمروز جمعه کسب و کار را رها کنید و به نماز جمعه بروید، سپس می‌فرماید پس از نماز منتشر شوید و به دنبال کار بروید و فیض الهی را طلب کنید و چند آیه به بحث ریشه‌ای تجارت (مادی و معنوی) تصریح دارد ... و به طور کلی "اقتصاد" در قرآن نیز مانند سایر امور و شئون زندگی و فردی و اجتماعی، کامل‌ترین است.

کشاورزی:

کشاورزی نیز نام‌های متفاوتی دارد که از جمله آنها که در بین ما نیز رایج است، "زراعت" می‌باشد. چندین آیه در سوره‌ی مبارکه‌ی "الواقعه" به زراعت، درخت‌کاری، آبیاری و ... تصریح دارد، منتهی نه مثل یک کتاب آموزش کشاورزی که مثلاً بگوید: به چه خاکی چه مقدار کود بدهید، یا چگونه شخم بزنید، یا فصل کاشت و برداشت هر زراعتی چه زمانی است، یا چه گیاهی را کی و چگونه هرس کنید؛ بلکه به گونه‌ی هدایتی. مثل:

«أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ...»

(الواقعه، ۶۲ تا ۶۵)

ترجمه: آیا آنچه را کشت می‌کنید ملاحظه کرده‌اید * آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده‌ایم * اگر بخواهیم قطعاً خاشاکش می‌گردانیم، پس در افسوس [و تعجب] می‌افتید.

دامپروری و لبنیات، زراعت (باغبانی) و زنبورداری:

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّسُقْيِكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ» (النحل، ۶۶)

ترجمه: و در دامها قطعاً برای شما عبرتی است از آنچه در [لابلای] شکم آنهاست از میان سرگین و خون، شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.

«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (همان، ۶۷)

ترجمه: و از میوه‌های درختان خرما و انگور مایعاتی مستی‌آور (ناپاک) و نیز روزی‌ای نیکو و پاک برمی‌گیرید. حقاً که در این (رویش و محصول و منافع) نشانه‌ای است (از قدرت و حکمت خدا) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌برند.

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (همان، ۶۸ و ۶۹)

ترجمه: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام‌گریزی] کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن * سپس از همه‌ی میوه‌ها (و شیرهی درختان و گیاهان) بخور، آن گاه راه‌های (غریزی) پروردگارت را (در تبدیل مواد اولیه به عسل) به رامی و انقیاد پیوی و در رفت و آمد بین خانه و محل ثمره، راه‌های الهامی خدا را بدون آزار احدی بپیمای. از درون شکم آنها مواد قابل آشامیدن رنگارنگی بیرون می‌آید که در آن برای مردم شفاست. حقاً که در این (فن شربت و داروسازی و در کیفیت زندگی سازنده‌ی آن) نشانه‌ای است برای گروهی که می‌اندیشند.

سوال ۱۷: اینو تفسیر کنید: **اللَّهُ: هَيْجُ جَنْبِدَهْ اَي بَر رُوي زَمِينِ نَيْسْتِ مَگر آنکه رُوزِيش بَر عَهْدِه خِداوندِ است...** (هود، آیه ۶) - یونیسف: روزی ۶۰۰۰ کودک در جهان از گرسنگی می‌میرند... (دیپلم، شیراز) (۱۷ اسفند ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه به شرح ذیل است:

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هود، ۶)

ترجمه: هیچ جنبده‌ای در زمین نیست مگر آن که خدا رزق او را به عهده گرفته، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، رزق همه در کتابی روشن (که همان علم خداست) معین شده است.

* آیا معنای آیه باید این باشد که در این دنیا هیچ کس از گرسنگی رنج نبرد و نمیرد؟ مثلاً اگر فرمود: خداوند متعال از زمین و آسمان به شما آب می‌رساند، یعنی دیگر هیچ نقطه‌ی خشکی روی زمین نباید باشد و هیچ کسی از تشنگی هلاک نگردد؟ اگر فرمود: «هُوَ الشَّافِي»، یعنی دیگر هیچ کس بیمار نمی‌شود و اگر بیمار شد آنی شفا و بهبود می‌یابد و هیچ کس از بیماری نمی‌میرد؟!

اگر فرمود: علم را خدا می‌دهد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت. (العلق، ه) یعنی دیگر هیچ نادانی نخواهد بود و همگان به تمامی علوم عالم می‌گردند. یا اگر فرمود: عمر دست خداست و جان را او می‌گیرد (الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ)، یعنی هیچ عامل دیگری، چه طبیعی و چه غیرطبیعی نمی‌تواند سبب مرگ شود و هیچ کس نمی‌تواند دیگری را بکشد، یا حتی اگر بمب اتم بر شهری انداختند، همه باید زنده بمانند چون فرمود: عمر دست خداست و جان را او می‌گیرد؟

* همه چیز خلق خداست، تحت ربوبیت خداست، مُلک خدا و تحت مالکیت خداست، اما خداوند علیم و حکیم، نظام علت و معلول را بر عالم خلقت مادی و غیرمادی حاکم کرده است و برای هر چیزی قدر و اندازه‌ای گذاشته است و در برخی از امور به انسان اختیار داده است و البته او را با عقل و وحی و الگوی حسنه هدایت نموده است.

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (القمر، ۴۹)

ترجمه: همانا ما هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم.

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و هر چه هست، خزینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ی معین نازل نمی‌کنیم.

* پس همان که فرمود: ارزاق جنبندگان همه بر عهده‌ی خداست، قوانین و اندازه‌های (مقدرات) دیگر را نیز مقرر و بیان فرمود و امر به رعایت آنها نمود. مثل این که فرمود: قیام به قسط کنید - ظلم نکنید - در خیر تعاون داشته باشید - در ظلم همکاری و تعاون نداشته باشد - انفاق کنید - زکات بدهید - فساد نکنید - دنبال برتری‌جویی نروید - اسراف نکنید - حرص نزنید - یکدیگر را برای مال دنیا نکشید - به یتیم و مسکین اکرام کنید و ... این زنجیره به هم پیوسته است و هر حلقه‌ی آن که مفقود یا جدا یا کج و معوج گردد، در کل سیستم اثر می‌گذارد و اندازه‌ها را متغیر می‌نماید.

پس اگر فساد، تباهی، هلاکت، گرسنگی، بیماری‌های کشنده و ... بر انسان غلبه می‌کند، به خاطر اعوجاجات و ظلم‌های خود انسان است که اغلب خواب‌ها، غفلت‌ها، بی‌تحرکی‌ها و مقابله نکردن‌ها، بر شدت تحقق و گستره‌ی دامنه‌ی آنها می‌افزاید.

* **مثال بارز** - همه می‌دانیم که کل جهان اسلام و در رأس همه، ملت ایران هدف جنگ‌های بیولوژیکی قرار دارد؛ حال اگر بگویند: لوازم بهداشتی و آرایشی، یا روغن، شکلات و ... خارجی و نامعتبر مصرف نکنید،

هزار و یک دلیل و توجیه برای مصرف آن می آورند، اما وقتی بیمار شدند، موهای سر مردم تاس شد، دندانها ریخت، سرطان گسترش یافت، نازایی بیداد کرد، پوستها لک و چروکیده شد، چشمها دچار بیماریها و کمبینیهای زودرس شد و ... می گویند: خدا خواست، یا حتی معترض می شوند که چرا خدا برای من این طور خواست، یا می گویند: اگر خدا شافی است و اگر دعا را مستجاب می کند، پس چرا مرا شفا نمی دهد، در حالی که چهارده هزار صلوات نذر کردم و سیصد بار ختم انعام کردم و ...؟! گویی که نظام خلقت، قصه ی جن و پری و جادوگری است!

*- فرمود که انسانها همگی کفر به طاغوت (هر گونه طغیان و طغیانگر درونی و بیرونی) و ایمان به الله داشته باشند - فرمود: مؤمنین ولایت دشمن را نپذیرند - فرمود: مؤمنین همه «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» باشند - فرمود: زرق و برق کفار چشم تو را کور نکند - فرمود: برای انسان چیزی جز نتیجه ی کار و تلاش خودش نیست - فرمود: شکر نعمت، یعنی استفاده ی درست از آن که موجب ازدیاد نعمت می شود و کفران آن سبب عذاب می گردد و ... - حالا اگر یک جامعه ی کوچک (خانواده)، یک جامعه ی بزرگتر (کشور و ملت)، یک جامعه ی بزرگتر (امت) و یک جامعه ی بزرگتر (جامعه ی انسانی)، دقت و رعایت نکرد و طبق برنامه عمل ننمود، چه می شود؟ می خواهد بگوید: مگر خدا نفرمود که رزق بر عهده ی من است؟!

برق برای روشنایی و انرژی است، اما اگر کسی دستش را به برق و آن هم فشار قوی زد، در جا می سوزد و می میرد. این هم نظام آفرینش و مقدرات الهی است.

*- **مثال بارز** - چقدر مقام معظم رهبری توصیه، تذکر و تأکید دارند که نگاه اقتصادی، باید به سرمایه ها و استعدادها و امکانات درون باشد و مکانیزم نیز "اقتصاد مقاومتی" باشد، حالا اگر یک نگاهی (چه در دولت و چه در ملت)، هر چه در دورن هست را به تعطیلی بکشاند که شاید امریکا تفقدی به آنها بکند، و گمان کند که درون کاملاً تهی است و اگر گشایشی باشد، حتماً باید از برون باشد، خب چه می شود؟ آیا می شود پس از آن که اقتصاد داخلی فرو ریخت - کارخانجات به تعطیلی کشانده شد - نه سانتریفیوژ چرخید و نه چرخ کارخانجات تولیدی - صادرات کاهش و واردات افزایش یافت - تورم و دروغ و دغل حاکم شد - قدرت سیاسی ملی، منطقه ای و بین المللی تضعیف شد - دشمن به جای تفقد و دلسوزی، جلوتر آمد و ضربات مهلک تری را وارد کرد و ...، بگویند: پس وعده های خدا به مؤمنین چه شد؟!

*- **بله**، طبق آمار یونیسف، سالانه ۶۰۰۰ کودک از گرسنگی می میرند و سالانه هزاران کودک دیگر از ظلم و جنایت می میرند - هزاران کودک دیگر از بیماریهای جنگهای اقتصادی، بیولوژیکی و فیزیکی می میرند - هزاران کودک دیگر ناقص متولد می شوند - هزاران کودک دیگر به فاصله ی کوتاهی پس از تولد می میرند و بدیهی است که وقتی جامعه ی انسانی به قهقراء رفت، جامعه ی اسلامی نیز به خواب غفلت فرو رفت، خلیفه المسلمینش (مثل پادشاه سعودی) در یک دست جام شراب گرفت و در دست دیگرش شمشیر رقاصی با جرج بوش، پول نفت و گاز و سایر منابع طبیعی ممالک اسلامی به جیب امریکا و انگلیس و اسرائیل رفت، اگر عده ای از مسلمین بیدار شدند، عده ای دیگر که ذلیل و عبد زورمداران هستند، بدتر از دشمنان خارجی مقابل آنها صف کشی کردند و ...، چه انتظاری می رود؟! بدیهی است که همه ی اندازه ها و مقدرات متغیر می شود و ظلم به جای عدل حاکم بر روابط و تعاملات و سرنوشت انسان می گردد.

این نیز از مقدرات الهی است. مقدرات الهی فقط این نیست که برای مخلوقات و جنبندگان از زمین و آسمان آب و علف و حلوا و سلوا بفرستد.

*- از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدند: شما می گوید که خدا رازق است؛ حال اگر کسی را در جایی که هیچ منفذی ندارد حبس کنند، روزی اش از کجا می رسد؟ فرمود: از همان جایی که مرگش می رسد.

مرتبط:

*- [اگر خداوند روزسان است، پس چرا روزانه این همه آدم از گرسنگی می میرند؟! \(۱۷ بهمن ۱۳۹۰\)](#)

*- [نمی توانم مفهوم «هو الرزاق» را درک کنم. آیا به این مفهوم است که کسی در این دنیا به هیچ وجه گرسنه نمی ماند؟! پس این همه کودک آفریقایی که در اثر گرسنگی می میرند چه هستند؟! \(۲۴ فروردین ۱۳۹۳\)](#)

*- [یکی از صفات خداوند رزاق است و امام علی نیز می فرمایند که غصه روزی تان را نخورید؛ پس چرا روزانه هزاران نفر در سراسر جهان \(به خصوص در افریقا\) به خاطر گرسنگی و تشنگی می میرند؟ \(۳۰ خرداد ۱۳۹۳\)](#)

سوال ۱۸: در قرآن و احادیث آمده است که پیامبر دارای اخلاق نیکویی بوده، سوال من این است که اولاً این اخلاق چه تاثیری بر هدایت مردم داشته؟ و نیز افراد بزرگ زیادی در تاریخ هستند که دارای اخلاق خوب و نیکویی بودن، پس خوش اخلاق بودن پیامبر چه فضیلت و برتری حساب می‌آید؟ (لیسانس) (۱۷ اسفند ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه‌ای که به اخلاق پیامبر اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) تصریح نموده است، به شرح ذیل است:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (القلم، ۴)

ترجمه: و این که تو ملکات اخلاقی بس بزرگی داری که بر آن مسلطی.

البته آیات دیگری نیز به صفات اخلاقی و شرح صدر و سایر کمالات و مقامات ایشان تصریح دارد، اما در این آیه مستقیماً کلمه‌ی «اخلاق» آمده است.

دقت شود که فرمود: "اخلاق حسنه" داری، بلکه فرمود: «بر خُلُقِ عَظِيمٍ هستی».

اخلاق:

برای اخلاق معانی متفاوتی ارائه شده است که البته اغلب آنها در یک راستا بوده و منافاتی با یکدیگر ندارند. اما در یک جمله‌ی کوتاه، می‌توان گفت: "اخلاق یعنی موضع‌گیری"، و البته مواضعی که منطبق و نشأت گرفته از «خُلُق» آدمی است و «خُلُق» به صفات، مواضع و جهت‌گیری‌هایی می‌گویند که "ملکه‌ی" انسان شده است، خواه این ملکات فضایل باشند و خواه رذایل و همه‌ی افعال بدنی انسان نیز از همین ملکات است، ظهور و بروز این ملکات است.

پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». به راستی که من برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام. (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱). یعنی چه؟ یعنی آمده‌ام که با تزکیه، با کنار زدن غبار نفس از عقل و قلب، با وحی، با راهنمایی و رهبری، با تعلیم کتاب و حکمت، موضع‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های انسان را [در هر موضوع و امری]، به کمال برسانم، به گونه‌ای که این کمالات، ملکه‌ی او گردد، نه یک کمال و رفتاری مقطعی و فرّار.

بدیهی است که ایمان به خدا و معاد، یک نوع موضع‌گیری است - چنانچه اطاعت و تبعیت از پیامبر و امامان و تأسی به آموزه‌های قرآنی و سیره‌ی اهل عصمت (علیهم‌السلام) نیز نوعی موضع‌گیری می‌باشد - چنانچه رفتارهای ساده و پیچیده‌ی انسان در قبال هر موضوعی، از خوردن و آشامیدن گرفته تا رفتار در قبال پدر و مادر، ازدواج، همسر و فرزند، کار و معامله و تجارت، یا جنگ و صلح و ... همه موضع‌گیری (اخلاق) است.

پس، «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»، به عظمت کمال انسانی پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) تصریح دارد.

بدیهی است که «عظمت کمالات اخلاقی»، مستلزم عظمت در مظهریت تمامی اسماء الله، چون: علم، حکمت، حلم، بصیرت، صبر، جود، کرم، سخاوت، رأفت، رحمت و ... می‌باشد، چنان که فرمود:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم. (الانبیاء، ۱۰۷)»

خوش اخلاقی دیگران:

پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، نه تنها نیامده تا "اخلاق" و "خوش اخلاقی" را محدود و منحصر به خودش نماید، بلکه چنانچه فرمودند، برای اکمال اخلاق در مردمان مبعوث شده‌اند. پس بدیهی است که همه باید خوش اخلاق باشند و بسیاری خوش اخلاق هستند.

البته چنانچه بیان شد، منظور از خوش‌اخلاقی، خنده‌رو بودن یا نرم و لطیف سخن گفتن نیست، بلکه خوش‌اخلاق یعنی کسی که مواضع درست و احسنی دارد. در هر حال بسیاری از مردم اخلاق حسنه دارند،

اما حد کمالی و عظمت آن «خُلِقَ عَظِيمٌ»، در اشرف و اکمل مخلوقات، یعنی شخص ایشان ظهور و بروز یافته است. لذا ایشان را برای همگان بهترین الگو قرار داد و فرمود:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الأحزاب، ۲۱)

ترجمه: قطعاً برای شما در رفتار رسول خدا مایهی اقتدا و سرمشق زندگی است، برای کسی که به خدا و روز واپسین امید (قلبی و عملی) دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند.

و البته هر کس به میزانی که بتواند حُسن اخلاق داشته باشد، نزد دیگران محبوب و محترم است، می‌تواند الگویی برای جلب و جذب به نیکی‌ها باشد و زندگی‌اش اثرات مثبت و نیکو خواهد داشت.

اثر اخلاق ایشان در هدایت:

خداوند متعال انسان را عاشق خودش، یعنی عاشق کمال آفریده است، پس انسان به سوی کمال جلب و جذب می‌شود، مگر آن که آن قدر پست شود که رذایل اخلاقی ملکه‌ی او شوند، مثل یک حیوان باشد و یا حتی پست‌تر. «كَالْأَنْعَامِ بَلَّهْمِ أَضَلَّ». حیوان دیگر این کمالات را فهم و درک نمی‌کند و میلی هم به چنین تکاملی ندارد. حیوان وقتی گرسنه است، حمله کرده و می‌درد و برای او فرقی بین انسان و حیوان، عالم و جاهل، یا حلال و حرام وجود ندارد. اما اگر انسان باشد، عاشق کمال است.

خب، این کمالات (اسماء الله یا صفات الله) کجا ظهور و بروز کامل‌تری دارد؟ در انسان کامل که خلیفه‌الله و مظهر اتم اسمای الهی است. بهترین ملکات، بهترین سخنان، بهترین رفتارها، بهترین موضع‌گیری‌ها ... و بالاخره اوج "عظمت اخلاقی". «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ».

از این رو فرمود اگر این اخلاق و نیز رقت قلب، نگاه با رحمت و رأفت، محبت و دلسوزی، خیرخواهی و قبول زحمت برای نجات و هدایت دیگران، صبر و استقامت در دعوت و هدایت و بالتبع تحمل آزارها و اذیت‌ها که مستلزم حلم عظیم نیز هست ... (که مظاهر اخلاق حسنه می‌باشند) را، آن هم در این حد "عظیم" نداشتی، نه تنها به تو نمی‌گرویدند، بلکه از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (العمران، ۱۵۹)

ترجمه: رحمت خدا تو را با خلق، مهربان و خوش‌خوی گردانید، و اگر تندخو و سخت‌دل بودی مردم از پیرامون تو متفرق می‌شدند، پس چون امت به نادانی درباره‌ی تو بد کنند از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دلجویی آنان در کار جنگ مشورت نما لیکن آنچه را که خود تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد و یاری می‌کند.

سوال ۱۹: تاویل در آیات قرآن به چه معنا هست و آیا هر کسی مجاز به آن هست؟ (۲۴ اسفند ۱۳۹۳)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

اگرچه واژگان «تفسیر و تاویل» را بیشتر درباره‌ی آیات قرآن کریم می‌شنویم، اما اختصاص و انحصاری به قرآن کریم ندارد، بلکه هر متنی و گاه هر عملی قابل تفسیر و تاویل می‌باشد.

تفسیر - پرده‌برداری، شرح و تبیین کلمات و جمله کار تفسیر است، تا مفهوم و مضمون آن آشکارتر گردد. از این رو گفته‌اند: «تفسیر برگرفتن نقاب از چهره‌ی الفاظ است». به عنوان مثال: وقتی در غزل حافظ می‌خوانید: «بشوی اوراق اگر همدرس مایی - که علم عشق در دفتر نباشد»، ظاهری دارد مشتمل بر کلماتی که معانی روشنی دارند، اما "تفسیر"، پرده‌ی معانی ظاهری را از آن برمی‌دارد و معنا و مفهوم صحیح آن را به مخاطب بیان داشته و شرح می‌دهد.

همچنین وقتی تلاوت می‌شود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، به هر زبانی ترجمه‌ای دارد، چنانچه به فارسی به «به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان» ترجمه می‌کنند [که البته اصلاً ترجمه صحیحی نیست و از کمبود لغت و معنا به این اکتفا شده است]، اما نوبت به تفسیر که می‌رسد، روی کلمه به کلمه تأمل می‌شود. به عنوان مثال: "اسم" یعنی چه؟ و "به اسم" با توجه به معنای "اسم" یعنی چه؟ الله، رحمان و رحیم هر کدام چه معنایی دارند...؛ و روشن می‌شود که گویا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در هر سوره، به همان سوره مرتبط است و فرق است بین «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آن «بسم الله»یی که انسان در آغاز هر کاری می‌گوید.

تاویل - گفته می‌شود که «تاویل» راه‌پایی به بطن آیات قرآن کریم و بازگرداندن شیء، کلام، معنا یا عمل، به مقصود و مراد اصلی آن است. تاویل نیز مانند تفسیر، برای همه‌ی آیات قرآن کریم وجود دارد، اما شرح کلمه نیست، بلکه بیان امور و حقایق "عینی" است که در قالب کلمات بیان گردیده است.

شاید اشاره به چند آیه که در آن به واژه‌ی "تاویل" تصریح شده است، مقصود را روشن‌تر گرداند:

الف - تاویل کل قرآن و آیات:

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» (یونس، ۲۸ و ۳۹)

ترجمه: یا می‌گویند آن را به دروغ ساخته است بگو اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و هر که را جز خدا می‌توانید فرا خوانید * (آنها قرآن را با علم به معانی آن تکذیب نکردند) بلکه چیزی را تکذیب نمودند که احاطه به علم آن نداشتند و هنوز تاویل آن (روز آشکار شدن حقایق آن که روز ظهور حکومت عدل جهانی و روز قیامت است) برای آنها نیامده. کسانی که پیش از آنها بودند نیز (پیامبران خود را) این گونه تکذیب کردند پس بنگر که عاقبت ستمکاران چگونه شد.

* - دقت شود که می‌فرماید تکذیب آنها جنبه‌ی علمی و تصدیقی ندارد، بلکه به خاطر آن است که حقیقت و حقانیت قرآن و عینیت وعده‌ها و ... برایشان ظهور نیافته و آشکار نشده است.

ب - تاویل اعمال:

«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ قَهَل لَّنَا مِنْ شُغْعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلْ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

(الأعراف، ۵۳)

ترجمه: آیا آنان جز در انتظار تاویل و بازگشت آنند؟ (آیا جز تحقق عینی وعده و وعیدهای قرآن در قیامت را انتظار می‌برند؟) روزی که تاویلش بیاید کسانی که آن را از پیش فراموش کرده بودند خواهند گفت: حقا که فرستادگان پروردگار ما حقیقت را برای ما آوردند (لکن ما نپذیرفتیم)، پس آیا (امروز) ما را شفیعیانی هست که

برای ما شفاعت کنند؟ یا (به دنیا) بازگردانده می‌شویم تا کاری غیر آنچه می‌کردیم انجام دهیم؟ (نه، در آن روز) به یقین آنان نفس خود را به زیان داده‌اند و آنچه افترا می‌بستند (به دروغ شریک خدا می‌ساختند) از نظر آنها گم گشته است.

* - پس تأویل اعمال، ظهور حقیقت آنهاست که در قیامت ظاهر شده و نمایان می‌گردد.

ج - تأویل رؤیا (خواب دیدن):

«وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ تَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف، ۱۰۰)

ترجمه: و پدر و مادر خود را بر تخت خود بالا برد و (به هنگام ورود او همگی) در مقابل او به سجده افتادند، و گفت: ای پدر، این (سجود) تعبیر خواب پیشین من است که خدا آن را حقیقت بخشید، و حقاً که با من نیکی کرد آن گاه که مرا از زندان بیرون آورد و پس از آن که شیطان میان من و برادرانم را فاسد کرده بود شما را از صحرا (به اینجا) آورد بی‌تردید پروردگار من به هر که خود بخواهد احسان‌کننده و هر امر مشکلی را به تدبیر دقیق و نافذ خود آسان‌کننده است، همانا اوست که دانا و با حکمت است.

* - دقت کنیم که نمی‌فرماید: «تعبیر رؤیا»، چرا که تعبیر بیان معنا و مفهوم آن است، بلکه می‌فرماید «تأویل رؤیا»، یعنی حقیقت آن، که به عینه ظهور می‌یابد.

کسی حق تأویل سرخود ندارد:

به طور کلی هیچ کسی نباید در کاری که علم به آن ندارد وارد شود، اظهار نظر کند و یا به جهل خود عمل کند، که در این صورت خود و دیگران را به زحمت و خسارت می‌اندازد. خداوند متعال در قرآن کریم فرمود:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، ۳۶)

ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال‌مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه موردپرسش واقع‌خواهند شد.

تصور کنید کسی از پزشکی و طبابت هیچ نداند و دائم برای دیگران نسخه بپیچد! - از مهندسی هیچ نداند و اقدام به خانه‌سازی کند - از شهرسازی هیچ نداند و شهردار شود ... چه اتفاقی می‌افتد؟ همین طور است وقتی تفسیر نمی‌داند و از خود تفسیر به رأی می‌کند، هیچ علمی به فقه و اصول ندارد و دائم اجتهاد می‌کند و می‌گوید: «به نظر من این حکم چنین و چنان است».

در مورد «تأویل آیات قرآن کریم»، موضوع مهم‌تر، حساس‌تر و حیاتی‌تر است و البته که کسی حق تأویل ندارد، مگر آن که علم به حقایق قرآن کریم و عینیت‌های آن داشته باشد، که البته این علم مخصوص پیامبر اکرم و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد و دیگران نیز اگر شاگرد علمی و عملی آن مکتب باشند و چیزی آموخته باشند، مستند به قول و فعل آنها می‌گویند. خداوند متعال تصریح نموده است که تأویل قرآن را فقط خداوند متعال و راسخون فی‌العلم می‌دانند:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (ال عمران، ۷)

ترجمه: اوست که این کتاب را بر تو فرو فرستاد که برخی از آن آیه‌های محکم به لفظ صریح (و به معنی روشن) است، که آنها مادر و اساس کتابند، (ابهام آیات دیگر با آنها رفع می‌شود) و برخی دیگر آیه‌های متشابه است (چند پهلو است و معنی آن به واسطه‌ی عموم محتوا و عمق معنی و تعدد مراد در بدو نظر روشن نیست و باید به وسیله‌ی آیات محکم و عقل سلیم تفسیر شود)، اما کسانی که در دل‌های آنان انحراف (از حق) است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل (یافتن معنی نادرست)، از این کتاب از آنچه متشابه است پیروی می‌کنند، در حالی که تأویل (و بازگشت معنی حقیقی) آن را جز خدا نمی‌داند و آنان که رسوخ در دانش دارند می‌گویند: ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست (چه محکم و چه متشابه، و چه معنی را بدانیم و چه ندانیم) و جز صاحبان خرد ناب متذکر نمی‌شوند.

سوال ۲۰: آیا قرآن کریم حادث است یا قدیم؟ (۶ فروردین ۱۳۹۴)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ابتدا باید به معنای حدوث و قدم و تفاوت اصلی آنها توجه کنیم.

حدوث، یعنی "پیدا شدن، پس از نبودن". چیزی حادث است که قبلاً نبوده و بعداً پدید آمده است، پس وجود یافتنش "محدث = پدیدآورنده" می‌خواهد.

بدیهی است که هر چه حادث باشد، "ممکن الوجود" است، یعنی هستی عین ذاتش نیست و نسبتش بین "عدم و پیدایش" مساوی است، پس پیدا شدنش سببی هستی‌بخش می‌خواهد.

قدم، یعنی "ازلی" بودن. وجودی قدیم و ازلی است که واجب‌الوجود باشد، هستی عین ذاتش باشد، بالتبع کمال محض است و چنین نیست که قبلاً نبوده و بعداً به وجود آورده باشد که سؤال شود «چگونه به وجود آمده؟». پس او هست و هستی هر چیزی از اوست، او هستی‌بخش است.

با این تعاریف معلوم می‌شود که تنها وجود ازلی، خداوند متعال می‌باشد و هر چه هست، حادث است.

قرآن کریم: مشخص شد که قرآن کریم، وجود قائم بالذات و ازلی نیست، نبوده و بعداً به وجود آمده، پس "حادث" است.

توضیح:

باید دید که وقتی سخن یا سؤال از حدوث یا قدم قرآن کریم به میان می‌آید، مقصود چیست؟

اگر مقصود علم خدا باشد، علم خداوند متعال عین ذات اوست و بیان شد که خداوند متعال حادث نیست، بلکه ازلی و قدیم است. پس علم، حکمت، قدرت و تمامی اسماء و صفات ذاتی او، عین ذات هستند. خداوند متعال چون مخلوقاتش مرکب نمی‌باشد که خودش چیزی و علم یا قدرتش چیز دیگری باشند. واحد و احد است، لذا علم او نیز عین ذاتش است.

اما اگر سخن از ساختمان "قرآن کریم"، یعنی الفاظ و معانی و مفاهیم نازل شده باشد، این "فعل" خداست و فعل خدا حادث است. چنان که کسی یا چیزی را که نبوده، خلق می‌کند و تورات و انجیل و قرآنی که قبلاً نازل نشده بود را نازل می‌نماید.

دقت:

وجود ازلی (الله جلّ جلاله)، هستی و کمال محض است، پس نیستی، کاستی و نقص به او راه ندارد، او از این اوصاف منزّه است (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (الصافات، ۱۵۹))، بالتبع قبل، بعد، (تقدم و تأخر)، نبودن قبل از پیدا شدن، از بین رفتن بعد از پدید آمدن، تغییر، تحول و نسخ نیز به او راه ندارد؛ اما فعل خدا حادث است، جهان ماده (آسمان‌ها و هر چه در آن هست) را پس از آن که نبودند آفرید - پس از آن که به شکل دود و گاز (دخان) بودند به این شکل در آورد - معاد را بعداً برپا می‌کند و ...

کلام خدا نیز فعل اوست، پس تقدم و تأخر به آن راه دارد، آیه‌ای را بعد از آن که نازل نشده بود، نازل می‌نماید و آیه‌ای که نازل شده بود را بعداً نسخ می‌نماید. اینها همه صفات "حادث" است:

«مَا نَسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقره، ۱۰۶)

ترجمه: ما هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و از یادها نمی‌بریم مگر آن که بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم مگر هنوز ندانسته‌ای که خدا بر هر چیزی قادر است.

البته آیه (نشانه) فقط آیات قرآن کریم نیست، اما قرآن کریم نیز آیات هستند.

علم خدا:

علم خدا ازلی است، اما تجلی (معلوم کردن علم)، یا تعلیم این علم، فعل خداست و حادث است. چنانچه فرمود به انسان آنچه را که نمی دانست، یاد داد: «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم» (العلق، ه). بدیهی است که قرآن کریم که کلام خداست، همان تجلی علم ازلی خداست، اما کلام خدا (فعل) است که نزول و تعلیمش به انسان، حادث است.

فعل خدا:

به جز ذات باری تعالی، هر چه هست، مخلوق است و مخلوق نیز حادث است. در حدیث می خوانیم که حتی اسمای الهی (الله، الرحمن، الرحیم، العلیم، الرؤف، الجواد، الکریم و...) نیز خلق خدا هستند. و البته ما می دانیم که «اسم» یعنی «نشانه»، چه در قالب الفاظ باشند و حمل بر معانی شوند و چه در قالب تعینات وجودی. مثل این که زمین و آسمانها نیز همه نشانه‌ی (اسم) او هستند.

قرآن کریم، وجود خدا نیست، بلکه فعل و کلام خداست، تجلی علم خداست، ایجاد خداست، پس حادث است.

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۲۱: بایستی دوباره از قرآن یک ترجمه کاملاً سلیس و به روز و علمی، نوشته شود. به نظر می‌رسد بسیاری از شبهات مطرح شده از قرآن، از ترجمه قرآن به فارسی است که یک نوع ترجمه تحت اللفظی است. بعضی از ترجمه‌ها بستر ساز ایجاد شبهه برای دشمنان دین و قرآن می‌گردد. (تهران/دیپلم) (۶ فروردین ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

کاملاً درست می‌فرمایید. از یک سو با گذشت زمان، گویش‌ها و محاوره‌ها تغییر می‌کند و گاه الفاظ به معانی دیگری رایج و مصطلح می‌شوند، از سوی دیگر دغدغه‌ی پرهیز از ترجمه‌ی غلط، سبب ترجمه‌ی تحت‌اللفظی گردیده است که اغلب به لحاظ جمله‌بندی و دستوری، برای ما غریبه و دشوار می‌باشد.

البته همان گونه که اشاره نمودید، علما و دانشمندان و مترجمین به این مهم توجه دارند. قطعاً ترجمه‌های معاصر از مرحوم علامه طباطبایی، مرحوم علامه جعفری، مرحوم آیت الله مشکینی (رحمة‌الله‌علیهم) یا آقایان فولادوند، بهرام‌پور و مجتبی و ...، بسیار متفاوت است با ترجمه‌هایی که از قدمایی چون مرحوم «شیخ عباس قمی» به جای مانده است. پس باید هر از چندگاهی، ترجمه‌ای دقیق‌تر، روان‌تر و آشنا تر به ذهن (به لحاظ الفاظ، لغات و معانی) صورت پذیرد.

اما توجه به چند نکته نیز لازم است:

الف - نه تنها در مورد قرآن کریم، یا نهج‌البلاغه، یا صحیفه‌ی سجادیه، بلکه ترجمه‌ی هیچ متنی به زبان دیگر، نمی‌تواند دقیقاً و کاملاً گویای زبان اصلی باشد. از این رو محققین سعی دارند تا حدی که ممکن است، زبان اصلی موضوع مورد مطالعه را فرا گرفته و متن اصلی را مطالعه کنند و بر اساس اشراف به زبان اصلی، ترجمه کنند.

ب - کسی که ایجاد شبهه می‌کند نیز به اصل متن ایراد دارد، پس اگر حتی روخوانی آن را بلد نیست و بالتبع معنایش را نیز متوجه نمی‌شود، چرا و چگونه مستند به متن ایجاد شبهه می‌کند؟

البته همه مجبور نیستند که بروند زبان اصلی را کاملاً فرا بگیرند، اما دست کم باید از ترجمه‌ی غلط یا تفسیر به رأی خودداری کنند. شبهات بیشتر از این جهت است، بیشتر به شرح و برداشت و تفسیر غلط مستند است، نه به ترجمه‌ی موثق.

ج - همان طور که حروف الفبا در زبان‌های متفاوت نسبت به یکدیگر کم و زیاد هستند (فارسی ۳۲ حرف - عربی ۲۸ حرف - انگلیسی ۲۶ حرف و ...)، قواعد دستوری نیز متفاوت هستند، چنان که در زبان فارسی و روسی حرف تعریف وجود ندارد - در انگلیسی یک حرف تعریف (The) وجود دارد، در فرانسه دو حرف تعریف (La - Le) وجود دارد - در آلمانی سه حرف تعریف (Der - Die - Das) وجود دارد و در عربی نیز اسم‌ها (مذکر، مؤنث یا خنثی) می‌باشند و این کار ترجمه‌ی دقیق را سخت می‌کند.

د - نقص یک زبان نسبت به زبان دیگر، یا کمبود کلمه‌ی جایگزین، در ترجمه‌ی هر متنی وجود دارد. آیا واقعاً ترجمه‌ی کلمات (Thank you)، همان تشکر به عربی، سپاس به فارسی و مرسی به فرانسه است؟ کجای این کلمه معنا و مفهوم "شکر" را می‌رساند؟! اما اصطلاحاً همه یک مفهوم را متوجه می‌شوند. این که گوینده "قدردانی" کرده است و همین "قدر، یعنی اندازه". آیا ترجمه‌ی "قرآن کریم" به انگلیسی «THE HOLY QURAN» - ترجمه‌ی فارسی این کلمه می‌شود «قرآن مقدس» - حال "کریم" را چگونه معنا کنند؟ ما به فارسی چه بگوییم؟

الفاظ و کلمات در عربی، بسیار غنی هستند، از این رو ترجمه‌ی دقیق همه‌ی آنها به فارسی ممکن نیست، مگر این که در چند خط یا حتی چند صفحه شرح داده شود، که آن وقت دیگر ترجمه نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه وقتی کاملاً دقیق است که اگر دوباره از زبان ترجمه شده، به همان زبان برگردد، همان کلمه تکرار شود. مثلاً اگر گفتیم آب به ترکی می‌شود "سو" و به انگلیسی می‌شود "واتر" و به آلمانی می‌شود "واسر" و به عربی می‌شود "ماء"؛ هر کدام را که به فارسی برگردانیم، همان آب می‌شود.

حال دقت کنید که در تمامی ترجمه‌ها، در معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، نوشته شده "به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان"؛ در صورتی که معادل خداوند به عربی "الله" نیست، بلکه "الله" اسم خاص خداوند است. برخی خداوند را به صاحب یا مالک ترجمه کرده‌اند، که آن هم گویا نمی‌باشد. ترجمه‌ی بخشاینده به عربی نیز "جواد" می‌باشد و معادل مهربان نیز "رئوف" است.

اما چنین نیست که مترجمین که اشراف به عربی و فارسی یا زبان‌های دیگر دارند، این معنا را بلد نبوده یا متوجه نشده‌اند، بلکه در فارسی کلمه‌ی جایگزین نیافته‌اند. مثل آن که برای «رحمان»، معادل فارسی وجود ندارد، مگر آن که شرح داده شود.

شبهه:

اما کار شبهه‌سازی فرق دارد. شبهه‌ساز نه با متن کاری دارد و نه با ترجمه. البته تا جایی که بتواند از هر دو سوء استفاده می‌کند و از بی‌اطلاعی مخاطب بیشتر.

کار شبهه‌ساز، متن و ترجمه و تفسیر و تحقیق و سؤال برای دانستن نیست، بلکه "هدفدار" کار می‌کند و هدفش تحریف، تخریب و رخنه در ایمان و ایجاد انحراف در باورهاست. حال موضوع هر چه می‌خواهد باشد، قرآن یا غیر قرآن.

شبهه، شبیه کردن حق به باطل و باطل به حق است. آیا آن که در مسائل و روابط شخصی افراد را با ایجاد شبهه نسبت به یکدیگر و کار یکدیگر بدبین و مردد می‌کند، یا آن که در مسائل اجتماعی و سیاسی ایجاد شبهه می‌کند و ...، مشکل متن و ترجمه دارد؟!

*- پس، تلاش برای ترجمه‌های سلیس‌تر (در هر متنی که به زبان فارسی نیست و از اهم آنها قرآن و سایر متون اسلامی می‌باشد)، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، اما دلیل نمی‌شود که ریشه و مبدأ شبهات، ترجمه‌ها باشند، بلکه اغراض و امراض قلبی می‌باشند.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، ۱۰)

ترجمه: در دل‌های آنها بیماری (از کفر و شك و نفاق) است، خدا هم بر بیماریشان بیفزود و بیفزاید و آنها را در مقابل آن که دروغ می‌گفتند عذابی دردناک است.

سوال ۲۲: آیا سوره التمل، آیات ده و یازده که به حضرت موسی (ع) می‌فرماید: نترس، رسولان نزد من از چیزی نمی‌ترسند، مگر آنان که ظلم کرده باشند و ...، دلیل بر عدم عصمت انبیاء نیست؟ آیا از جمله "الا من ظلم" می‌توان ظالم بودن انبیا را اثبات کرد؟" هر چند که شخصاً قایل به عصمت انبیا هستیم. (۱۱ فروردین ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی کسی متنی (چه قرآن و چه هر متن دیگری) را به قصد فهم مفهوم و مقصود و اخذ نتایج متفاوت قرائت می‌کند، در واقع نظر به تفسیر آن متن دارد، لذا نه تنها دیگر نمی‌تواند به ظاهر جملات بسنده کند، بلکه باید معانی کلمات، مفاهیم و ... را نیز به درستی بداند. به عنوان مثال، در ادبیات ذیل، گلکاری، می، ساغر، ساقی و ...، هیچ ربطی به طرح نو، آن هم برای فلک و نیز عشق و مجاهدت ندارد:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم

حال به بحث برگردیم. آیات مورد نظر و ترجمه‌ی آنها به شرح ذیل می‌باشد:

«وَأَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ»
(التمل، ۱۰)

ترجمه: و عصایت را بیفکن، پس چون آن را دید که همانند ماری تیزرو به سرعت حرکت می‌کند، رو به پشت برگشت و (چنان رفت که) به پشت سر نگاه نکرد، (ندا آمد) ای موسی، مترس که همانا فرستادگانم در نزد من نمی‌ترسند.

«إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (همان، ۱۱)

ترجمه: مگر کسی که ستم کرده سپس از پی بدی نیکی آورده باشد که من آمرزگار و رحیم هستم.

الف - چون زبان فارسی نسبت به عربی کلمات کمتری دارد، ما ناچار شدیم که واژگان متفاوت را به یک معنا ترجمه کنیم. به عنوان مثال: به "رحمان، جواد، معطی و کریم"، در یک کلمه "بخشنده" می‌گوییم؛ و همین‌طور به "خوف، خشیت، رهبت و حتی تقوا" در یک کلمه "ترس یا بیم" می‌گوییم؛ در صورتی که هر کدام معنای خاص خود را دارند. به همین دلیل در ادبیات قرآنی بین "خشیت و خوف" فرق گذاشته است، چنان که شاهدیم در یک آیه‌ی کوتاه، هر دو واژه را در کنار هم قرار داده است، پس معلوم می‌شود که هر کدام معنای خاص خود را دارند، در حالی که در فارسی هر دو را به "ترس" ترجمه می‌کنیم:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱)

ترجمه: و کسانی که با آنچه خدا دستور داده با آن پیوند شود می‌پیوندند (پیوند انسان با خدا و رسولان و خویشان و اولی‌الامر و جامعه) و از پروردگارشان می‌هراسند و از سختی محاسبه (در قیامت) می‌ترسند.

ب - خشیت و خوف:

خشیت - خشیت آن انفعال درونی است که از اعتقاد به عظمت موجودی عظیم و تأثیر آن در هر امری نشأت می‌گیرد. به عنوان مثال می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - به درستی که از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند. (فاطر، ۲۸)». و یا می‌فرماید: «ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ - این [پاداش جنت] برای کسی است که از پروردگار خود بترسد. (البینه، ۸)».

خوف - اما خوف اقسامی دارد، گاهی در مقابل «حزن = اندوه»، گاهی در مقابل «رجاء = امید» و گاهی در مقابل «امن = مصونیت از خطر» قرار می‌گیرد.

ج - خشیت‌ها و خوف‌هایی خوب و خشیت‌ها و خوف‌هایی بد و مذموم هستند. به عنوان مثال: خداوند می‌فرماید: آیا آن تجارتی که خشیت کساد (وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا) آن را دارید، نزد شما محبوب‌تر از من است؟ دقت شود که در اینجا نمی‌فرماید "خوف از کساد، بلکه می‌فرماید: خشیت از کساد؛ این خشیت مذموم است، اما خشیت از خداوند متعال ممدوح است.

همین طور راجع به خوف، آیات زیادی از قول انبیا می‌خوانید که به امت گفته‌اند: من از خدا می‌ترسم (إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ) (المائدة، ۲۸)، یا از عذاب بر شما بیم دارم (إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) (الأعراف، ۵۹)، اینها همه "خوف" درست و خوب هستند، اما در برخی موارد نیز گفته می‌شود که این خوف لزومی ندارد.

د - خوفی که در آیهی مورد بحث مطرح شده، «خوف در مقابل امن» است که بسیار خوب و ممدوح است. چرا که انسان عاقل باید از به خطر افتادن "امنیت" خود در تمامی شئون و زمینه‌های مادی و معنوی بترسد تا بتواند با انفعال به موقع، خود را حفظ نماید.

پس این طبیعت آدمی است که وقتی با صحنه‌ی هولناکی که امنیتش را به مخاطره می‌اندازد مواجه شود، بترسد و اگر راهی برای مقابله ندید، فرار کند. این نه ضعف است و نه مغایرتی با عصمت، یا حتی شجاعت دارد. انسان اگر دید کوه ریزش می‌کند، مار یا حیوان وحشی حمله می‌کند و ...، از امنیت خود می‌ترسد و چاره‌اندیشی می‌کند. چه معصوم باشد و چه غیرمعصوم.

ه - اما این که فرمود: نترس و انبیا نزد من از چیزی نمی‌ترسند، معنایش این نیست که انبیا ذاتاً دارای چنین مقام و فضیلتی هستند، پس تو ای موسی نقصی داری که می‌ترسی! بلکه تعلیم و تربیت نبوت است. حضرت موسی (علیه‌السلام) در آن هنگامه، لحظاتی بود که مخاطب وحی قرار گرفته و به نبوت رسیده بود، لذا به او تعلیم داده و این وادی را می‌شناساند و می‌فرماید: بدان نزد من (لَدَيَّ) مقام امن است، در اینجا خطری مرسلین مرا تهدید نمی‌کند، حتی خطرهای طبیعی. یعنی چنین نیست که وقتی نبی با من صحبت می‌کند، کوهی بر سرش فرود آید و یا ماری به او حمله کند و حتی اگر عذابی نازل گردد، ابتدا نبی از معرکه دور می‌شود - نه این که هیچ گاه، هیچ خطری انبیا را تهدید نمی‌کند، پس هیچ گاه نباید از امنیت خود بترسند و چاره‌اندیشی کنند (مثل مقابله، فرار، پنهان شدن و ... - که در همه‌ی انبیای الهی مشاهده شده است). پس این تعلیم و تربیت است، نه مذمت و سرزنشی به خاطر نقصان یا معصیت.

و - سپس مقوله‌ی "خوف" را تعلیم داده و می‌فرماید، در غیر انبیا نیز جایی برای خوف جز از خودم نیست، همه در محضر حق تعالی هستید که رحمان و رحیم و حفیظ است، پس به غیر از کسانی که ظلم می‌کنند (إِلَّا مَن ظَلَمَ) خوفی نیست، (وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (البقره، ۱۱۲). حتی آنها که ظلم کرده‌اند نیز اگر توبه کنند و بازگردند، بدی‌های خود را به نیکی مبدل کنند (ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ) [مثل انبیا] نباید بترسند، چرا که من [خداوند متان] غفور و رحیم هستم (فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ).

این جمله یعنی خوف و رجای شما که به گذشته و آینده‌ی شما برمی‌گردد و در "امنیت" ایمانی و آخرتی شما نیز تأثیر می‌گذارد، به خطر نمی‌افتد، مگر به علت "ظلم"ی که به خودتان و دیگران می‌کنید؛ پس اگر برگردید و اصلاح کنید، آن هم جای خوف ندارد.

ز - "ظلم" نیز معانی و مراتب خود را دارد. هیچ یک از انبیا و اولیای الهی نبوده‌اند که معنا و مفهوم «الهی ظَلَمْتُ نَفْسِي» را به طریقی نگفته باشند. در اینجا کسی که نمی‌داند و یا کسی که هم نمی‌داند و هم اغراض و بیماری‌های قلبی دارد، زود نتیجه می‌گیرد که: پس [العیاذ بالله] همه ظالم بودند، چون اقرار به ظلم خود کردند، پس معصوم نبودند؛ در صورتی که اولاً معنای "ظلم" در این اظهار عبودیت‌ها و عجزها متفاوت است و در ثانی این معرفت و فهم، خود اسباب رشد و کمال است. چه کسی می‌تواند "شکر" خدا را در مقابل نعماتش به جای آورد؟

از خوف‌ها (ترس‌های) پیامبر عظیم الشان (صلوات‌الله‌علیه‌وآله):

«إِنِّي لَا أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُحْجَرُهُ إِيْمَانُهُ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ كَفْرُهُ، وَ لَكِنْ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَالِمَ اللَّسَانِ؛ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَعْمَلُ مَا تُنْكِرُونَ» (میزان الحکمة، محمدی ری شهری، ج ۹)

ترجمه: من برای امت خود از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛ زیرا مؤمن را ایمانش مانع [از لطمه زدن به جامعه اسلامی] می شود و مشرک را نیز همان کفرش سرکوب می کند، اما ترس من برای شما از منافق زبان بازی است که حرف هایی می زند که شما بدان اعتقاد دارید و کارهایی می کند که شما به آنها اعتقاد ندارید.

«شَرُّ مَا اتَّخَوْفُ عَلَيْكُمْ إِتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمْلِ، فَاتَّبِعِ الْهَوَىٰ يَصْرِفُ قُلُوبَكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَ طَوْلُ الْأَمْلِ يَصْرِفُ هِمَمَكُمْ إِلَى الدُّنْيَا...» (بخارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۷)

ترجمه: بدترین چیزی که بر شما بیمناکم، پیروی از هوای نفس و طول آرزوست؛ هواپرستی، دل‌هایتان را از حق برمی گرداند و آرزوی دراز، همت‌های شما را به دنیا مصروف می سازد»

«إِنَّ أَخَوْفَ مَا اتَّخَوْفُ عَلَىٰ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي هَذِهِ الْمَكَاسِبُ الْمُحْرَمَةُ وَ الشَّهْوَةُ الْخَفِيَّةُ وَ الرَّبَا»

(همان، ج ۵۰، ص ۱۵۸)

ترجمه: بیشترین بیمی که بر امت خودم پس از خویش دارم، این کسب‌های حرام (درآمدهای نامشروع) و شهوت پنهانی و رباست.

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِسْتِخْفَافًا بِالذِّينِ وَ بَيْعَ الْحُكْمِ وَ قَطِيعَةَ الرَّجِيمِ وَ أَنْ تَتَّخِذُوا الْقُرْآنَ مَزَامِيرًا، تُقَدِّمُونَ أَحَدَكُمْ وَ لَيْسَ بِأَفْضَلِكُمْ» (همان، ج ۲، ص ۴۹)

ترجمه: بر شما از آن بیم دارم که دین، سبک شمرده شود؛ حکم و داوری (قضاوت) خرید و فروش شود؛ پیوندهای خانوادگی از هم بگسلد؛ قرآن را وسیله‌ی ساز و آواز قرار دهید و کسانی را جلو بیندازید که برترین شما نیستند.

سوال ۲۳: آیا "صدق الله العظیم" جزء قرآن است یا نه؟ (۱۳ فروردین ۱۳۹۴)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

خب اگر جزو قرآن کریم بود که لابد چنین آیه‌ای در سوره‌ای وجود داشت. اما چنین نیست.

تلاوت یا قرائت قرآن کریم، مثل خواندن سایر کتب نمی‌باشد، بلکه خواندن وحی و کلام‌الله است، لذا آدابی در ظاهر و اصول و آدابی در باطن دارد، و البته که آداب ظاهری نیز باید زنده به روح آداب باطنی باشد.

به عنوان مثال: خداوند متعال فرمود هر گاه خواستید قرآن بخوانید، استعاذه کنید، لذا قبل از آغاز «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» می‌گوییم:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (التَّحَل، ۹۸)

ترجمه: پس هنگامی که قرآن می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

دقت کنیم که نفرمود: این جمله را بگو، بلکه فرمود چنین بکن. پس باید قصد و فعل پناه بردن به خدا از شیطان رجیم باشد که این قصد قلبی، به زبان نیز جاری می‌شود.

و همین طور فرمود که عده‌ای این آیات را تکذیب می‌کنند و می‌گویند که دروغ است، اما عده‌ی دیگری آنها را "تصدیق" می‌کنند. یعنی هم باور دارند که کلام الله است و هم باور دارند که کلام او "صدق" است، راست و درست و منطبق با حقایق عالم هستی می‌باشد. لذا فرمود: تو هر گاه آیات خداوند را قرائت کردی یا شنیدی، "تصدیق" کن و صدق الله بگو. پس صدق‌الله‌العظیم‌والعظیم می‌گوییم:

«فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (العمران، ۹۴ و ۹۵)

ترجمه: پس کسی که بعد از این بر خدا دروغ بنهد، آنها را ستمکارند * بگو: «خدا راست گفت. پس، از آیین ابراهیم که حق‌گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید».

پس آنها در مورد آیات الهی دروغ گفتند و افترا بستند (که افترا گفتنی است)، لذا اینجا فرمود «بگو خدا راست گفت - قُلْ صَدَقَ اللَّهُ»، اما افزود: تبعیت کنید (فَاتَّبِعُوا)، یعنی تصدیق فقط زبانی نیست.

از این رو مؤمنین ادب قرائت قرآن را رعایت می‌کنند، قبل از قرائت استعاذه‌دارند و پس از پایان تصدیق می‌کنند.

نکته: البته هیچ الزامی نیست که این تصدیق، حتماً با جمله‌ی «صدق الله العظیم» که بین اهل تشیع متداول است، یا «صدق الله العظیم» که بین اهل تسنن متداول است، بیان شود، بلکه هر کلامی که این تصدیق را برساند، کافیست.

حدیث:

البته جمله‌ی (صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) در پایان قرائت قرآن، آموزه‌ی اهل عصمت (علیهم‌السلام) می‌باشد:

*- «عبدالله بن سلام یهودی از رسول خدا سؤال‌های فراوانی می‌پرسد، از جمله از ابتدا و انتهای قرائت قرآن کریم می‌پرسد و حضرت می‌فرماید: "ابْنِدَاؤُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ حَتْمُهُ صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ".» (بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۴۳)

در روایات و احادیث دیگری نیز با جملات متفاوتی این معنا بیان شده است:

*- «از امام صادق روایت شده که هر کس سوره‌ی "و الشمس و ضحاها" را تلاوت و ختم کرد، بگوید: "صدق الله و صدق رسوله".» (التهدیب، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۹۷)

«در روایت دیگری آمده است: امام سجاد(ع) وقتی سوره‌ی قدر را تلاوت می‌کرد، بعد از تلاوت "انا انزلناه فی ليله القدر" می‌فرمود: "صدق الله عزوجل أنزل الله القرآن في ليلة القدر".» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۸)

سوال ۲۴: آیا آیه ۶۱ در سوره بقره تنوع طلبی را منکر شده است؟ (۱۹ فروردین ۱۳۹۴)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

ابتدا باید جهت درک بهتر در اخذ یا انتقال پیام (فهمیدن و فهماندن پیام)، به مفاهیم کلمات کاملاً دقت نماییم.

انکار، یعنی کسی چیزی که هست را بگوید نیست، یا آن را به رسمیت نشناسد، قبول نکند، رد کند و ... که البته در هر موضوع یا جمله‌ای به یکی از این معانی خاص که مترادف هستند، تأکید می‌شود. از این رو گاهی منظور ما از «انکار» نفی از موجودیت است و گاه رد کردن و قبول نکردن یک اصل، یک رفتار، یا یک فرهنگ یا عادت است که وجود دارد، اما ما قبول نداریم و آن را رد می‌کنیم. چنان که در قرآن کریم کفار و مشرکین را اهل انکار حقایق عالم هستی خوانده و در جای دیگر خودش دستور به «نهی از منکر» می‌دهد.

اما گاهی مقصود "نکوهش" است؛ و البته در آیهی مطروحه نیز هیچ بحثی از انکار نیامده است، اگر چه در ترجمه‌ها، کفر به انکار ترجمه شده است.

آیهی مطروحه در سؤال و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا قَالَ آتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهَيْطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ» (البقره، ۶۱)

ترجمه: و چون گفتید ای موسی ما به يك خوراك نمی‌توانیم بسازیم پروردگار خویش را بخوان تا از آنچه زمین همی رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما بیرون آورد، گفت چگونه پست‌تر را با بهتر عوض می‌کنید؟ به شهر فرود آئید تا این چیزها که خواستید بیابید؛ و ذلت و مسکنت بر آنان مقرر شد و به غضب خدا مبتلا شدند زیرا به آیات الهی کافر بودند (حقایق را می‌پوشاندند و رد می‌کردند) و پیامبران را به ناروا همی کشتند زیرا نافرمان شده بودند و تعدی همی کردند.

ماجرا:

ماجرا از این قرار بود که قوم بنی اسرائیل که دوازده تیره بودند، همگی بسیار عنود، لجوج، بهانه‌گیر، متعصب، دیرفهم، مدعی و طلبکار و دمدمی مزاج بودند. با هر معجزه‌ای اظهار ایمان می‌کردند، اما به سرعت گوساله‌پرست می‌شدند.

در ماجرای غرق فرعون، حضرت موسی^(علیه‌السلام) آنها را به معجزه‌ی الهی از آب رد کرد و به صحرای خشکی رسیدند. آنها تا آن صحرا را دیدند، معجزه‌ای به این بزرگی یادشان رفت و معترض شدند که ای موسی! تو اینجا ما را از تشنگی خواهی کشت. حضرتش به امر خدا با همان عصا به سنگی زدند که دوازده چشمه از آن جوشید و فرمودند: هر طایفه از چشمه‌ی خودش بنوشد:

«وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (البقره، ۶۰)

ترجمه: و (به یاد آرید) هنگامی که موسی برای قوم خود آب طلبید گفتیم: عصای خود را بر آن سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشید (برای دوازده سبط از نسل یعقوب)، هر گروهی آبشخوار خود را شناخت، (و گفتیم) از روزی خداوند بخورید و بیاشامید و در روی این زمین تبه‌کارانه حرکت نکنید.

ملاحظه: دقت شود که نغرمود نخورید، نیاشامید و ...، بلکه فرمود تبه‌کاری (فساد) نکنید.

تنبلی و هوسرانی:

اما آنها پس از آن که تشنگی خود را برطرف کردند و دیدند چشمه‌ها جوشیده است، به جای آن که ایمان بیاورند و طبق فرمان عمل کنند، باز تنبلی کردند و مدعیانه گفتند: ما نمی‌توانیم با یک نوع خوراک صبر کنیم، از خدا برای ما انواع خوراکی‌ها را بخواه! سبزی، خیار، سیر، عدس و پیازش را بخواه!

جهالت:

انسان‌های تنبل و مدعی، اغلب ضمن زیاده‌خواهی، جاهل هم هستند و بالتبع خیر و شرّ خود را تشخیص نمی‌دهند، گزاف را به اندک بهایی از متاع دنیا می‌فروشند. لذا به آنان عتاب کرد که چگونه این موهبت عظیم الهی را رد می‌کنید و پیاز و سیر و خیار می‌خواهید، خب طبق دستور وارد این سرزمین شوید، همه‌ی اینها برایتان مهیا می‌باشد و البته اگر از خدا و رسولش اطاعت نکنید، به بدترین عذاب‌ها معذب می‌شوید.

ملاحظه: یعنی خدا امکان را فراهم نموده و می‌فرماید طبق دستور من عمل کن تا به هر چه می‌خواهی برسی؛ بشر می‌گوید: خیر، من همین جا نشسته‌ام، خودت از آسمان برایم بفرست!

درس و عبرت:

این قضیه، فقط نقل یک واقعه‌ای نیست که در زمان ایشان اتفاق افتاده باشد و صرفاً جهت نقل تاریخ بیان شده باشد؛ بلکه مانند تمامی قصص قرآن، سراسر حکمت، درس و عبرت است برای همگان.

همچنان بسیاری تنبل هستند - بسیاری نافرمان هستند - بسیاری می‌گویند: خدا خودش با امام زمانش بیاید و این مشکلات را اصلاح و کمبودها را برطرف کند - بسیاری نعمات کلان را به بهایی اندک می‌فروشند و حتی دین و آخرتشان را با کمی فایده و لذت دنیوی معامله می‌کنند.

هنوز بسیاری هستند که حاضرند خواری و ذلت و بندگی و نوکری طواغیت را گردن نهند و در مقابل به آنها سبب‌زینی و خیار و پیاز رایگان یا ارزان داده شود. آیا حتی در مملکت خودمان که نظام اسلام ولایی بر آن حاکم است، این رفتارهای سفیهانه را در برخی از مردم و مسئولین نمی‌بینیم؟! نمی‌گویند: همه چیز را بدهیم تا امریکا راضی شود به ما حلوا و سلوایی بدهد؟!!

سنت الهی در عذاب:

سنت الهی بر این است که برای رشد، کمال، سعادت و رفاه دنیوی و اخروی، ضمن اعطای عقل، شعور، فطرت، اختیار و ... پیامبر، وحی و امام (پیشوا) نیز می‌فرستند و می‌فرمایند چنین کنید و چنان نکنید تا به سعادت و خواسته‌هایتان برسید. (چنان که در این آیه نیز می‌فرماید: همه‌ی خواسته‌های شما آنجا هست و نمی‌فرماید که خواسته‌های شما بد یا خوب است) - همچنین سنت الهی بر این است که اگر کسی اطاعت و تبعیت نکرد، نه تنها به نعمات و مواهب نمی‌رسد، بلکه دچار نقت و عذابش (عواقب نافرمانی و یاغی‌گری) نیز می‌گردد.

در آیات دیگری آمده که آنها پس از خیار و سیر و پیاز از جانب خدا، باز هم راضی نشدند و گفتند: یا موسی! خودت با خدای خودت برو و این سرزمین را فتح کن، وقتی پیروز شدید، ما وارد می‌شویم! عین همین‌ها که می‌گویند: خدا با امام زمانش دشمنان را سرنگون کند، امور را اصلاح کند، مشکلات را برطرف کند ... بعد ما می‌آییم!

خداوند متعال نیز آنان را به خاطر این تنبلی‌ها، بی‌ایمانی‌ها، سستی‌ها، بی‌بصیرتی‌ها، مخالفت‌ها، هدف گرفتن متاع دنیا، بی‌استقامتی، ارزان‌فروشی و ... معذب کرد تا چهل سال در بیابان بمانند. همان‌گونه که اقوام مسلمان که کافر به طاغوت نشدند، مؤمن به الله نشدند، از رسول خدا (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) و فرامینش اطاعت و تبعیت نکردند، قرآن را پشت سر گذاشتند، ولایت خود، دیگران و طواغیت و فراعنه‌ی زمان را به ولایت الهی ترجیح دادند و ... به عقوبتش دچار شدند.

نکوهش یا انکار:

پس خداوند متعال این تنبلی، سستی و نافرمانی را مورد نکوهش قرار داد و افزود: اینها فاسدند و اینها رسولان و فرامین الهی را "تکفیر" می‌کنند. انبیا را می‌کشند، در حالی که حق با آنان است، زیاد را به کم می‌فروشند و در حق خود و دیگران، ظلم و تجاوز می‌کنند.

تنوع طلبی:

پس ملاحظه فرمودید که در آیات فوق، نه بحث از «تنوع‌طلبی» است و نه "انکار یا نکوهش" آن، بلکه بحث از بی‌ایمانی، کفر، ظلم و تعدی، سستی، نافرمانی، بی‌بصیرتی، زیاد را با کم معاوضه کردن ... و نکوهش آن می‌باشد.

اما اصل تنوع طلبی در هیچ کجا مذموم شمرده نشده است، خداوند متعال عالم خلقت را متنوع آفریده و انسان را تنوع طلب. آحاد هر تیره از خلقتش انواع دارد و هر نوعی، ویژگی‌ها، نقش و خواص خودش را دارد. نه ملائکش عین هم هستند، نه کهکشان‌ها و سیارات و ستارگان شبیه هم و با یک خاصیت هستند، نه انسان‌ها شبیه هم هستند، نه حیوانات یا گیاهان شبیه و عین هم هستند. یک نمونه (مثل گل رز یا میمون یا ...) را که در نظر بگیرید، ده‌ها، صدها یا هزاران نوع دارد. نیازها، خواسته‌ها، سلیقه‌ها و ملزومات نیز عین هم نیستند. پس اگر تنوع لازمی حیات است، تنوع طلبی نیز لازمی حیات و رشد است. منتهی موضوع تنوع طلبی و چگونگی آن و حقانیت آن متفاوت و مورد بحث است، که می‌تواند ممدوح یا مذموم باشد، خوب یا بد باشد. به عنوان مثال: بسیار فرق است بین تنوع طلبی در لباس یا رنگ لباس یا مدل خودرو، با تنوع طلبی در دین.

سوال ۲۵: در آیه ۱۱۰ از سوره کهف، می فرماید: "قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ" بگو بلکه من همانند شما بشری هستم که بر من وحی می شود؛ اما معنی شده است که: بگو بلکه من همانند شما بشری هستم (ولی یا اما) بر من وحی می شود. چرا ترجمه‌ی به رای شده است؟ چرا وقتی که می فرماید؛ پیامبر هم مثل شما بشر است و وحی هم ، عمومیت دارد، او را از دیگر انسان‌ها جدا می کنیم؟ اگر خدای عزوجل، ذره‌ای فرق میان من و پیامبرش بگذارد که عدل او زیر سوال قرار دارد؟ مگر نه اینکه ؛ محمد صل الله علیه و اله، فقط به خواست و اشتیاق خود به پیامبری رسید؛ پس چرا خداوند را زیر سوال می بریم؟

(مکانیک/تهران) (۲۱ فروردین ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

جایی ندیدیم که در ترجمه فقط "من بشری هستم" نوشته شده باشد و "مثل شما" نوشته نشده باشد. نباید خودمان یک صورت مسئله‌ی غلط بسازیم و سپس به آن بتازیم. در ضمن ما جدا نکردیم، خداوند متعال جدا کرد که به همه فرمود: از او اطاعت و تبعیت کنید، او اسوه‌ی شماست.

بله، آقایانی چون سروش نیز از این حرف‌ها زیاد زده‌اند که نبوت میل و اختیار و تجربه‌ی شخصی بوده است، حالا با افزودن چند تا اصطلاح، کمی پیچی و تاپ دادند که بطلان نظریه زیاد هم آشکار و آسان نباشد، اما در این سؤال بسیار راحت و صادقانه پرسیده شده است. منتهی اشکال اصلی اینجاست که معمولاً قبل از طرح سؤال، ابتدا چند حکم قطعی صادر می‌گردد که غلط است، و سپس بر اساس همان احکام غلط، ساختمان سؤال طراحی می‌شود.

چه کسی گفته که اگر خداوند متعال بین بندگان فرق بگذارد، "عدالتش" زیر سؤال می‌رود و آن کیست که بتواند عدالت خدا را زیر سؤال ببرد؟ این هم تازه مُد شده است، که بندگان عدالت خالق خود را زیر سؤال می‌برند و یا می‌خواهند به بهانه‌های متفاوت به چالش بکشند!

خداوند متعال هیچ دو موجودی را عین هم نیافریده است، پس بین همگان فرق و تفاوت قائل شده است و همه عین عدالت اوست.

خلقت، کارخانه‌ی پیچ و مهره‌سازی نیست که یک قالب یا چند قالب (ملک، انسان، حیوان، گیاه و ...) زده باشند و بعد مواد اولیه را در آن قالب‌ها بریزند و همه یکسان و عین هم خلق شوند. بلکه تجلی حکیمانه‌ی حق تعالی می‌باشد؛ نه تنها هر موجودی، بلکه هر عنصری نیز بنابر حکمت و نقشی که در کارگاه هستی دارد، خلق شده است و بالتبع همه با هم فرق دارند. اگر دو یا ده یا صد یا چند میلیارد انسانی که به نظر شما مثل هم و (مثلکم) هستند را مورد مطالعه قرار دهید، متوجه می‌شوید که از لحاظ بسیاری با هم متفاوتند. لذا فرمود بعضی از انسان‌ها، اولی‌تر از برخی دیگرند، برخی از مؤمنین اولی‌تر از برخی دیگرند، برخی از منافقین اولی‌تر از برخی دیگرند و حتی انبیا و رسولانش نیز برخی اولی‌تر از برخی دیگرند و هیچ کدام عین هم و یکسان نیستند. چنان که فرمود: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...» - از این فرستادگان، برخی را بر برخی برتری دادیم. (البقره، ۲۵۳)»

پس نباید بدون آن که معنای "عدل = قرار دادن هر چیزی جای خودش" را درست دانسته و فهمیده باشیم، تا دری به تخته‌ای می‌خورد، بگوییم: اگر چنین باشد، با عدل خدا منافات دارد و یا عدلش زیر سؤال می‌رود و ...؟

سوال ۳۶: می‌خواهم بدانم که رفتن به سر قبر اموات منابع روایی دارد. و آیا می‌شود با ارسال خیرات با آنها ارتباط برقرار کنیم؟ و یا صرفاً رفتن بر سر قبر رفتن خاصیت جداگانه‌ایی دارد. البته در مورد آدم‌های عادی نه اولیا خدا. (دیپلم/تهران) (۲۵ فروردین ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

رفتن بر سر قبور و یا به تعبیری "زیارت اهل قبور"، حکمت‌ها و بالتبع فواید بسیاری دارد و اگر نداشت، فرقی بین زیارت قبر اولیاء الله و مردم عادی وجود نداشت، به طور کلی می‌فرمودند: "این کار را نکنید، چون فایده‌ای برای شما و آن در گذشته ندارد". اما در روایات بسیاری تأکید نموده‌اند که حتماً این کار را و آن هم بسیار، انجام دهید، چون هم برای شما مفید است و هم برای آنان. چرا که قبر برای میت، این سنگ و خاکی که ما به ظاهر می‌بینیم نیست، بلکه از یک سو دریچه‌ی ورود او به بهشت یا جهنم برزخی است و از سوی دیگر، دریچه‌ی ارتباط او با اهل دنیا.

فواید برای زیارت‌کننده (زنده):

* رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله): «زُرُّ الْقُبُورَ تَذَكَّرُ بِهَا الْآخِرَةَ - به قبرستان زیارت اهل قبور بروید تا یاد آخرت در شما زنده شود.» (نهج الفصاحة، ص ۵۱۰)

* رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله): «زُورُوا قُبُورَ مَوْتَاكُمْ وَ سَلِّمُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ لَكُمْ فِيهِمْ عِبْرَةً - به زیارت مردگان بروید و بر آنان درود و سلام بفرستید، زیرا این کار درس عبرتی برای شما می‌شود. (بخارالانوار، ج ۷۹، ص ۶۴)

* پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله): «مَنْ زَارَ قَبْرَ أَبِيهِ أَوْ أَحَدِهِمَا فِي كُلِّ جُمُعَةٍ غُفِرَ لَهُ وَ كُتِبَ بَرًّا - کسی که در هر جمعه به زیارت قبر پدر و مادرش یا یکی از آنان برود، هم گناهش بخشیده می‌شود و هم نزد خداوند فرزند نیکوکار به حساب می‌آید.» (بخارالانوار، ج ۸۶، ص ۲۵۹)

فواید برای زیارت شونده (در گذشته):

محمد بن مسلم می‌گوید: به حضرت صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: آیا ما مردگان را زیارت بنمائیم؟ حضرت فرمود: آری. عرض کردم: آیا آنها از رفتن ما به قبرهایشان مطلع می‌شوند؟ فرمود: سوگند به خدا آری، از آمدن شما بر سر قبرهایشان خبردار می‌شوند و خوشحال می‌گردند و با شما انس می‌گیرند. عرض کردم: در وقتی که ما به سر قبورشان رفتیم چه بگوئیم؟ حضرت فرمود: بگو:

"اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ، وَ صَاعِدِ إِلَيْكَ أَرْوَاحَهُمْ، وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَانًا، وَ أَسْكِنِ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدَّتْهُمْ وَ تُوَسِّسُ وَحَشْتَهُمْ؛ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ." (من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۱۸۱)

ترجمه: بار پروردگارا! زمین را از اطراف پهلویهای آنان بگستران، و ارواح آنان را به سوی خود بالا بر، و مقام رضوان و خشنودی خود را بدانها برسان، و از رحمت خود رحمتی را در آستانه‌ی آنها فرود آور که با آن تنهاییشان تبدیل به جمعیت گردد و وحشت آنها تبدیل به انس شود؛ به درستی که تو بر هر کاری توانائی.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِيمَانَ عَنِ الْبَاقِرِ ع قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَرَزَهُمْ، فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فِي ضَيْقٍ وَسِعَ عَلَيْهِ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ يَعْلَمُونَ بِمَنْ أَتَاهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ كَانُوا سُدًى. قُلْتُ: فَيَعْلَمُونَ بِمَنْ أَتَاهُمْ فَيَفْرَحُونَ بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَ يَسْتَوْحِشُونَ لَهُ إِذَا أَنْصَرَ عَنْهُمْ.» (بخار الانوار، ج ۶، ص ۲۵۶)

ترجمه: راوی می‌گوید: از حضرت باقر (علیه‌السلام) درباره‌ی زیارت اهل قبور پرسش کردم؛ فرمود: چون روز جمعه باشد آنان را زیارت کن؛ چون هر کس از آنان در ضیق و تنگی باشد در بین طلوع صبح صادق و طلوع آفتاب گشایش می‌یابد، و لذا در این موقع در هر روز، از کسی که به زیارت او رفته باشد، علم و اطلاع پیدا می‌کند، ولیکن چون آفتاب طلوع کند آنها یله و رها می‌شوند و دیگر قادر بر جهت‌گیری در امور دنیا و زیارت اهل خود نیستند. عرض کردم: آیا آنها از افرادی که به زیارت قبور آنها می‌روند علم پیدا می‌کنند و خوشحال می‌شوند؟ فرمود: آری، و نیز از بازگشت زائرین از قبور به محل‌های خود وحشت می‌کنند.

(شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، مؤسسه آل‌البیته (علیهم‌السلام) قم، ۱۴۰۹ هجری قمری، ج ۷، ص ۴۱۵)

رسیدن خیرات و میرات به اموات:

همان گونه که مطلع هستیم، ارتباط اموات پس از مرگ با دنیا به طور کلی قطع نمی‌شود. حیات برزخی، صورت دیگری از حیات دنیوی انسان است، هر گونه زیسته باشد، حیاتی مناسب با آن را در برزخ طی می‌کند. پس نتیجه‌ی اعمالش نیز چه خوب باشد و چه بد، به او می‌رسد. برای همین به گذاشتن "باقیات الصالحات" تأکید شده است. خداوند متعال در قرآن کریم تصریح نمود که اعمال انسان‌ها و آثار اعمالشان را احصاء می‌کنم.

فرض کنید کسی هم مؤمن بوده و هم مدرسه یا بیمارستانی در راه رضای خدا ساخته، کتابی نوشته و یا گرسنه‌ای را سیر کرده یا مشکلی را از کسی حل کرده است، اما خودش نتیجه و نتایج آن را نمی‌بیند. حال تکلیف او در عالم برزخ چیست؟ آیا چون حیات خودش ادامه نیافته و نتایج را ندیده، چیزی به او نمی‌رسد؟! خیر. اصلاً چنین نیست. پس خیرات و میرات از دنیا به او می‌رسد. همچنین است اگر کسی ظلم و یا فساد کرده باشد که تبعات خود را به دنبال داشته باشد، مثل این که با کلاهبرداری، زندگی کسی را نابود کرده باشد، یا آبروی کسی را ریخته باشد یا ...، بدیهی است که آثار سوء این اعمال تا وقتی باقیست، دامنگیر او در عالم برزخ می‌شود.

از این رو توصیه به فراموش نکردن رفتگان و فرستادن خیرات و میرات برای آنان شده است، به ویژه در انجام فرایض و واجباتی که از آنها فوت شده است. مثل نماز قضا - یا کسی که حج واجب بر عهده داشته، اما به جا نیاورده - یا به دیگران بدهکار بوده ...، و همچنین است خیرات و هدایای مستحبی. مثل این که خیرات او قرآن بخوانند، دعا بخوانند، زیارت بروند، طعام بدهند، ثواب کار خوب و خدایسند را به او هدیه دهند و آنها هر چقدر هم مؤمن و اهل عمل صالح بوده باشند، باز به خیرات و میرات ما نیاز دارند.

از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «هر جمعه ارواح مومنین مقابل خانه‌هایشان می‌آیند و هر یک با آواز حزین و گریه، فریاد می‌زنند، ای اهل و اولاد من! ای پدر و مادر من! ای خویشان من به ما مهربانی کنید و با آنچه ما برای شما گذاشتیم که اکنون حساب و کتاب و عذابش برای ماست و نفعش برای شما، برای ما نیز درهمی یا قرص نانی یا جامه و لباسی هدیه و خیرات کنید تا خداوند از لباس‌های بهشتی به شما بپوشاند». آن گاه رسول خدا (ص) گریه کرد تا حدی که دیگر قدرت بر سخن گفتن نداشت. سپس فرمود: «این برادران مرده‌ی شما می‌گویند: وای بر ما اگر از آنچه که در دست ما بود در راه خدا انفاق می‌کردیم الآن به شما محتاج نبودیم. آن گاه با حسرت و پشیمانی برمی‌گردند. در خاتمه فرمودند: زود برای مردگانتان صدقه بفرستید.» (مفاتیح، ص ۹۰۷)

مرتبط:

*- [آیا قرائت فاتحه \(یا هر گونه خیرات\) برای اموات به آنها می‌رسد؟ آیا این خیرات برای اموات نوعی شفاعت ما برای آنهاست؟ آیا شفاعت هرکسی قبول می‌گردد؟](#) (۱۸ آبان ۱۳۸۹)

*- [آیا ارواح پس از مرگ با خانواده‌های خود در دنیا دیدار دارند- چگونه؟ پس چرا ما نمی‌فهمیم؟](#) (۱۷ فروردین ۱۳۹۱)

سوال ۲۷: پیامی آمد که از نظر من صحیح نیست. آیا حدیثی مبنی بر «أَنَّهُ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا...» - «اولین کسانی که مانع ظهور مهدی موعود عجل الله فرجه الشریف میشوند کسانی هستند که از سب و لعن جلوگیری می‌کنند. (بتریه رقه بتریه)... و با سیف مقابل ایشان می‌ایستند، صحت دارد؟ (۲۸ فروردین ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

گاهی حدیثی نقل می‌شود که جعلی است، گاه حدیثی نقل می‌شود که مرسل یا مرفوع است و در هر حال بر اساس علم حدیث، نمی‌شود به سند آن مبنی بر نقل معصوم (علیه‌السلام) بودن یقین کرد؛ اما گاه حدیث یا روایتی نقل می‌شود که صحیح است، یا اصلاً آیه‌ی صریح قرآن کریم بیان می‌شود، اما قصد و غرض گوینده، القای معانی و اباطیل دیگری است، لذا امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «كَلِمَةُ الْحَقِّ وَ بُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» - یعنی جمله‌ی بیان شده حق است، اما اراده‌ای که از بیان آن کرده‌اند، باطل است. در هر حال حدیث منقول به شرح ذیل است:

امام باقر (علیه‌السلام): «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِضَعَةِ عَشْرٍ أَلْفًا يَدْعُونَ الْبُتْرِيَّةَ عَلَيْهِمُ السِّلَاحُ فَيَقُولُونَ لَهُ أَرْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي بَنِي فَاطِمَةَ فَيَضَعُ فِيهِمُ السَّيْفَ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْكُوفَةَ فَيَقْتُلُ بِهَا كُلَّ مُنَافِقٍ مُرْتَابٍ وَيَهْدِمُ قَصْرَهَا وَيَقْتُلُ مُقَاتِلِيهَا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ»

(روضه الواعظین و بصیره المتعظین، ج ۲، ص ۲۶۵)

ترجمه: آنگاه که قائم (عجل الله تعالی فرجه) خروج نماید، به طرف کوفه می‌رود؛ از کوفه بیش از ده هزار نفر بیرون می‌آیند، این جماعت، خود را "بُتْرِيَّة" معرفی می‌کنند و به ایشان می‌گویند: از همان جایی که آمده‌ای بازگرد و ما به بنی‌فاطمه نیازی نداریم. حضرت به طرف آنان شمشیر می‌کشد و همه را می‌کشد، پس از این وارد کوفه می‌شود، منافقان را نابود می‌سازد، خانه‌های ظالمان را خراب می‌کند و مخالفان را که با او در حال جنگ هستند، همه را نابود می‌نماید تا آنگاه که خداوند از وی رضایت حاصل کند.

الف - همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، در این روایت، هیچ بحثی از «سب و لعن» نشده است و همچنین هیچ اشاره‌ای به "اولین یا دومین" نگردیده است. پس باید دقت و تأمل نمود در اهداف کسانی که حدیث را چنین ترجمه کرده و در سطح گسترده‌ای در فضای مجازی نشر داده‌اند! باید بصیر بود که به چه هدفی، چه معنایی را می‌خواهند القا کنند؟ می‌خواهند بگویند: کسانی که دم از وحدت مسلمین می‌زنند، کسانی که دم از کنار گذاشتن اختلافات و توجه به دشمن واحد (کفر و استکبار و صهیونیسم بین‌الملل) دارند، کسانی که می‌گویند: تابع سیاست‌های اختلاف افکن امریکا و انگلیس و اسرائیل نشوید و با وحدت مقابل تعرضات، ظلم‌ها و جنایات آنان ایستادگی و مقاومت کنید... اولین کسانی هستند که مقابل حضرت می‌ایستند؟!

ب - بدیهی است که امر ظهور و مقوله‌ی قیام قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین، یک امر کاملاً "سیاسی - حکومتی" است (قابل توجه کسانی که شعار جدایی دین از سیاست می‌دهند). ایشان برای برچیدن حکومت‌های ظلم و جور در سطح جهان قیام می‌کنند، و بدیهی است که مردمان در سرتاسر جهان، گروه گروه به ایشان می‌گروند، اما حکام جائر، مستکبر، ظالم و جنایتکار که حکومت‌هایشان را دو دستی به ایشان تحویل نمی‌دهند و کلید طلایی شهرها را تقدیم ایشان نمی‌کنند، بلکه تا جایی که شکست نخورده‌اند، مقابله می‌کنند.

ج - از این رو، ابتدا در همین منطقه‌ی ظهور و مسلمان‌نشین، سردمداران و گروه‌های بسیاری هستند که مقابل ایشان صف‌آرایی خواهند کرد. مثل امروز، که حکام دست‌نشانده‌ی عرب چون آل‌سعود، در جنگی نیابتی (به نیابت از امریکا و انگلیس و اسرائیل) با مسلمانان می‌جنگند، و گروه‌هایی چون سازمان منافقین، طالبان، القاعده، داعش، النصره، بوکوحرام و ... نیز به نیابت از آنان، مسلمان‌کشی می‌کنند. نتانیاهاو گفت: داعش موهبتی الهی برای ما بود.

د - در احادیث و روایات مربوط به ظهور و قیام آن حضرت، گاهی به کلیات اشاره شده، گاهی به جزئیات و گاهی اسم کلی آورده شده (دجال) و گاهی به اسم شخصی مشخص (سفیانی) تصریح شده است و گاه از گروه‌ها، مثل «الْبُتْرِيَّةَ».

گروه «بُتْرِيَّة» کیانند؟

کلمه «بُتْرِيَّة» از ریشه «بَتَرَ» به معنای «ابترا» می‌باشد. بُتْرِيَّة (یا بَتْرِيَّة / أَبْتْرِيَّة)، یکی از فرقه‌های زیدیه و پیروان «کُتَيْرِنَوَّاء و حسن بن صالح بن حی» بوده‌اند. معروف شدن این گروه به نام «بُتْرِيَّة، بَتْرِيَّة یا أَبْتْرِيَّة»، دلایل گوناگونی دارد، از جمله:

*- أَبْتْرِيَّة، یکی از فرقه‌های هشتگانه زیدیه می‌باشند و بنابراین، منسوبند به «أَبْتَر» که لقب کثیرنَوَّاء بوده است. (مسعودی، ج ۴، ص ۴۵، ج ۶، ص ۷۹)

*- کثیر نَوَّاء، یکی از پیشوایان این فرقه، "أَبْتَرِ الْيَدِ"، یعنی دست بریده، بوده است و از این رو پیروان او به بُتْرِيَّة معروف شده‌اند (بُتْر جمع أَبْتَر است). (آیت‌الله‌العظمی‌خوئی، ج ۱۴، ص ۱۱۰، [به نقل از ابن ادریس، مؤلف کتاب السِّرائِر، ج ۲، ص ۵۶۶])

برخی نیز آنان را شعبه‌ای از زیدیه نمی‌دانند:

*- «سَدِیر می‌گوید: با سلمة بن کُهَيْل و ابوالمقدام ثابت الحدَّاد و سالم بن ابی حَفْصَة و کثیرنَوَّاء و جمعی دیگر نزد امام باقر (علیه‌السلام) رفتیم و برادر آن حضرت، زید بن علی، هم نزد او بود. این اشخاص به حضرت باقر (علیه‌السلام) گفتند: ما علی و حسن و حسین علیهم‌السلام را دوست می‌داریم و از دشمنانشان بیزاری می‌جویم. حضرت فرمود: خوب است (نعم). بعد گفتند: ابوبکر و عمر را دوست می‌داریم و از دشمنان ایشان نیز بیزاریم. زید بن علی رو به ایشان کرد و گفت: آیا از فاطمه بیزاری می‌جوید؟ شما کار ما را بریدید، خداوند شما را برآد «بَتَرْتُمْ أَمْرًا بَتَرَكُمُ اللَّهُ!» (کَشِّی، ش ۴۲۹)

طرفداران این نظر، نقل یا روایت ویژه‌ای نیاورده‌اند، منتهی به همان نقل «کَشِّی» استناد کرده و می‌گویند: این نام به خاطر جمله‌ی زید بن علی در مخالفت با آنان (بَتَرْتُمْ أَمْرًا بَتَرَكُمُ اللَّهُ) روی طرفداران چنین اندیشه‌ای گذاشته شد، پس از زیدیه نیستند.

نتیجه:

یک - پس، حدیث تصریح به صف‌کشی طرفداران اندیشه‌است که به «الْبُتْرِيَّة» معروف شده‌اند و هیچ ربطی به «سب و لعن» ندارد.

دو - طبق احادیث محکم و معتبر، گروه‌های بسیاری مقابل ایشان می‌جنگند، یا مخالفت می‌کنند که یکی از آنها موسوم به «بُتْرِيَّة» می‌باشد.

سه - لعن کردن، تسییح به دست گرفتن و یا حلقه‌ی ذکر درست کردن و گفتن «لعنة الله عليه» نیست، لعنت نیز سبّ نیست؛ بلکه دوست‌شناسی و دشمن‌شناسی است؛ مسلمان باید بداند که صاحبان چه اندیشه و رفتاری، ظلّ (در سایه‌ی) رحمت الهی هستند و کدامین دور از رحمت (ملعون) هستند. نمی‌شود هم دوستان خدا (اولیاء الله) را محق دانست و پیروی نمود و هم دشمنان خدا (عدوّ الله) را بر حق دانست و تبعیت نمود.

چهار - خب حالا اگر مسلمان هستند، اهل «يَكْفُرُ بِالطَّاعُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» و اهل «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ» هستند، با عقل، شعور، منطقی و نیز قلب، باور و ایمان، و نیز در عمل، به طاعوت کفر بورزند، امریکا را دشمن بدانند و نسبت به آنها محکم و شدید باشند و در زبان نیز «مرگ بر امریکا، مرگ بر انگلیس و مرگ بر اسرائیل و مرگ بر منافق» بگویند.

اما اگر گفتند: خیر، بلکه ما باید چشم و گوش خود را بندیم، دهانمان را باز کنیم و اختلافات میان مسلمانان را تشدید کنیم، تا امریکا و انگلیس و اسرائیل که به جان و مال و نوامیس معنوی و مادی همه‌ی فرق و مذاهب مسلمانان یورش آورده‌اند، خوشحال و راضی شوند، بدانید که اصلاً مسلمان نیستند، چه رسد به شیعه و پیرو امام و منتظر ظهور قائم آل محمد (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف).

پیامک:

«الْبُتْرِيَّةَ»، نام فرقه‌ای از زیدیه است و در این روایت نیز هیچ حرفی از سبّ و لعن نیامده است! آیا این ترجمه‌ی غلط و فرافکنی آن، سهوی بوده یا عمدی؟! جهت اطلاعات بیشتر کلیک نمایید:

<http://www.x-shobhe.com/shobhe/html۱۵۴۱۱.html>

سوال ۲۸: آیا فکر کردن به نعمات بهشتی (مانند حوریان ولذت‌های مرتبط که در قرآن و احادیث آمده) موجب مرتکب شدن به گناه در این دنیا نمی‌شود؟ (۳۳ فروردین ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ، دقت کنید که (شیطان نفس و شیاطین بیرونی) برای دور نگه داشتن ذهن انسان از تفکر در آیات قرآن کریم، معارف اسلامی و فکر کردن به آخرت، از چه راه‌هایی وارد می‌شوند؟! حتی از راه خود خدا و آخرت و پرهیز از گناه و ... نیز وارد می‌شوند!

الف - فکر کردن هیچ گاه موجب گناه نمی‌شود، البته به شرطی که عاقلانه باشد. تمامی گناهان به خاطر همین فکر نکردن عاقلانه، به ویژه در خصوص معاد است. در احادیث و روایات بسیار تصریح شده است که دو ساعت فکر کردن، از عمری عبادت بالاتر است و تصریح شده است که دین و ایمان به زیادتی نماز و روزه نیست، بلکه به زیاد فکر کردن در کار خداست. در قرآن کریم آیات بسیاری تأکید بر تفکر دارد:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (الاعمران، ۱۹۱)

ترجمه: آنان که خدا را ایستاده و نشسته و (خفته) بر پهلوهای خود یاد می‌کنند، و در (اسرار) آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و از ته دل یا توأم با زبان می‌گویند) پروردگارا، این (دستگاه عظیم) را بیهوده نیافریدی، تو (از کار بیهوده و باطل) منزهی، (و لایذ برای هدف والای تکلیف ذوی‌العقول و حصول استحقاق ثواب و عقاب در دنیا و فعلیت آن در آخرت است) پس ما را از عذاب آتش نگاه دار.

ب - خداوند متعال هر آنچه در آسمان‌ها و زمین خلق کرده را رام (مسخر) انسان نموده (قابل دسترسی علمی و عملی قرار داده) است، همه را نشانه (آیات) قرار داده است، تا انسان "تفکر" کند و به وحدانیت و عظمت او بیشتر پی‌برد. با دیدن علم، علیم را بشناسد، با دیدن زیبایی جمیل را بشناسد، با دیدن قدرت، قادر را بشناسد ... اینها همه تجلی اسمای جمال و جلال الهی است:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الجماعه، ۱۳)

ترجمه: و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در این زمین است همه را که (وجود و حفظ و تدبیرشان) از اوست به سود شما مسخر نمود. حقا که در این (تسخیر) نشانه‌هایی (از توحید و قدرت و رحمت او) است برای گروهی که می‌اندیشند.

ج - خداوند متعال تمامی انبیا و رسولان و کتب آسمانی را برای هدایت فرستاده است. قرآن کریم و تمامی آیات آن را، چه تاریخ و قصص باشد، چه حکمت و استدلال و احکام باشد، چه خبر از گذشته یا آینده و آخرت باشد را برای فکر کردن و در نتیجه هدایت شدن به رشد و کمال فرستاده است. حال می‌گویند: "آیا تفکر در آنها موجب ارتکاب گناه نمی‌شود؟!" - خب ببینید این یعنی چه؟ یعنی خدا آیاتی فرستاده که تفکر در آنها موجب معصیت خودش می‌شود؟ این که رد علم، حکمت و هدایت باریتعالی و اثر قرآن کریم در هدایت بشر است!

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (التحل، ۴۴)

ترجمه: با دلایل روشن (معجزات) و کتاب‌های پندآموز آسمانی (آنان را فرستادیم) و به سوی تو نیز این ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سوی آنها نازل شده روشن کنی و باشد که بیندیشند.

د - انسان متشکل از روح و جسم است؛ در این دنیا و آن دنیا، روح و جسم دارد. روحش لذت‌ها و الم‌های خودش را دارد و جسمش نیز لذت‌ها و الم‌ها (خوشایندها و ناخوشایندها) خودش را دارد. نه روح آدمی از خوردن یک پرس چلوکباب خوشمزه لذت می‌برد و نه جسم آدمی از مطالعه و فهمیدن یک حقیقت علمی چاق و فربه می‌شود. توجه زیادی به نفس و پرخوری، روح را از بی‌توجهی خسته می‌کند، مطالعه نیز چشم

و احياناً ذهن را خسته می‌کند. نماز شب، روح را ارتقا و کمال می‌بخشد، اما حتماً جسم را خسته و بی‌خواب می‌کند.

پس، انسان در بهشت لذایذی برای جسمش دارد و لذایذی برای روحش؛ در جهنم نیز دردها و الم‌هایی برای جسمش دارد و دردهایی برای روحش؛ و در قرآن کریم به تمامی این موارد تصریح شده است، تا انسان فکر کند، بداند، تعقل کند و بفهمد، و با بصیرت و اختیار، انتخاب نماید.

تفکر یا تخیل:

تخیل و وهم، قبل از تفکر و تعقل است. منتهی برخی در همان مرحله‌ی تخیل و وهم می‌مانند و از آن به وادی تفکر و تعقل صعود نمی‌کنند.

چرا کودک بازی را دوست دارد، اما وقتی بزرگ شد، دیگر دنبال آن بازی‌ها نمی‌رود [و البته وارد بازی‌های مشابه و بزرگتر می‌رود]، چون قوه‌ی تفکر و تعقل او هنوز کامل نشده و در وادی «تخیل و توهم» غوطه‌ور است. او یک اسباب‌بازی را واقعی فرض می‌کند و یک ماشین را دستش می‌گیرد و گمان می‌کند که این ماشین واقعی است و خودش مالک و راننده‌ی آن می‌باشد؛ با دستش آن را حرکت می‌دهد و با دهانش نیز صدای موتور، آگزوز یا ترمزش را در می‌آورد. خب نام این فعالیت ذهن دیگر تفکر نیست، بلکه تخیل است.

بازی‌های بزرگان:

همین کودک، با همین تخیلات بزرگ می‌شود، اما اگر به وادی تفکر و تعقل وارد نشود، همچنان مشغول بازی با اسباب‌هایی در اندازه‌های بزرگتر می‌شود. بازی خانه‌سازی، ماشین‌بازی، پلیس‌بازی، جنگ‌بازی و... . برای او این امور اسباب و وسایل رشد نیستند (چون تفکر و تعقل ندارد)، بلکه همچنان وسیله‌ی سرگرمی و بازی هستند، لذا فرمود اگر به این دنیا چنین نگاه شود، «لهو و لعب» است، یعنی بیهودگی و بازی است، متاعی برای فریب خود و دیگران است.

«اعلموا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ تَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيغُ قَتْرَاهُ مُصَفَّرًا ثَمَّ يَكُونُ حُطَّامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ» (الحديد، ۲۰)

ترجمه: بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

بازی‌های فکری بزرگان:

همین‌ها اگر در مقام اندیشه نیز قرار گیرند، چون تفکر و تعقلشان هنوز آکبند مانده، با اندیشه نیز بازی می‌کنند، یعنی در همان وادی "تخیل و توهم" سیر می‌کنند، مرتب نظریه می‌دهند و به جای تفکر و تعقل در رد یا اثبات نظریه‌ی خود یا دیگران، از این گمان‌ها و ظن‌ها تبعیت و پیروی هم می‌کنند، در حالی که می‌دانند این نظریه‌ها، به هیچ وجهی جایگاه حقیقی و علمی ندارند.

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، ۳۶)

ترجمه: و بیشتر آنها (در اعتقاداتشان) جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، با آنکه بی‌تردید (ظنّ و) گمان از هیچ حقیقی بی‌نیاز نمی‌سازد، همانا خداوند به آنچه می‌کنند داناست.

تفکر یا تخیل در مورد بهشت و جهنم:

بیان شد که انسان متشکل از جسم و روح است و برای هر کدام نیز خوشایندها و ناخوشایندهایی وجود دارد که در قرآن کریم به تمامی موارد آن تصریح شده است. البته برای این که انسان پس از تخیل، درباره‌ی آنها تفکر و تعقل نماید.

مثال: فرض کنید کسی در ذهنش، برخورداری از خانه‌ای مناسب را تخیل و تصور می‌کند، سپس تفکر می‌کند که چگونه می‌تواند به چنین خانه‌ای دست یابد، لذا برنامه‌ریزی و تلاش می‌نماید - اما دیگر اصلاً تفکر نمی‌کند، بلکه تا این تخیل در ذهنش ایجاد شد، وارد توهم شده و در اتاق‌ها و حیات و حمام این خانه سیر و سلوک می‌کند؛ بدیهی است که او دیر یا زود، با صدا و تلنگری از وادی تخیل بیرون می‌آید و می‌بیند که نه تنها خبری از خانه و اتاق و حمامش نیست، بلکه هم عمرش را تلف کرده و هم دستش خالی است. مرگ و معاد نیز همین‌طور است.

*- پس اگر کسی با خواندن یک آیه درباره‌ی نعمات و لذایذ جسمی بهشت، وارد تخیل شد، مثلاً حوریان را تصور کرد و بعد در اوهام فرو رفت و در نیامد، مشکل از اوست نه از آیات و یا تفکر در آنها. به او باید گفت: لطفاً کمی هم در تخیل عذاب‌های جهنم فرو برو، شاید به تو نزدیکتر باشد و این تخیل سبب گردد که تفکر کنی و کاری کنی که از این عذاب‌ها به دور مانی. چنان که تخیل در نعمات بهشت نیز باید سبب گردد تا انسان تفکر کند و کاری کند که به این نعمات دست یابد.

کار فکر:

کار فکر، کنکاش، جستجو، کاوش و برنامه‌ریزی برای رسیدن و تحقق خواسته است. کار عقل و وحی نیز جهت مثبت دادن به تفکر است. پس اگر تفکر مبتنی بر عقل و وحی شد، سبب رشد می‌گردد، اما اگر مبتنی بر نفس شد، تفکر شیطانی می‌گردد. پس حتی دیدن یک دیوار یا خواندن یک رُمان نیز می‌تواند انسان را به تخیل و تفکر گناه بکشاند.

آیات قرآن کریم نیز برای تخیل و اوهام نیست، بلکه برای تفکر و تعقل نازل و ابلاغ گردیده است.

سوال ۲۹: می‌گویند: در آیه ۲۱ کَهف گروهی می‌خواستند مسجدی بسازند و گروهی می‌خواستند بنایی مثل امامزاده‌های امروزی بسازند و خدا گروه اول را تأیید کرده است؟ (۲ اردیبهشت ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا به آیهی مورد بحث و ترجمه‌ی آن دقت کنیم و بعد چند سؤال را در ذهن خود مرور نماییم:

«وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» (الكهف، ۲۱)

ترجمه: بدین‌سان کسانی را از آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده‌ی خدا حق است، و در رستاخیز تردیدی نیست، وقتی که میان خویش در کار آنها مناقشه می‌کردند، گفتند بر غار آنها بنائی بسازید پروردگار به کارشان داناتر است، و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند بر غار آنها عبادت‌گاهی خواهیم ساخت.

چند سؤال:

یک - در کجای این آیه آمده که یگ گروه می‌خواستند بنایی مثل امامزاده‌های امروزی بسازند؟!

دو - چرا بنای مورد نظر آنها، با بناهای "یادبود" مقایسه نشده و با امامزاده مقایسه شده است؟ این تطبیق از کجای این آیهی مبارکه استنباط گردید؟!

سه - کجای آیه آمده که خدا گروه اول را تأیید کرده است؟ اگرچه در آیه، گروه اول آنانی هستند که قصد بناسازی داشتند و گروه دوم قصد بنای مسجد داشتند.

نتیجه: پس مشاهده می‌فرمایید که هدف از این ترجمه‌ی من درآوردی که بدون رجوع به آیه و ترجمه‌ی آن صورت گرفته و نیز تفسیر به رأی، با مثال‌ها و تطبیق‌های غلط، فقط ضدتبلیغ علیه تعمیر و آباد کردن حرم‌هاست که خار چشم دشمنان بوده و هست؛ به همین جهت از گذشته تا کنون، از یک سو حرم‌ها را تخریب کرده و می‌کنند و از سوی دیگر علیه بازسازی یا آباد کردن آنها ضدتبلیغ می‌کنند.

واقعیت ماجرا:

خواب سیصد ساله‌ی اصحاب کَهف، معجزه‌ای از جانب پروردگار عالم بود تا شک و تردید مردم نسبت به معاد و قیام و حشر مردگان برطرف گردد. چنانچه در ابتدای آیه فرمود: «وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا - بدین‌سان کسانی را از آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده‌ی خدا حق است، و در رستاخیز تردیدی نیست».

خبر این گروه با ورود یکی از آنان، در شهر پیچید و به همه ثابت شد که این عده در غار کَهف بوده و پس از سیصد سال از خواب بیدار شدند. جماعت بسیاری به طرف غار هجوم بردند، با آنها صحبت کردند، از آنها اخبار گرفتند، سپس خداوند متعال آنان را قبض روح نمود.

میان مؤمنین و مشرکین اختلاف افتاد. مشرکان گفتند: ما قانع نشدیم که آخرت و قیامت و زنده شدنی هست، پس بهتر است که یک بنای یاد بود جلوی غار آنها بسازیم و آنها را به حال خود رها کنیم که خدا به احوالشان عالم‌تر است. اما مؤمنین (موحدین) گفتند که خیر؛ امر ایشان کاملاً روشن شد و دیگر هیچ جای شک و شبهه‌ای باقی نمانده است، لذا بنای یادبود نمی‌سازیم، بلکه عبادتگاه می‌سازیم تا در آن خدا عبادت شود.

شاید پرسیده شود که از کجا معلوم یک گروه مشرک یا در هر حال منکر معاد بودند و گروه دیگر موحد، مؤمن و معتقد به معاد بودند؟

پاسخ این است که وقتی فرمود: یک گروه که با خبر شده بودند گفتند: «**اَبْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا**»، یعنی یک ساختمان بر ایشان بنا می‌کنیم (بنای یادبود)، و گروه دیگر که به امر آنان غلبه یافته بودند (غلبه‌ی علم، آگاهی و اشراف به حقیقت این حادثه یافته بودند) گفتند که خیر، بلکه «**لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا**» یعنی بر ایشان مسجدی می‌سازیم، معلوم می‌شود که این دو گروه در مقابل یکدیگر بودند و اگر هر دو اهل ایمان بودند، مقابل یکدیگر قرار نمی‌گرفتند و رأی به بناسازی نمی‌دادند.

نکته:

*- دقت شود که مسجد، امامزاده، ساختمان و ... همه «بنا» است؛ منتهی هر بنایی اختصاص به «عبادت» ندارد، از این رو بین «بناسازی» و «عبادتگاه سازی» را جدا نمود.

پس اگر بنایی برای عبادت خدایان کاذب ساخته شود، "معبد" نام می‌گیرد و اگر برای عبادت خداوند متعال ساخته شود، "مسجد" نام می‌گیرد.

تمامی حرم‌های امامان و امامزادگان علیهم‌السلام، مسجد قلمداد می‌شوند، چرا که برای عبادت پروردگار عالم ساخته شده‌اند. حالا این که برای یک قطعه از کل حرم یا مسجد، خطبه‌ی مسجد می‌خوانند، برای مترتب شدن احکام اسلامی مسجد بر آن قطعه است. همان گونه که امروزه مساحت و زیربنای مساجد بسیار بزرگ است، اما فقط برای یک قطعه‌ی آن خطبه‌ی مسجد خوانده می‌شود تا مردم بتوانند به راحتی و بدون معذوریت در محیط مسجد قرار گیرند و اگر واجد شرایط هستند، در آن قطعه نیز حضور یابند.

*- حال دقت نمایید که از چه راه‌هایی جهت ضدتبلیغ و القای مقاصد خود وارد می‌شوند!

تذکر:

خداوند متعال در آیه‌ی بعد می‌فرماید که به زودی مشرکان امت تو نیز وارد بحث‌ها و جدلهای بی‌مورد در این موضوع می‌شوند. یک گروه می‌گویند: آنها سه نفر بودند، یک گروه می‌گویند: چهار نفر یا پنج نفر بودند...- در آخر نیز خداوند حکیم تعداد آنان را نمی‌فرماید، چرا که مردم باید توجه کنند که مسئله اصلاً تعداد آنها نمی‌باشد؛ هر چند نفر که می‌خواهند باشد، مهم این است که با دیدن این معجزه‌ی الهی، به معاد و حشر ایمان بیاورند.

اکنون نیز همین‌طور است، به جای توجه به اصل موضوع و مقصود از این واقعه و حکایت آن در قرآن کریم، [که خود فرموده: هدف زدودن شک و ریب از معاد است]، مدعی می‌شوند که یک گروه می‌خواستند بنایی مثل امامزاده‌های ما بسازند؟!

سوال ۲۰: طبق آیات قرآن کریم، وقتی می‌گویند ظالم و مظلوم باهم یکسان عذاب می‌شوند، پس تکلیف کسانی که سال‌های سال اسیر رژیم بعث بودند و هیچ راهی برای انتقام ندارند چه می‌شود؟

(دیپلم/تهران) (۵ اردیبهشت ۱۳۹۴)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همیشه ابتدا از درستی استناد در طرح سؤال مطمئن شوید و سپس مبتنی و مستند بر آن اطلاعات متقن، سؤال را برای ذهن خود یا دیگران مطرح نمایید. بسیاری از سؤالات و شبهات، به خاطر اطلاعات غلط اولیه در صورت مسئله می‌باشد.

حال در کجای قرآن کریم آمده است که ظالم و مظلوم یکسان عذاب می‌شوند؟! که بر اساس آن بپرسیم پس تکلیف شهداء یا جانبازان یا اسراء یا هر مظلوم دیگری چه می‌شود؟!

الف - در قرآن کریم، آیات فراوانی در خصوص ظلم، ظالم و ظالمین وجود دارد، مثل: «إِنَّهُ لَا يُغْلِبُ الظَّالِمُونَ - همانا ظالم‌ها به فلاح نمی‌رسند. (الانعام، ۲۱)» - «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - و خداوند قوم ظالم را هدایت نمی‌کند. (آل عمران، ۸۶)» - «وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ - و خداوند ظالمین را دوست ندارد. (الاعمران، ۵۷)» ... و ده‌ها آیه‌ی دیگر؛ اما واژه‌ی "مظلوم" فقط یک بار آورده شده است:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» (الإسراء، ۳۳)

ترجمه: و خونی را که خدا محترم شمرده مرزید، مگر آن که کشتن او حق باشد، و کسی که بی‌گناهی را بکشد ما برای ولی او سلطنت و قدرت قانونی قرار داده‌ایم (قصاص، دیه) پس نباید کسی در خونریزی از حد تجاوز کند که کشته‌ی بی‌گناه به وسیله‌ی قانون یاری شده.

ب - پس اگر در احادیثی به این مضمون آمده است که «ظالم و مظلوم» هر دو مسئولند، اولاً منظور تمامی مظلومان نیست و ثانیاً می‌فرماید که مسئول هستند، یعنی مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیرند. به این می‌گویند: چرا ظلم کردی؟ به آن می‌گویند: چرا ظلم را پذیرفتی؟ و باید پاسخگو باشند.

پس منظور کسانی هستند که قدرت دفاع از حق خود را دارند؛ ولی دفاع نمی‌کند و عمداً زیر بار ظلم می‌روند و به عبارت روشن‌تر از ظالم پیروی می‌کند. اما کسی که ظلم بر او تحمیل شده و چاره و امکانی برای دفاع و دفع ظلم نداشته که مؤاخذه نمی‌شود و معذب نمی‌گردد. مگر تمامی اهل عصمت (علیهم‌السلام)، مظلوم نبودند؟ مگر مورد ظلم واقع نشدند؟

اگر کسی، دیگری را به ناحق بکشد، قاتل می‌شود "ظالم"، و مقتول می‌شود "مظلوم"، حال آیا هر دو به جهنم رفته و عذاب می‌شوند؟! مثلاً امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها، اسرائیلی‌ها، سعودی‌ها، داعشی‌ها ... و قربانیان آنها که مورد ظلم واقع شدند [مظلوم بودند]، هر دو یکسانند و هر دو معذب می‌شوند؟! البته که چنین نیست و در هیچ آیه و حدیث و روایتی نیز چنین نیامده است.

خداوند متعال مکرر فرموده که از کافر، مشرک، منافق و ظالم "تبعیت" و پیروی نکنید؛ به ظلم ظالم، خوشحال و یا حتی راضی نگردید، تا حد امکان، مقابل ظالم ایستادگی کنید، جهت براندازی ظلم و برقراری قسط قیام کنید و ... - بدیهی است کسانی که به خاطر کمی چرب و شیرین دنیا و هوس‌هایشان، به هر شکلی به ظلم ظالم، راضی می‌شوند، خوشحال می‌شوند، نه تنها استقامت نمی‌کنند، بلکه به صورت مستقیم و یا غیرمستقیم حمایت و کمک می‌کنند، همه با همان ظالمین محشور می‌شوند، هر چند که ممکن است خودشان نیز قربانی ظلم همان ظالمین قرار گرفته باشند.

ظلم فقط قتل و شکنجه و ... نیست، بلکه حق به هر شکلی که ضایع یا کتمان گردد، "ظلم" می‌شود. لذا فرمود: ظالم‌تر از کسانی که به خدا دروغ و افترا می‌بندند، نیست. پس کسانی که سعی دارند با تحریف، دروغ، افترا، جو‌سازی، شبهه‌پراکنی و ...، علیه خدا و اسلام ضدتبلیغ کنند، همه از ظالم‌ترین‌ها هستند، به

نفع دشمنان کار می‌کنند و غالباً خودشان نیز قربانی همان طواغیتی می‌شوند که عمری به آنها خدمت کرده‌اند:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام، ۲۱)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ لِيكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن کس که دروغ را به خدا افتراء می‌بندد، این گونه افراد بر پروردگارشان عرضه می‌شوند و گواهان خواهند گفت: خدایا اینها بودند کسانی که بر پروردگار خود دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است

*- دقت کنیم که حتی به مؤمنین می‌فرماید که برای قسط قیام کنید و مبدا به خاطر این و آن یا منافع شخصی از اهداف ظالمین تبعیت کنید، یعنی ممکن است که چنین رفتاری از مؤمن نیز صادر گردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُوا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (النساء، ۱۲۵)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا [به زیان] پدر و مادر و خویشاوندان [شما] باشد، اگر [یکی از دو طرف دعوا] توانگر یا نیازمند باشد باز خدا به آن دو [از شما] سزاوارتر است، پس از پی هوس نروید که [در نتیجه از حق] عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِن اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَىٰ الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (التوبة، ۲۳)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند.